



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

سلاطین عالم علیہا

روح حسین

فرشتہ پتی



روح حسین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرشته زمینی : زندگی فاطمه زهرا (س)

نویسنده:

روح الله حسینیان

ناشر چاپی:

دارالحدیث

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	فرشته زمینی : زندگی فاطمه زهرا (س)
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	مقدمه
۱۰	پیشگفتار
۱۱	طلوع خورشید
۱۲	فرشته‌ای خواهد آمد
۱۳	انتظار به سر آمد
۱۳	نامگذاری
۱۴	تحقیقی در تاریخ تولد فاطمه
۱۸	آغاز سختی
۱۸	آغاز سختی
۱۸	غم مادر
۱۸	یاور پدر
۱۹	هجرت
۱۹	نامادری
۲۰	ازدواج
۲۰	خواستگاری بزرگان قریش
۲۰	چه کسی شایسته‌ی اوست!
۲۰	علی به خواستگاری می‌رود
۲۱	مشورت با فاطمه
۲۱	مقدمات ازدواج
۲۱	تحقیقی در مهریه فاطمه

- ۲۲ مهریه فاطمه در عالم لاهوت
- ۲۳ جهیزیه
- ۲۳ عقدکنان
- ۲۴ جشن فرشتگان
- ۲۴ چرا علی؟
- ۲۵ عروسی
- ۲۵ اشاره
- ۲۵ حجله چیده می‌شود
- ۲۵ آرایشگاه
- ۲۶ ولیمه
- ۲۶ مجلس زنانه
- ۲۶ عروس به خانه شوهر می‌رود
- ۲۷ پدر در حجله
- ۲۷ ساقدوش
- ۲۸ نیمه شب زفاف
- ۲۸ سپیده دمان
- ۲۸ آغاز سرزنش
- ۲۸ انتقال منزل
- ۲۹ اخلاق و رفتار زهرا
- ۲۹ اسوه
- ۲۹ ترس از قیامت
- ۲۹ عشق به خداوند
- ۳۰ پاکدامنی
- ۳۰ اشاره

۳۱	سخنی از ابن تیمیه
۳۱	عبادت
۳۱	ایثار
۳۳	حضور در جبهه
۳۳	در غم شهیدان
۳۴	اول همسایه
۳۴	آیین همسری
۳۴	خانه‌داری
۳۵	زندگی فقیرانه
۳۵	بهتر از خدمتکار
۳۶	تحقیقی در تسبیحات حضرت زهرا
۳۶	اشاره
۳۶	زمان
۳۶	عدد
۳۷	ترتیب
۳۷	زیور
۳۸	آموزش
۳۸	میانجی
۳۸	گشایش در کار
۳۹	با زیردستان
۳۹	حج می‌رود
۴۰	تربیت فرزندان
۴۰	فاطمه در منظر وحی
۴۰	دوستی شکوفه نبوت

- ۴۱ امتی از زنان
- ۴۲ عصمت فاطمه
- ۴۲ فاطمه از نیکان بود
- ۴۳ کوثر
- ۴۴ مقام معنوی فاطمه
- ۴۴ محبوبه پدر
- ۴۴ برترین بانو
- ۴۵ رضای فاطمه رضای خداوند
- ۴۶ پاره تن پیامبر
- ۴۷ غذای آسمانی
- ۴۸ لوح آسمانی
- ۴۸ محدثه
- ۴۹ آغازی سخت‌تر
- ۴۹ سختیهایی که در پیش است
- ۴۹ خنده‌ای در پس گریه
- ۵۰ عزای پدر
- ۵۱ دفاع از حریم ولایت
- ۵۱ خانه فاطمه انجمن مخالفان
- ۵۱ تهدید به نفرین
- ۵۲ آتش در حریم!
- ۵۲ اشکال ابن ابی‌الحدید
- ۵۳ دفاعیه شیعه
- ۵۴ از فدک محروم می‌شود
- ۵۴ بحثی در فدک

۵۷	خروش
۵۹	بیت‌الاحزان
۶۰	سلام بر بیت‌الاحزان
۶۰	شیر در خاک تپیده به خروش آمد
۶۱	آیا فاطمه از خلیفه راضی شد؟
۶۲	پرواز بسوی ابدیت
۶۲	آماده پرواز
۶۳	شرم عفاف
۶۳	خورشید در افق
۶۴	مراسم غسل و کفن
۶۴	تشییع خورشید
۶۵	دفن مهتاب
۶۶	ای چشمها فروافتید
۶۶	شفیع
۶۷	قبر فاطمه را نیافتم
۶۷	تحقیقی درباره قبر فاطمه
۶۸	تاریخ وفات فاطمه
۶۹	السلام علیک یا فاطمه الزهرا
۶۹	پاورقی
۷۹	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

زن این مظلوم همیشه‌ی تاریخ همواره مورد ستم قرار گرفته است. یا او را به عنوان خدمتکاری در استخدام در آورده‌اند، یا به مثابه کالایی در معرض خرید و فروش گذاشته‌اند، یا همانند شیئی او را به ارث برده‌اند. عصر صنعت که عصر تمدنش نامیده‌اند، نیز با چشمی دیگر به این فرشته زمینی ننگریسته. مرد متمدن به نام آزادی و برای عزت او از جانب زن قیام کرد، اما دیری نپایید که نتیجه قیام، پرده از انگیزه قیامگران برداشت. زن از خانه آزاد و در کارخانه به اسارت رفت و این گوهر آفرینش به یک ابزار تولید مبدل گشت. [۱]. اما تاریخ هرگز مانند قساوت جاهلیت حجاز را شاهد نبوده است. بی‌هیچ جنگی و بی‌هیچ انگیزه‌ی قابل توجیهی دختران را زنده به گور می‌کردند، یا ننگ ابدی حیات او را بر جان می‌آلاییدند. قرآن از چنین فرهنگی این گونه گزارش می‌دهد: «و اِذَا بُشِّرَ احدهم [صفحه ۱۰] بالانثی ظل وجهه مسوداً و هو کظیم - یتواری من القوم من سوء ما بشر به ائیسکه علی هون ام یدسه فی التراب...» [۲]. هنگامی که خبر می‌رسید دختری برای آنان متولد شده است چهره‌اشان از شدت عصبانیت سیاه می‌شد، در این اندیشه بودند که از این خبر ناگوار متواری شوند یا شرمندگی نگهداری دخترک را به جان بخرند یا او را در خاک فروبرند. گرچه کشتن فرزند به خاطر فقر نیز در جاهلیت مرسوم بوده است و قرآن از این انگیزه خبر می‌دهد «و لا تقتلوا اولادکم خشیه اطلاق نحن نرزقهم و ایاکم ان قتلهم کان خطاً کبیراً» [۳] فرزندان را از ترس فقر نکشید ما روزی آنان و شما را می‌رسانیم کشتن آنان گناه بزرگی است. اما انگیزه زنده به گور کردن دختران، به شهادت قرآن ننگ دانستن وجود آنها بوده است. «ایمسکه علی هون»؟! [۴] لذا او را برای شترچرانی یا راهی بیابان می‌کردند یا با افتخار او را به خاک می‌سپردند. [۵]. تاریخ کهن گواهی می‌دهد که سرزمینهای متمدن آن روزگار نیز با زن معامله‌ای بهتر نداشته‌اند. «یونانیان عموماً زن را موجود پستی می‌دانستند که تنها برای ادامه نسل و کارهای خانه به درد می‌خورد و اگر زنی بچه‌ی ناقص و بی‌قواره‌ای [صفحه ۱۱] می‌زاید آن زن را می‌کشتند، مسیو «تروپلنگ» می‌نویسد: «زن بیچاره که در اسپارت فرزند نیرومند و شایسته برای جنگ نمی‌زاید آن زن را می‌کشتند.» و نیز می‌نویسد: «اگر زنی ولود بود (و بسیار فرزند می‌آورد) مردان دیگری آن زن را به عنوان عاریه از شوهرش می‌گرفتند تا از آنها نیز برای وطن فرزند بزاید!!...» [۶]. سومریان که از بنیان‌گذاران تمدن باستان می‌باشند با زن چنین رفتاری داشتند «مرد پاره‌ای از اوقات حق داشت زن خود را بفروشد، یا در برابر وامی که دارد، او را به طلبکار خود بدهد. حتی در آن روزگار بسیار دور حکم اخلاقی بر مرد و زن یکسان نبود و این نتیجه ضروری آن بود که در مالکیت و وراثت با یکدیگر اختلاف داشتند مثلاً زنا کردن مرد را سبکسری و قابل اغماض می‌پنداشتند، در صورتی که چون زنی چنین می‌کرد کیفر آن مرگ بود... اگر زن نازا می‌شد مرد تنها به همین سبب می‌توانست او را رها کند، اگر زنی از مادر شدن خود جلوگیری می‌کرد او را غرق می‌کردند...» [۷]. حتی زن در دوران طلایی یونان «حق قرارداد ندارد، نمی‌تواند بیش از مبلغ ناچیزی وام بستاند و اقامه‌ی دعوی در محکمه برایش ممکن نیست.» [۸]. محمد (ص) در میان چنین فرهنگی ظهور کرد و در همان آغاز [صفحه ۱۲] رسالت خویش به خونخواهی دختران قیام کرد. در ضمن آیاتی کوبنده طنین «و اِذَا لَمْ یُؤدَّتْ سئلت، بای ذنب قتلت» [۹] را در دره‌های حجاز فریاد کرد: هنگامی که خورشید جهان افروز تاریک شود و آن هنگام که اختران آسمان خاموش شوند، و آن زمان که کوه‌های سر به فلک کشیده به حرکت درآیند، آن لحظه که اشتران جوان رها شوند و آب دریاها چون شعله آتش به آسمان زبانه کشند و وحشیان رام گردند و جانها به تنها بازگردند، در آن هنگام از دختران زنده به گور شده سؤال خواهد شد که آنان به چه جرمی کشته شدند؟ این آیات چون پتکی بر پیکره‌ی فرهنگ جاهلیت فرود آمد و چون رعدی در سرتاسر شبه جزیره عربستان به غرش آمد، [۱۰] اما هیچکدام به اندازه تولد فاطمه (س) و رفتار پیامبر (ص) با او کارساز نبود. عشق پیامبر (ص) به فاطمه (س) آتش بر همه‌ی تعصبا کشید، بوسه‌ی پیامبر (ص) بر سر و صورت فاطمه (س) مهر بطلان بر همه کشتار دختران بیگناه زد و این فرهنگ زشت را یکسره از جان مردان بشت. [صفحه ۱۵]

فرشته‌ای خواهد آمد

جاهلیت همچنان دندان نشان می‌داد، چنگ می‌انداخت، عربده می‌کشید و خون می‌طلبید، هر از چند گاه شمشیر تعصب از نیام برمی‌کشید و بر قربانیان فرود می‌آورد. هرگز نه هیچ قساوتی بدین پایه رسیده بود و نه هیچ مظلومیتی بدین حد، که زن این شریک آفرینش به جرم زن بودن بدان محکوم گردید. قیس بن عاصم رئیس قبیله بنی تمیم اسلام آورد، نزد رسول خدا رسید، یکی از اصحاب پرسید؟ قیس! حال دخترانت چطور است؟ قیس: دخترانم؟! دختری ندارم، همه را زنده بگور کردم. - همه را؟! - آری همه را. - ای سنگدل! آیا در وجودت ذره‌ای ترحم نبود؟! قیس: چرا، یکبار از کشتن دخترم غمی رقیق بدلم نشست. صحابی: چگونه؟ قیس: همسرم حامله بود، به مسافرت رفتم. مسافرت قدری [صفحه ۱۶] طولانی شد، بازگشتم، زنم زایمان کرده بود، از کودک سؤال کردم، گفت در اثر بیماری جان داده است. سالها بدین منوال گذشت، در یکی از روزها در خانه مشغول استراحت بودم، دختری چون ماه، در آستانه درب طلوع کرد. موهای بلندش چون آبشار می‌خروشید تا به پشت زانوهایش فرومی‌ریخت و شادابی در چهره‌اش برق می‌زد، زیبا بود و خندان، به گردن‌بندی که در سینه‌اش آویخته بود طراوت می‌بخشید، فریاد زد: مادر! مادر! از همسرم پرسیدم این پری چهره کیست؟ اشک در چشمانش حلقه زد و گفت: این دختر توست، این دختر توست، همان دختری که در غیاب تو زاییدم، و از ترس تو نزد خواهرم بزرگش کردم. با سکوتم اعلام رضایت کردم، او از این رضایت احساس پرواز می‌کرد و مست باده‌ی این رضایت. در دل من غوغایی بود، آتشی بپا شده بود که هیچ چیز جز مرگ خاموشش نمی‌کرد. در یکی از روزها از غیاب همسرم استفاده کردم و به دخترک نگون بختم گفتم: دخترم! مایلی با هم به تفریح برویم؟ - پدر! چرا که نه؟ چه خوشبختی بزرگی! دست دخترم را گرفتم و به نقطه‌ای دور از شهر رفتم، دخترم مشغول بازی شد و من به کندن گودالی مشغول، دخترم پرسید: پدر! برای چه این گودال را می‌کنی؟ - تو به بازی مشغول باش! خواهی فهمید. دخترم مکرر این سؤال را می‌پرسید و من با صلابت به حفر گودال [صفحه ۱۷] مشغول بودم، کار تمام شد. دست دخترک بیچاره را گرفتم، کشان کشان به درون گودال آوردم، او را ته گودال انداختم. یک پا روی سینه او نهادم و با دستهایم خاک روی او می‌ریختم، دخترک بیچاره‌ام، فریاد می‌زد، پدر! پدر! آری هنوز، صدای دلخراشش تارهای وجودم را زخمه می‌زند و آواز حزینش دلم را مرتعش می‌سازد! چشمهای رسول خدا پر از اشک شد، سکوتی غمبار وجودش را درهم نوردید، قطرات اشک بر گونه زیبای رسول خدا می‌غلتید و در زیر محاسن مبارکش فرومی‌رفت، ناگهان عقده دل گشود و با صدایی غم‌آلود فرمود: «ان هذه قسوة و من لا یرحم لا یرحم»: این نهایت سنگدلی است، کسی که رحم ندارد مورد رحمت خداوند قرار نخواهد گرفت. سپس رو به قیس کردند و فرمودند: - قیس! تاکنون چند دختر زنده به گور کرده‌ای. قیس: دوازده دختر. [۱۱]. آری، ای اختران فروریخته در خاک! ای غمهای تپیده در اشک! ای دختران فسرده در رنج! ای بنفشه‌های ساقه شکسته! ای شکوفه‌های پر پر! ای لاله‌های واژگون! غم مخورید که ایام غم سرآمد. فرشته‌ای فرود خواهد آمد و بر مظلومیتان اشک خواهد ریخت، تیغ [صفحه ۱۸] ستمکاران را خواهد شکست و بالهای مهرش را بر شما خواهد گسترد. فاطمه (س) خواهد آمد تا دست در دست محمد (ص) به کعبه تکیه زند و فریاد برآرد که بشکنید بت‌های تعصب جاهلیت را. می‌آید که شانه به شانه پدر به مسجد رود تا ثابت کند زنان همدوش مردانند و افتخار پدران. می‌آید تا کوثری باشد که چشمه‌سار نبوت را در بستر تاریخ جاری کند و نقش زنان را در رهبری جامعه ثابت. می‌آید تا پا به پای مردان هجرت نماید و جای خالی زنان را در ساختن مدینه‌ای نو پر کند. می‌آید تا بر رهوار خویش نشیند و در کوچه‌های تاریخ درب خانه مردان را بکوبد و آنان را برای یاری رهبری حق به قیام خواند. می‌آید تا با قامتی راست بر بالین هزاران شهاب به خاک افتاده فریاد زند که «بای ذنب قتل»

انتظار به سر آمد

همسر پیامبر (ص) برای آخرین بار حامله شد. این بار خدیجه از این حمل احساس دیگری دارد. غم و شادی در هم آمیخته، از یک سو نگران بی‌اعتنایی زنان قریش است، از سویی دیگر انتظار دختری است که نسل محمد و خدیجه از او جاری خواهد شد. [صفحه ۱۹] هرگاه تحقیر دوستان سابق سایه غمبارش را بر قلب خدیجه می‌افکند «جنین با او سخن می‌گفت و او را به صبوری فرامی‌خواند.» [۱۲]. خدیجه این راز را کتمان می‌کند: خدایا این راز را با محمد (ص) بگویم؟ نه بهتر است آن را مخفی دارم، نباید کسی مطلع شود. چه این سری است الهی. روزی خدیجه با جنین در حال گفتگو بود که پیامبر (ص) وارد شد، و فرمود: خدیجه! با چه کسی سخن می‌گویی. - با جنینم، او هم سخن و مونس تنهایی من است. - می‌دانستم، جبرائیل این موضوع را به من خبر داده است. [۱۳]. سرانجام لحظه‌ی موعود فرارسید، درد زایمان آغاز شد، خدیجه کسی را نزد زنان قریش فرستاد، زنان گفتند خدیجه محمد را انتخاب کرده و به او ایمان آورده است، نباید از ما انتظار کمک داشته باشد. خدیجه آن زن نامدار قریش، اینک تنهای تنهاست، ناامید و هراسان چشم به درب دوخته، ناگهان چهار زن زیبا در هاله‌ای از نور وارد می‌شوند، آه خدای من شما کیستید؟ من مادرت حوا، و من آسیه دوست تو، و من کلثم خواهر موسی و [صفحه ۲۰] من مریم مادر عیسی آمده‌ایم که تو را پرستار باشیم.» [۱۴]. فاطمه (س) متولد شد، او را با آب کوثر در طشتی بهشتی شستشو دادند، و در پارچه‌ای سفید و عطر آگین پیچاندند و سرش را با پارچه‌ای دیگر پوشاندند.» [۱۵].

نامگذاری

«پس از تولد نوزاد، خداوند بزرگ فرشته‌ای را مأمور کرد تا به محمد (ص) نام او را الهام کند آنگاه پدر نام وی را فاطمه (س) نهاد. سپس خداوند به او خطاب کرد که ای فاطمه! تو را قرین علم گردانیدم و از ناپاکی دورت کردم.» [۱۶]. خداوند به این نام بسنده نکرد و نامهای دیگری که هر کدام آیینی اخلاق، رفتار، منش و شخصیت فاطمه (س) بود برگزید و وی را بدانها مفتخر نمود. «صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه، زهرا» [۱۷]. البته او به نامهای دیگری از زبان پدر یا همسر مزین گردیده است: «... بتول، حصان، حره، سیده، عذرا، حورا، مریم کبری و صدیقه [صفحه ۲۱] کبری» [۱۸]. این اسامی نه بیهوده انتخاب شده است و نه از روی خوشگذرانی، بلکه نامهایی است که هر کدام فلسفه‌ای دارد. زهرا: امام صادق (ع) در مورد اینکه چرا فاطمه، زهرا نامیده شد می‌فرماید «لأنها اذا قامت فی محرابها زهر نورها لاهل السماء كما تزه نور الكواكب لاهل الارض» [۱۹] زیرا وقتی در محراب به عبادت برمی‌خاست برای فرشتگان آسمانی نورافشانی می‌کرد همانطور که ستارگان آسمان برای زمینیان نور می‌فشانند. از پیامبر (ص) پرسیدند: چرا به فاطمه، بتول هم گفته شده است؟ فرمودند: «لم تر حمرة قط و لم تحض فان الحيض مکروهة علی بنات الانبیاء» [۲۰] فاطمه (س) هرگز خونی (که معمول زنان است) ندیده است و او عادت نشده است زیرا عادت بر دختران پیامبران زینده نیست. عادت نشدن فاطمه (س) تنها ادعای شیعه نیست بلکه علمای اهل سنت نیز روایات فراوانی بر این ادعا از رسول خدا نقل کرده‌اند. ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» [۲۱] و محب الدین طبری [صفحه ۲۲] در «ذخائر العقبی» [۲۲] و علامه قندوزی در «ینایع الموده» [۲۳] و علامه هندی در «کنز العمال» [۲۴] این موضوع را روایت کرده‌اند. اسماء بنت عمیس پرستار زایمان‌های فاطمه (س) از اینکه فاطمه (س) بعد از زایمان خون نفاس نمی‌بیند متعجب می‌شود و موضوع را با پیامبر (ص) مطرح می‌کند. پیامبر (ص) می‌فرماید: «ان فاطمه (س) خلقت حوریه فی صورت انسیه» [۲۵] فاطمه (س) حوریه‌ای است که به صورت انسان خلق شده است. فاطمه: نامی که توسط خداوند انتخاب شده است و فرشته‌ای به پیامبر (ص) الهام کرده است و پیامبر (ص) آن را اعلام نموده است. فاطمه (س) از معروف‌ترین نامهای دختر پیامبر (ص) است، نامی که بر بلندای آسمان و زمین

می‌درخشد، و کروییان و ناسوتیان را به وجد می‌آورد. راویان حدیث از سنی و شیعه بارها و بارها فلسفه نامگذاری دختر محمد (ص) به فاطمه را از قول رسول خدا به قلم کشیده‌اند، که فرمود: «انما سمیت ابنتی فاطمه (س) لان الله فطمها و محیها عن [صفحه ۲۳] النار» [۲۶] دخترم برای این فاطمه (س) نامیده شد که خداوند او و دوستدارانش را از آتش حفظ کرده است. بی‌شک این روایت از متواترات مذاهب اسلامی است که از راویانی صحابی چون «علی (ع)»، سلمان، جابر، ابن عباس و ابی هریره نقل شده است. [۲۷]. ابن حجر هیتمی مؤلف «الصواعق المحرقة» که این کتاب را در رد شیعه نوشته است چون به این روایت می‌رسد، بر اسب سرکش سخن می‌نشیند و بر کرانه‌های تشیع می‌تازد تا با خیال خام خویش این دریای موج را در پشت غبار تعصب پنهان نماید. غافل از آنکه خورشید، خورشید است هر چند در پشت ابرهای سیاه باشد. وی بعد از نقل این روایت می‌گوید: «رافضه و شیعه که خداوند چهره‌شان را زشت نماید مپندارند که دوستداران اهل بیت هستند زیرا آنان در دوستی افراط کردند... و این گمراهان نادان در مورد علی (ع) و اهل بیت زیاده رفتند. پس دوستی آنان ننگ اهل بیت است خداوند آنان را بکشد که بد مسیری انتخاب کرده‌اند. طبرانی روایت ضعیفی آورده است که علی (ع) در روزی به بصره آمد و بر انباشته‌ای از طلا و نقره عبور کرد و فرمود: ای زردها و سفیدها غیر از علی (ع) را فریب دهید، اهل شام را بیالایید. این گفتار بر مردم گران [صفحه ۲۴] آمد. بانگی برآورد و مردم را فراخواند و فرمود: دوستم محمد (ص) به من فرمود: ای علی، تو به زودی بر خداوند وارد خواهی شد در حالی که شیعیان تو راضی و مرضی خداوندند و دشمنان تو در حالی که دستها بر گردن بسته‌اند نزد خداوند می‌آیند. ابن حجر سپس می‌گوید: شیعه علی (ع) همان اهل سنت هستند و دشمنان وی همان خوارج و مانند آن هستند نه معاویه و مانندش زیرا آنان اهل تویل و اجتهادند، لذا معاویه (در جنگ با علی) یک مزد و علی (ع) و یارانش دو پاداش دارند...» [۲۸]. راستی چه می‌شود گفت در مورد کسی که این گونه قضاوت می‌کند، کسی که شیعه را دشمن اهل بیت می‌داند و برای جنگیدن با علی (ع) اجر و پاداش قائل است!! و برای دفاع از معاویه لایحه‌ای به نام «تطهير الجنان و اللسان، عن الخطور و التفوه بثلث معاویه بن ابی سفیان» [۲۹] می‌نویسد. راستی که دفاع در مورد یاوه‌های برافته از هوی چه سخت است. و قضاوت را به روزی وامی‌گذاریم که ندای الهی در آن خواهد پیچید که: «این ذریه فاطمه (س) و شیعتها و محبوها و محبوا ذریتها» [۳۰] کجایند فرزندان فاطمه (س) و شیعیان و دوستدارانش؟ کجایند هواداران فرزندانش؟ [صفحه ۲۵]

تحقیقی در تاریخ تولد فاطمه

تاریخ اسلام تا قبل از هجرت پیچیده در اختلاف زمانی است. کمتر موردی است که مورخین در آن متفق باشند. آیا پیامبر (ص) در سن ۴۰ سالگی یا ۴۱ سالگی مبعوث شد؟ خدیجه در ۳۵ سالگی یا ۴۰ سالگی به ازدواج محمد درآمد و محمد در آن زمان ۲۵ ساله بود یا ۲۳ ساله؟ پیامبر (ص) در چه سالی به معراج رفت؟ علی (ع) هنگام اسلام آوردن ۸ ساله بود یا ده ساله. همه از مباحث جنجالی تاریخ اسلام است، و علت آن است که حجازیان تا آن زمان تاریخی مدون و مشخص نداشتند و از فرهنگ تاریخی گذاری نیز دور بودند. تا اینکه به روایت طبری «هنگامی که پیامبر (ص) به مدینه مهاجرت نمودند فرمان تاریخگذاری را صادر نمودند.» «قال ابو جعفر حدثنی ذکرها... عن ابن شهاب ان النبی صلی الله علیه و سلم لما قدم المدینه - و قدمها فی شهر ربیع الاول - امر بالتاریخ» [۶۱]. تاریخ تولد فاطمه علیها السلام نیز از مواردی است که سخت مورد اختلاف واقع شده است نه علمای اهل سنت بر آن اجماع کرده‌اند و نه عالمان شیعی بر آن اتفاق نموده‌اند. دامنه‌ی اختلاف به ده سال کشیده شده است. ابن سعد در «طبقات» [۶۲] طبری در «تاریخ» [۶۳]. [صفحه ۲۶] تولد فاطمه (س) را سال پنجم قبل از بعثت دانسته‌اند. مسعودی در «مروج الذهب» [۶۴] و یعقوبی در «تاریخ» [۶۵] و قندوزی در «ینابیع الموده» [۶۶] گفته‌اند فاطمه (س) بعد از مبعث متولد گردید. ابن اثیر در «کامل» [۶۷] فوت فاطمه (س) را در ۲۹ سالگی اعلام کرده است که با این حساب تولد حضرت همان پنجم قبل از بعثت خواهد بود و همو در «اسد الغابه»

[۶۸] تاریخ ازدواج فاطمه (س) را بعد از عروسی پیامبر (ص) با عایشه سال اول هجری در سن پانزده سالگی می‌داند، در این صورت تولد فاطمه (س) بین یکم و دوم مبعث خواهد بود. ابن حجر در «الصواعق المحرقة» [۳۹] تاریخ ازدواج فاطمه (س) را در اواخر سال دوم هجری و در سن پانزده سالگی می‌داند که تاریخ تولد حضرت در همان سال مبعث خواهد بود. علمای شیعه نیز در تاریخ تولد فاطمه (س) اتفاقی ندارند و همانند مورخین و محدثین اهل سنت دامنه‌ی اختلاف را به چند سال کشانده‌اند. [صفحه ۲۷] کلینی در «کافی» [۴۰] و علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمه»: [۴۱] ابن شهر آشوب در «مناقب» [۴۲] و محمد بن علی بن احمد الفارسی در «روضه الواعظین» [۴۳] تولد فاطمه (س) را سال پنجم بعثت دانسته‌اند. طبری در «دلائل الامامه» [۴۴] آن را در ۴۵ سالگی پیامبر (ص) ذکر کرده‌اند که همان پنجم بعثت خواهد بود. سید بن طاووس در «اقبال الاعمال» [۴۵] به نقل از مرحوم مفید تولد زهرا را سال دوم بعثت گفته‌اند، و کفعمی در «مصباح» [۴۶] و شیخ طوسی در «مصباحین» [۴۷] نیز تاریخ تولد را بیستم جمادی الاخر سال دوم مبعث دانسته‌اند. بنابراین، انتخاب تاریخی صحیح از این همه اختلاف امری مشکل است و تنها راه چاره مراجعه به شواهد تاریخی و تحلیل تاریخ است، که می‌تواند ما را به واقع نزدیک کند. شواهدی که تولد فاطمه (س) را در قبل از بعثت تأیید می‌کند. الف: اکثر مورخان اهل سنت تاریخ تولد فاطمه (س) را سال تجدید بنای کعبه دانسته‌اند و حتی علی بن عیسی اربلی نیز از [صفحه ۲۸] ابن خشاب در مرفوعه‌ای از امام محمد باقر (ع) نقل می‌کند «ولدت فاطمه بعد ما اظهره الله نبوه نبيه و انزل علیه الوحي بخمس سنين، و قریش تبنى البيت» [۴۸] فاطمه (س) پنج سال بعد از نبوت در حالی که قریش خانه را می‌ساختند متولد شد. آنچه در تاریخ مشهور است اینست که تاریخ تجدید بنای کعبه پنج سال قبل از نبوت پیامبر (ص) بوده است و بعد از نبوت تجدید بنایی صورت نگرفته است. ب: اگر تولد فاطمه (س) را سال پنجم بعثت بدانیم با روایت معروف نزول زنان بهشتی که قبلاً نقل کردیم قابل توجه نیست. زیرا در این روایت آمده است: خدیجه سلام‌الله‌علیها هنگام تولد فاطمه (س) از زنان قریش خواست تا در زایمان، او را همراهی کنند و آنان پاسخ گفتند: «انت عصیتنا و لم تقبلی قولنا و تزوجت محمدا یتیم ابی طالب فقیرا لا مال له»... [۴۹]. اگر تولد فاطمه (س) سال پنجم بعد از بعثت بود خدیجه (علیها‌السلام) هیچ احتیاجی به زنان قریش نداشت زیرا در این سال عده‌ای از زنان مسلمان شده بودند و قطعاً همسر پیامبر (ص) را در این امر یاری می‌نمودند. [۵۰] علاوه زنان قریش بعد از بیست سال نمی‌بایست خدیجه را به دلیل [صفحه ۲۹] ازدواج با محمد (ص) یتیم ابی طالب سرزنش می‌کردند، بلکه حق این بود که وی را به دلیل ایمان آوردن به پیامبر (ص) توییح می‌کردند. ج: مشهور اینست که خدیجه (ع) در سن ۴۰ سالگی با پیامبر (ص) ازدواج نموده است [۵۱]، در صورتی که تولد فاطمه (س) را پنج سال بعد از بعثت بگیریم باید گفت در سن ۶۰ سالگی، فاطمه (س) را زاییده است و این امری بعید است. اما با دقت در قرائن فوق درمی‌یابیم که هیچکدام قانع کننده نیست. زیرا: الف: شاهد اول در صورتی راضی کننده می‌باشد که بدانیم اصل را سال بنای کعبه قرار داده‌اند و فرع را تولد فاطمه (س) چه بسا مورخین ابتداء تولد را سال پنجم قبل از بعثت فرض کرده‌اند و سپس چون در همان سال کعبه تجدید بنا یافته بر آن تطبیق داده‌اند. به عبارت دیگر تقارن تجدید بنا و تولد زهرا (ع) احتیاج به دلیل دارد و همه‌ی این اقوال عین ادعاست، البته روایتی که از عباس عموی پیامبر (ص) نقل شده است (که بین علی (ع) و فاطمه (س) در بزرگی سن اختلاف بود و عباس گفت تو ای علی (ع) چند سال قبل از بنای کعبه متولد شدی ولی دخترم فاطمه (س) سال بنای کعبه) [۵۲] دلیل خوبی است. اما این روایت به ادله‌ی مختلف قابل قبول نیست. زیرا: علی (ع) بنا بر مشهور در اول بعثت هشت ساله یا ده ساله بوده [صفحه ۳۰] است و در خانه پیامبر (ص) زندگی می‌کرده است قطعاً شاهد تولد زهرا بوده است چه آن را پنجم قبل از بعثت بدانیم و چه بعد. و این تفاوت سن یعنی سه تا پنج سال چیز کمی نیست که علی (ع) یا زهرا (س) در تشخیص قاصر باشند. چه اینکه زهرا (علیها‌السلام) نیز از لحظه‌ای که اهل درک می‌گردد بزرگتری علی (ع) را می‌فهمد. این موضوع حتی در خانواده‌های معمولی هم بین همبازیها پیش نمی‌آید تا چه رسد به خاندان وحی. مگر اینکه تفاوت سنی آنقدر کم باشد که درک آن مشکل باشد و این موضوع با هر نقلی با تولد علی (ع) و زهرا (س) سازگار نیست. ثانیاً:

از ظاهر این روایت استنباط می‌شود که زهرا سلام‌الله‌علیها مدعی هم‌سنی یا مستتری از علی علیه‌السلام بوده است و بعید است فاطمه (س) ادعای کوچکتی کند و علی (ع) ادعای عکس آن کند و این قابل قبول نیست. زیرا ادعا یا اثبات هم‌سنی یا بزرگتری هرگز برای زنان افتخاری نیست تا به مجادله کشیده شود بلکه زنان همواره تلاش دارند تا سن خود را کمتر جلوه دهند. ثالثاً: این روایت مبانی اعتقادی شیعه که قائل به عصمت حضرت علی و زهرا سلام‌الله‌علیها می‌باشند قابل توجیه نمی‌باشد. و روایت کشف الغمه علاوه بر مرفوعه بودن، در متن تعارض دارد از یک طرف تولد زهرا را بعد از بعثت می‌داند و از طرف دیگر مقارن بنای کعبه و این تعارض روایت را تضعیف می‌کند. خصوصاً اینکه [صفحه ۳۱] روایتی دیگر در شیعه آن را تأیید نمی‌کند. ب: هیچ بعدی ندارد که زنان قریش پس از بیست سال کینه خدیجه را به خاطر ازدواج با محمد (ص) به دل گرفته باشند، مردم جاهلی که به خاطر تعصبهای جاهلی بر سر ملاکهای بی‌ارزش به جنگ و ستیز با یکدیگر می‌پردازند و حتی پس از ایمان، شعری، آتش کینه اوس و خزرج را شعله‌ور می‌کند و شمشیرها از نیام برکشیده می‌شود، چگونه ممکن نیست که پس از سالیان متمادی به خاطر همین تعصبها دشمنی خدیجه را به دل گرفته باشند. چگونه بعید است که نسبت به این ازدواج هنوز تعصب داشته باشند در حالیکه پس از سالیان درازی که بر پیامبر (ص) وحی نازل می‌شد، اعراب متعصب می‌گفتند «لولا نزل هذا القرآن علی (ع) رجل من القریتین عظیم» [۵۳] چرا قرآن بر مردی بزرگ از شهر مکه و طائف نازل نمی‌شود؟ و بعد از سالهای متمادی هنوز به محمد (ص) با دیده تحقیر می‌نگریستند. اما اینکه چرا خدیجه (ع) از زنان مسلمان دعوت نکرد و از زنان قریش یاری جست؟ شاید بدین علت بود که سال پنجم بعثت اوج سخت‌گیری قریش بر مسلمانان بوده است و زنان کمتر جرأت رفت و آمد با خانه پیامبر (ص) را داشته‌اند. علاوه سال پنجم مبعث عده‌ای از مردان و زنان مسلمان در اثر فشار کفار قریش به حبشه هجرت [صفحه ۳۲] نمودند. [۵۴]. در تاریخ نام رقیه دختر خدیجه (ع) و سهله دختر سهیل و ام سلمه و لیلی دختر ابی‌حنمه جزء اولین مهاجران به حبشه ذکر شده است. [۵۵] و شاید با مهاجرت زنان در سال پنجم مبعث زنانی برای یاری خدیجه نمانده بودند. لذا خدیجه از زنان قریش کمک طلبیده است. ج: از لحاظ علمی هیچ مانعی ندارد که زنی در سن شصت سالگی وضع حمل نماید خصوصاً که خدیجه از زنان قرشی بود که به سلامت جسمانی و دیر یائسگی شهرت دارند. علاوه این که خدیجه در چهل سالگی ازدواج کرده، قطعی نیست، عده‌ای از علما وی را هنگام ازدواج ۳۵ ساله دانسته‌اند. [۵۶]. شواهدی که تولد فاطمه (س) را بعد از هجرت تأیید می‌کند: الف: روایتی از اهل سنت نقل شده است که نشانگر کودکی فاطمه (س) هنگام وفات مادر بوده است: «هنگامیکه خدیجه وفات نمود فاطمه (س) به پیامبر (ص) می‌چسبید و گریه می‌کرد و می‌گفت: «این امی» مادرم کجاست؟ جبرئیل نازل شد و به پیامبر (ص) فرمود: به فاطمه (س) بگو «در بهشت در خانه‌ای از لؤلؤ بهم پیچیده بی‌صدا که خداوند برایش بنا کرده، زندگی می‌کند.» [۵۷] اگر تولد فاطمه (س) را ۵ سال قبل از بعثت بدانیم وی هنگام وفات مادر ۱۴ یا ۱۵ ساله بوده [صفحه ۳۳] است زیرا وفات خدیجه سال نهم بعثت بوده است و از یک دختر در این سن بعید است! به پدر بچسبد و سراغ مادرش را بگیرد. این عمل، ناز کودکانه دختری است در حدود ۲ تا ۵ ساله، نه بزرگتر. ب: محکم‌ترین دلیل بر اینکه تولد زهرا (س) بعد از بعثت است، روایات «انعقاد نطفه فاطمه (س) در معراج» است. سنی و شیعه روایت کرده‌اند که «پیامبر (ص) بارها فرموده‌اند» در شب معراج میوه‌ای به من داده شد که نطفه فاطمه (س) در صلب من گردید و خدیجه از همان نطفه حامله گردید و سپس فاطمه (س) متولد گردید.» این روایت در حد تواتر است و آن را «ابن عباس، سعید بن مالک، عمر بن خطاب و عایشه» [۵۸] نقل کرده‌اند و از این رو فاطمه (س) را «حوراء انسیه» و «تفاحه الجنه» نامیده‌اند. این روایت را سیوطی در «الدر المنثور» ذیل آیه «سبحان الذی اسری...» [۵۹] اینگونه آورده است «و اخرج الطبرانی عن عائشه قالت: قال رسول الله (ص) لما اسری بی الی السماء و دخلت الجنه فوقفت علی شجره من اشجار الجنه لم ارفی الجنه مثلها و لا ابیض ورقا و لا اطیب ثمره قتناولت ثمره من ثمرتها فاکلتها فصارت نطفه فی صلبی فلما هبطت الی الارض واقعت خدیجه فحملت فاطمه فاذا انا اشفقت الی ریح الجنه شممت ریح فاطمه» آنگاه که خداوند مرا به معراج برد به بهشت درآمدم در مقابل [صفحه ۳۴]

درختی متوقف شدم که از آن بهتر در بهشت دیده بودم و نه به براقی برگ و نه به خوشمزگی میوه آن مشاهده نمودم. میوه‌ای از آن را چیدم و خوردم که نطف فاطمه (س) گردید پس از فرود آمدن به زمین با خدیجه آمیزش کردم که به فاطمه (س) حامله گردید. لذا هر گاه مشتاق بوی بهشت می‌شوم فاطمه (س) را می‌بویم. این روایت را با همین الفاظ و یا معنا عالمانی بزرگ از اهل سنت نقل کرده‌اند. علامه محب‌الدین طبری در «ذخائر العقبی»، علامه شیخ احمد بن یوسف الدمشقی در «اخبار الدول»، علامه ذهبی در «میزان الاعتدال»، علامه ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان»، علامه ابن مغزالی در «مناقب»، علامه بلخی قندوزی در «ینابیع الموده»، علامه حضرمی در «وسيلة المال»، حاکم نیشابوری در «المستدرک»، علامه خوارزمی در «مقتل الحسین»، علامه متقی هندی در «کنز العمال»، علامه عبدالله شافعی در «المناقب»، حافظ ابوبکر بغدادی در «تاریخ بغداد»، حافظ نورالدین علی بن ابی‌بکر هیتمی در «مجمع الزوائد»، علامه صفوری در «نزهة المجالس» و عده‌ای دیگر از علمای اهل سنت آن را نقل کرده‌اند [۶۰] همچنین محدثین شیعه نیز همگی بر این روایت اتفاق کرده‌اند. از نقل روایات چنین استنباط می‌گردد که پیامبر (ص) بارها این موضوع را فرموده‌اند. هر گاه از عظمت فاطمه (س) سخن به میان [صفحه ۳۵] می‌آمد، هر گاه به پیامبر (ص) اعتراض می‌شد چرا فاطمه (س) را می‌بوسی؟ [۶۱] و اینکه چرا فاطمه (س) حوریه انسیه است [۶۲]... پیامبر (ص) داستان معراج را متذکر می‌شدند. فراوانی روایت بقدری است که محقق قطع پیدا می‌کند که فاطمه (س) بعد از نبوت متولد شده است. هر چند تاریخ معراج خود محل اختلاف شدید است، لکن روایات انعقاد نطفه فاطمه (س) بقدری زیاد است که خود گواه اینست که معراج باید در سالهای اول بعثت یعنی قبل از پنجم اتفاق افتاده باشد. ج: شاهد دیگر خواستگاری از فاطمه (س) است. طبق روایات فراوان خواستگاری اصحاب از فاطمه (س) کمی قبل از ازدواج با علی (ع) است یعنی همان سال اول هجری خواستگاریها آغاز می‌گردد و این نشانگر تحولی در زندگی فاطمه (س) که همان بلوغ است، می‌باشد. اگر فاطمه (س) پنجم قبل از مبعث متولد گردیده بود می‌بایست از همان سال چهارم مبعث، خواستگاری آغاز می‌گردید، چه آنکه فاطمه (س) دختری زیبا، فهمیده، و مورد لطف پیامبر (ص) بود و آن زمان خواستگاری در زمان بلوغ مرسوم بوده است. اما تاریخ به جز در بعد از هجرت از هیچ خواستگاری یاد نکرده است و این مؤید ادعای تولد فاطمه (س) بعد از مبعث است. د: قبلا از استدلال بر شاهی دیگر، ابتداء چند مقدمه ذکر [صفحه ۳۶] و بعد نتیجه می‌گیریم. ۱: بیشتر مورخین فاطمه (س) را آخرین فرزند خدیجه (علیها السلام) می‌دانند. یعقوبی در تاریخش می‌گوید: «خدیجه برای محمد (ص) قبل از بعثت، قاسم، رقیه، زینب و ام‌کلثوم را زایید و بعد از بعثت عبدالله که ملقب به طیب و طاهر گردید زیرا در اسلام متولد گردیده بود و سپس فاطمه (س) را به دنیا آورد. [۶۳] ابن هشام در «سیره» می‌گوید: «بزرگترین پسر پیامبر (ص) قاسم بود سپس طیب سپس طاهر و بزرگترین دخترش رقیه سپس زینب بعد از آن ام‌کلثوم و بعد از آن فاطمه (س)» [۶۴] طبری در «تاریخ» می‌گوید: «خدیجه هشت فرزند برای پیامبر (ص) بدنیا آورد: قاسم، طیب، طاهر، عبدالله، زینب، رقیه، ام‌کلثوم و فاطمه (س) [۶۵]. ابن‌اثیر در «اسد الغابه» می‌گوید: به نظر من فاطمه (س) کوچکترین دختر پیامبر (ص) است زیرا آخرین ازدواج در خانه پیامبر (ص) ازدواج فاطمه (س) بوده است [۶۶]. همچنین علامه بلخی قندوزی از علمای اهل سنت در «ینابیع الموده» از کتاب «الاصابه» نقل می‌کند که «هی اصغر بناته» فاطمه (س) کوچکترین دختر رسول خدا بوده است. [صفحه ۳۷] ۲: گرچه بعضی از مورخین برای پیامبر (ص) از خدیجه هفت یا هشت فرزند ذکر کرده‌اند، ظاهرا این یک اشتباه است که از القاب عبدالله «طاهر و طیب» بدان مبتلا شده‌اند زیرا بعضی آن را سه نفر و بعضی دو نفر ذکر کرده‌اند و صحیح‌تر اینست که خدیجه (ع) شش فرزند بیشتر برای پیامبر (ص) متولد نمود. ۳: از طرف دیگر مورخین گفته‌اند خداوند زینب را در سن سی سالگی به پیامبر (ص) داد. [۶۷] یعنی سال پنجم ازدواج با خدیجه (ع) اما در اینکه آیا زینب اولین فرزند رسول خداست یا قاسم اختلاف است. ۴: اگر ازدواج پیامبر (ص) را در ۲۵ سالگی بدانیم و رحلت خدیجه را سال دهم مبعث، دوران زندگی با برکت خدیجه با پیامبر (ص) ۲۵ سال است که پانزده سال قبل از مبعث و ده سال بعد از آن می‌باشد. بنابراین اگر اولین فرزند این ازدواج را زینب بدانیم اولین تولد در سال پنجم ازدواج رخ داده

است، و اگر مدت حمل و شیر دادن هر کدام از فرزندان را سه سال فرض کنیم آخرین فرزند خدیجه (ع) باید در سال بیستم ازدواج یعنی سال پنجم بعثت فرض کنیم. با این فرض تولد فاطمه (س) درست مطابق با ادعای اکثر علمای شیعه مطابقت دارد و اگر زینب را دومین فرزند خدیجه بدانیم و قاسم را سه سال قبل از تولد زینب یا به عبارتی دیگر اگر قاسم را [صفحه ۳۸] اولین فرزند و تولد وی را در سال دوم ازدواج فرض کنیم با احتساب فاصله سه سال، تولد فاطمه (س) سال دوم بعثت مطابق با نظر مرحوم مفید و کفعمی و شیخ طوسی می‌گردد. ه: علی‌رغم اینکه قول تولد زهرا (س) در قبل از بعثت را به علمای اهل سنت نسبت داده‌اند و بعد از بعثت را به علما شیعه، این تفصیل صحیح نیست. زیرا علمای شیعه نسبت به بعد از بعثت اجماع دارند و علمای سنت نسبت به قول قبل از بعثت اختلاف دارند. بنابراین قول شیعه مؤید و معاضد بعضی از علمای اهل سنت است و قول اکثریت بر اقلیت ترجیح دارد. آنچه استدلال نمودیم تنها قادر است تولد زهرا (س) را بعد از بعثت ثابت کند [۶۸] و اما اینکه در چه سالی بعد از بعثت بوده است هم چنان مبهم می‌ماند تا خداوند آن را برای محبان حضرت ظاهر نماید. [صفحه ۴۱]

آغاز سختی

آغاز سختی

تولد فاطمه (ع) زمانی اتفاق افتاد که رسول خدا رسالت خویش را اعلام نموده بود و مبارزه حق و باطل آغاز شده بود. دوران کودکی فاطمه در سخت‌ترین لحظات تاریخی اسلام واقع شد، فشار مشرکین قریش بر محمد و یاران اندکش لحظه به لحظه گسترش می‌یافت، محاصره همه جانبه آنان را از پای در آورده بود، عده‌ای از فرط آزار قرشیان به حبشه پناهنده شده بودند، عده‌ای در شعب ابی‌طالب به محاصره درآمده بودند. گرسنگی در شعب بزرگان را به زانو در آورده بود تا چه رسد به کودکان و فاطمه نیز همراه کودکان دیگر در شعب، شاهد تلخ‌ها بود. رنج‌های پدر، شکنجه شدن یاران وی، دربدری‌های آنان، فقر، گرسنگی و ستم مستکبران آنچنان بی‌داد می‌کند، که گویی دست تقدیر این تراژدی غمبار را ورق می‌زد تا کودک را برای زندگی سخت‌تری آماده کند. [صفحه ۴۲]

غم مادر

اگر حادثه‌ای کودکان را گله‌مند کند، کسی آنان را به رنج آورد، و از چیزی بترسند، به دامن مادر می‌آویزند. آغوش گرمش همه آلام را آرام می‌بخشد دست محبتش رنجها را تسکین می‌دهد. کلامش به دردها تسلی می‌ریزد. نگاهش به جانها سرود امید می‌نوازد. و هیچکس نمی‌تواند جای مادر را بگیرد، نه دوست، نه خویش نه خواهر، نه برادر و حتی نه پدر. آه از آنکه سرنوشت این شیرازه را برکشد، آه از آن روز که این پناهگاه فروریزد. و فاطمه در چنان روزگاری چنین یآوری را از دست داد. غمی جاودان تار و پودش را مرتعش ساخت و شب‌نم اشک را بر بهار وجودش نشانند. «فاطمه کوچولو به دامن پدر می‌چسبید و زار می‌گریست و می‌گفت: پدر جان مادرم کجاست؟ (اشکهای او بر کروی‌ان گران آمد) جبرائیل فرود آمد و گفت: ای محمد به فاطمه‌ات بگو مادرت در خانه‌ای مروارید بدور از سختیها در آرامش است.» [۶۹].

یاور پدر

پدرش مردم را برای پرستیدن خداوند یکتا دعوت می‌کرد، جز [صفحه ۴۳] گروهی اندک دعوت او را لیبک نگفتند، گروهی که از طبقه پایین اجتماعی بودند و توان جدی در دفاع از او را نداشتند. پیامبر (ص) ابوطالب و خدیجه دو یار قدرتمند خود را در شعب

از دست داده بود، و او تنها و بی کس به مبارزه‌ای که آغاز کرده بود ادامه می‌داد. اما هنوز ستاره‌ای در آسمان زندگی محمد می‌درخشید، ستاره‌ای که حیات او را روشن می‌کرد. دست‌های کوچکش در سحرگاهان از افق طلوع می‌کرد و قلب پدر را نوازش می‌داد و غبار غم از چهره‌اش می‌زدود. او نازدانه‌ای بود که رسول خدا وی را «مادر پدر» می‌نامید. ابن مسعود یکی از هواداران پیامبر ماجرای شنیدنی نقل می‌کند: «رسول خدا نزدیک کعبه مشغول نماز بود، ابوجهل و همپالگی‌هایش کمی دورتر نشسته بودند و او را تماشا می‌کردند، روز قبلش در یکی از محلات شتری را نحر کرده بودند. ابوجهل نعره‌ای مستانه کشید و گفت: کیست که زهدان شتر را بیاورد و بر شانه‌های محمد بیندازد. غفیه بن ابی‌معیط که مشرکی نابکار بود با شتاب زهدان را آورد و در حالیکه پیامبر (ص) به سجده رفته بود بین شانه‌هایش انداخت. قهقهه خنده بالا رفت، ریشه می‌رفتند و روی هم می‌ریختند و وحشیانه خنده سر می‌دادند. ابن مسعود در دل آرزو می‌کرد: ای کاش می‌توانستم این گنदार را از پشت پیامبر بردارم، اما جرأتش را نداشت. [صفحه ۴۴] ماجرا به گوش فاطمه رسید، کوچولوی محمد چون باد خود را به پدر رساند. زهدان را برداشت و چون شیر بچه‌ای به طرف ابوجهل و یارانش شتافت و آنان را به باد سرزنش گرفت» [۷۰].

هجرت

رسول خدا با استقامت هر چه بیشتر بر دعوت خود اصرار می‌ورزید، سخنان او مؤثر شده بود، بردگان، مستضعفان جان تازه‌ای گرفته بودند. دعوت، مرزها را درهم نوردیده بود، حتی شخصیت‌های قریش تحت تأثیر قرار گرفته بودند و بعضی به محمد (ص) پیوسته بودند ایمان حمزه پهلوان عرب موازنه را بر هم زد، دعوت حتی در خانه سران کفر نفوذ کرد، بزرگ زادگان به محمد (ص) ایمان آوردند و محمد (ص) با هیچ پیشنهادی حاضر به مصالح نبود. سران کفر در مجلس مشورتی، دارالندوه جمع شدند و سپس از مشاوره‌ای سری تصمیم بر قتل رسول خدا گرفتند. جبرائیل نازل شد که ای پیامبر علی را در جایگاه خود بخوابان و مکه را به سوی مدینه ترک کن پیامبر (ص) به مدینه آمدند و پس از هفت ماه، زید بن حادثه و ابارافع را فرستادند تا فاطمه همراه خواهرش ام‌کلثوم به مدینه مهاجرت [صفحه ۴۵] نمایند. [۷۱]. حُوَیْرَثُ بْنُ نُقَیْدِ هِجْوِ سَرَايِ مَعْرُوفِ رَاهِ رَا بَرِ فَاطِمَةَ (ع) بَسْتِ وَ شَتْرَ رَا رَمَانِدُ کِه فَاطِمَةَ وَ خَوَاهِرَش نَقَشِ بَرِ زَمِیْنِ شَدَنْد. [۷۲].

نامادری

فاطمه در کودکی مادرش خدیجه را از دست داد. همسران پیامبر گرچه جای مادر را نمی‌گرفتند ولی همواره فاطمه را چون گوه‌ری گرانبها در میان می‌گرفتند و از مادرش به نیکی یاد می‌کردند. پیامبر نیز مکرر خدیجه را بیاد می‌آورد و دل در غم او می‌تپید. اما محبت پیامبر موجب رنجش عایشه می‌گشت. «در یکی از روزها که پیامبر از خدیجه یاد کرد به غیرت عایشه برخورد و گفت: آیا خدیجه پیرزنی بیش بود؟ پیامبر آنچنان غضبناک گردید که موهای بدنش راست شد.» [۷۳]. عایشه نه تنها در این زمینه موجب آزرده‌گی پیامبر (ص) می‌شد بلکه نیش زبانش فاطمه را بی‌نصیب نمی‌گردانید و با وی درباره مادرش به مجادله برمی‌خواست و دل فاطمه را بدرد می‌آورد. «روزی عایشه بر سر فاطمه فریاد می‌زد و می‌گفت: ای دختر خدیجه تو خیال [صفحه ۴۶] می‌کنی که مادرت بر ما برتری دارد آخر او چه فضیلتی بر ما دارد؟ او هم مثل ما بوده. پیامبر (ص) در همین حال وارد شد و صدای عایشه را شنید و فاطمه همینکه پدر را دید شروع به گریه کرد. پیامبر (ص) پرسید دخترم چه شده؟ عرض کرد عایشه مادرم را تحقیر می‌کند. پیامبر رو به عایشه کرد و فرمود: ای حمیرا خداوند برکت زاییدن را در وجود خدیجه نهاد و قاسم و عبدالله و فاطمه و رقیه و ام‌کلثوم و زینب از او متولد شدند اما تو زنی هستی که خداوند برکت زاییدن را در تو خشکاند و فرزندی نزادی.» [۷۴]. [صفحه ۴۹]

ازدواج

خواستگاری بزرگان قریش

فاطمه (س) دختری که همه‌ی خوبیها در او جمع شده «در زیبایی چون ماه» [۷۵] «یا خورشیدی که از زیر ابر رخ برتافته» [۷۶] «سفید رخی سرخ فام» [۷۷] موهایش چون شبق «سیاه» [۷۸] بود و بلند، چون برای کار سر فرود می‌آورد «گیسوان بافته‌اش به ظرف می‌سایید» [۷۹] و دندانهایش چون مروارید می‌درخشید» [۸۰] و «چون پدرش سنگین و با وقار راه می‌رفت». [۸۱]. از طرف دیگر همه شرافتهای خانوادگی در او گرد آمده بود. قرشی بود، هاشمی بود، دختر خدیجه زن متشخص عرب بود، دختر [صفحه ۵۰] پیامبر (ص) و رهبر الهی مسلمانان بود. همه در دل آرزو می‌کردند ای کاش لیاقت همسری فاطمه (س) را داشتند، اما کسی جرأت ابراز آن را نداشت، کم‌کم بزرگان قریش دل به دریا زدند و به خواستگاری، آستان محمد (ص) را بوسه زدند. اما افسوس که هنوز زنگار جاهلی از دلها نپالانیده، هنوز ارزش را در ثروت می‌دانند و در حضور پیامبر (ص) سخن بدان می‌آیند. «عبدالرحمان بن عوف نزد رسول‌الله (ص) آمد و گفت: فاطمه (س) را با مهریه‌ای بسیار به خواستگاری آمده‌ام. غضب چهره‌ی پیامبر (ص) را درنوردید و دستش را روی شنها کشید و از آن پر کرد، ریگها در دست مبارکش به تسیح آمدند و آنان را به دامنش ریخت و همگی در و مرجان شدند» [۸۲] که این جواب توست ای... سپس ابوبکر آمد، در حضور پیامبر (ص) نشست و گفت: ای رسول خدا! تو می‌دانی من به تو ایمان آورده‌ام و از اولین کسانی هستم که اسلام آوردم و چنین و چنان بودم... پیامبر (ص) پرسید، خوب، حالا چی؟ گفت: به خواستگاری فاطمه (س) آمده‌ام. پیامبر (ص) رخ برتافت و ابوبکر برگشت و نزد عمر آمد و گفت: هم خراب شدم و هم خراب کردم. عمر گفت: چه شده؟ گفت از فاطمه (س) خواستگاری کردم رسول خدا روی از من برگرداند. عمر گفت: باش تا من هم تجربه کنم، رفت و دو زانو نزد رسول [صفحه ۵۱] خدا نشست و گفت: ای رسول خدا! مخلصانه بتو ایمان دارم و تو میدانی، در اسلام سابقه دارم و چنین و چنان هستم. پیامبر (ص) فرمود: از این گفتار منظورت چیست؟ گفت: ازدواج با فاطمه. پیامبر (ص) از وی چهره برگرفت و رخ برتافت. عمر نزد ابوبکر آمد و گفت: مثل اینکه پیامبر (ص) منتظر دستور خداوند در امر فاطمه (س) است». [۸۳]. و پس از آنان «مردانی از قریش به خواستگاری رفتند که همگی همان جواب ابوبکر را شنیدند». [۸۴].

چه کسی شایسته‌ی اوست!

فاطمه (س) برترین دختران بود. او در ایمان، پاکی، تقوی، ایثار و شجاعت سرآمد روزگار بود، پس باید کسی به خواستگاری او بیاید که با او در فضایل همسری کند. و راستی این مرد کیست؟ از مردان چه کسی این فضایل را یکجا دارد؟ چه کسی اول مؤمن به خدا و پیامبرش بود؟ چه کسی در ایثار و شجاعت جان برکف بود؟ چه کسی از حریم نبوت مدافع‌تر بود؟ چه کسی جان خویش را برای ماندن پیامبرش بر بستر نهاد تا ایثار را در از [صفحه ۵۲] خود گذشتن به تصویر بکشد؟ پیامبر (ص) پاسخ می‌دهد: «عباس! عمومی عزیزم! خداوند مرا به علی (ع) یاری کرد و بدین جهت شایستگی همسری فاطمه (س) را یافت». [۸۵] و این بود که امام صادق (ع) فرمود: «اگر خداوند متعال امیرمؤمنان را نیافریده بود در روی زمین از اول خلقت تا پایان، احدی را لیاقت همسری فاطمه (س) نبود». [۸۶].

علی به خواستگاری می‌رود

پاسخ قاطع پیامبر (ص) همه امیدها را درهم شکست، همگان دریافتند که این ستاره بر بام کسی جز علی (ع) فرود نخواهد آمد. گرچه از آغاز هم روشن بود که غیر از علی (ع) کسی شایستگی همسری زهرا را ندارد، لکن ارزیابی غلط ارزشها و تهیدستی علی

(ع) آتش طمع را در دلها شعله‌ور ساخته بود. و چه می‌دانیم شاید حکمت الهی بر این تعلق گرفته که قدرها آشکار آشکار گردد. ابوبکر و عمر و عده‌ای از انصار نزد علی (ع) آمدند و او را برای خواستگاری فاطمه (س) ترغیب کردند. [۸۷] اصرار دوستان، علی (ع) [صفحه ۵۳] را برای خواستگاری تشویق کرد و علی (ع) تصمیم نهایی را گرفت. ماجرا را اینگونه از قول علی (ع) گزارش داده‌اند «به رسول خدا وارد شدم و او را با جلال و جبروتی خاص یافتم. چون به نزدش نشستم زبانم بند آمد، به خدا قسم قدرت سخن گفتن نداشتم، رسول خدا پرسید: - برای کاری آمده‌ای؟ حاجتی داری؟ - سکوت همه وجودم را گرفته بود. پیامبر (ص): برای کاری آمده‌ای؟ حاجتی داری؟ - باز هم سکوت پیامبر (ص): شاید برای خواستگاری فاطمه (س) آمده‌ای؟ علی: «آری ای رسول خدا» [۸۸]. پیامبر (ص): خداوند تو را وسعت دهد و خوش آمدی. علی (ع) بلند شد و خارج شد، گروهی از انصار بیرون منتظر خبر بودند پرسیدند چه شد؟ فرمود: پیامبر (ص) فقط گفتند: مرحبا و اهلا، انصار گفتند: این جواب کافی است، هم به تو اهل داد و هم وسعت بخشید». [۸۹].

مشورت با فاطمه

با اینکه پیامبر (ص) تقدیر الهی را می‌دانست و رضایت [صفحه ۵۴] فاطمه (س) را درک می‌کرد، ادب نبوی اقتضا می‌کرد با دختر مشورت نماید که مبدا این عمل موجب استبداد پدران در شوهر دادن دختران گردد، لذا پیامبر (ص) نزد فاطمه (س) رفت و فرمود «علی از تو خواستگاری کرده است. فاطمه سکوت کرد» [۹۰] و صورتش را برنگرداند و پیامبر (ص) در او نارضایتی احساس نکرد. رسول خدا در حالیکه می‌فرمود: «الله اکبر سکوتش اقرار به رضایت است، بلند شد». [۹۱].

مقدمات ازدواج

پس از موافقت فاطمه (س) پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: آیا چیزی هم داری؟ علی (ع): اسبی و زره‌ای. پیامبر (ص): اسبت را لازم داری، پس زرهات را بفروش. علی (ع) زره‌اش را به چهارصد و هشتاد دینار فروخت و تمام آن را به پیامبر (ص) پرداخت. [۹۲] پیامبر (ص) مقداری از آن را به بلال داد تا قدری عطر بخرد، و دو مشت از آن را به ابوبکر داد و فرمان داد تا از لباس و اثاث آنچه لازم است تهیه نماید، و عمار و عده‌ای از اصحاب [صفحه ۵۵] را نیز دنبال آنها فرستاد. همگی به بازار رفتند، لوازم را انتخاب می‌کردند و به ابابکر نشان می‌دادند، در صورتیکه مناسب می‌دید می‌خریدند. در پایان این اقلام را خریده بودند: یک دست پیراهن به ۷ درهم، یک روسری به ۴ درهم، یک حوله بزرگ، یک دست تخت، دو تشک که بار یکی آنها لیف خرما بود و دیگری از کرک، چهار بالش، یک پرده، یک حصیر، آستک، لگن مسی، مشک آب کوچک، کاسه شیری، مشک بزرگ آب، آفتابه، کوزه دهان گشاد سبز و دو کوزه سفالی. پس از اتمام خرید، اصحاب و ابوبکر لوازم را به خانه آوردند و به پیامبر (ص) نشان دادند، پیامبر (ص) آنها را ورنه‌انداز می‌کرد و می‌فرمود: خداوند به اهل بیت برکت دهد. [۹۳].

تحقیقی در مهریه فاطمه

مورخین و محدثین شیعه و سنی در مقدار مهریه زهرا سلام‌الله‌علیها اختلاف کرده‌اند، و اقوال مختلفی را ذکر کرده‌اند. ۴۰۰ درهم [۹۴]، ۴۸۰ درهم [۹۵]، ۵۰۰ درهم، [۹۶] ۱۲ اوقیه [۹۷] و ۱۲/۵ [صفحه ۵۶] اوقیه [۹۸]، مقادیری است که برای مهریه حضرت روایت کرده‌اند. با دقت و بررسی در روایات، موارد ذیل بدست می‌آید: ۱- چون هر اوقیه ۴۰ درهم بوده است، قول ۱۲ یا ۱۲/۵ اوقیه همان ۴۸۰ درهم و ۵۰۰ درهم است، لذا ابن‌سعد در «طبقات» نقل می‌کند که «کان صدق بنات رسول‌الله (ص) و نساء خمس مائه درهم، اثنتی عشرة اوقیه و نصفاً» [۹۹] بنابراین اختلاف روایات بین ۴۰۰، ۴۸۰ و ۵۰۰ دور می‌زند. ۲- از روایات فراوانی که در

حد تواتر است، بدست می‌آید که مایه اصلی مهریه زره حضرت امیر (ع) بوده است که به پیشنهاد پیامبر (ص) به فروش رسیده است، اما در بعضی روایات اشاره‌ای به فروش بعضی از امتعه دیگر رفته است، مانند «فباع علی (ع) درعاً له و بعض ما باع من متاعه» [۱۰۰] علی (ع) زره و بعضی از امتعه خود را به فروش رساند. «قال النبی (ص) هل لك من مهر؟ قلت: معی راحتتی و درعی» قال فبعها...» [۱۰۱] پیامبر (ص) پرسید آیا مهریه‌ای داری؟ گفتم اسباب زندگی و زره‌ام. فرمود هر دو را بفروش. «اصدق علی (ع) فاطمه (س) درعاً من حدید و حرد برد» [۱۰۲]. [صفحه ۵۷] علی (ع) زره‌ای آهنی و یک طاقه پارچه راه راه مهر فاطمه (س) نمود. البته در روایتی به فروختن شتر اشارت رفته است [۱۰۳] که بدلیل شاذ بودن به آن اعتنا نمی‌کنیم. شاید علت اساسی اختلاف به جهت اضافه شدن بهای این اشیاء به قیمت زره باشد. زیرا در اکثر روایات قیمت زره را ۴۰۰ یا ۴۸۰ ذکر کرده‌اند که ظاهراً ۸۰ درهم اختلافی، همان قیمت اشیاء باشد. همچنین از بعضی روایات بدست می‌آید که علی (ع) یک قواره پارچه پیراهنی و یک تخته فرش پوستی مخصوص، به فاطمه (س) هدیه کردند که ظاهراً آنان نیز جزء مهریه حساب شده است. «جابر جعفی عن ابی جعفر (ع) قال: کان صداق فاطمه (س) برد جره و اهاب شاه علی عرار» [۱۰۴]. بنابراین شاید بتوانیم ادعا کنیم مجموع مهریه از فروش زره و امتعه و خرید هدایا همان ۵۰۰ درهم است. لذا مرحوم ابن شهر آشوب فرموده است: «و روی ان مهرها خمسماه درهم و هواصح» [۱۰۵] روایت شده است که مهریه حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها پانصد درهم است که این روایت صحیح‌تر به نظر می‌رسد. ۳- از تحلیل روایات، نظری قاطع در مقدار مهریه بدست می‌آید یا نه مهم نیست، چه اینکه هر چه باشد از ۴۰۰ کمتر نیست و از ۵۰۰ درهم بیشتر نبود، [صفحه ۵۸] که وقتی به جهیزیه تبدیل شد از چند قلم کالای ساده تجاوز نکرد و حتی این مهریه مورد اعتراض قرشیان قرار گرفت. «جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: چون پیامبر خدا (ص) فاطمه (س) را به عقد علی (ع) درآورد، عده‌ای از مردم قریش به خدمت وی رسیدند و گفتند: چرا علی (ع) را با مهریه‌ای خسیس و بسیار ناچیز داماد کردی؟ پیامبر (ص) عذر آورد که من علی (ع) را داماد نکردم، این خداوند بود که در شب معراج وحی نمود که...» [۱۰۶].

مهریه فاطمه در عالم لاهوت

در بعضی روایات داریم مهریه فاطمه (س) شفاعت است محمد (ص) می‌باشد، «کان صداق فاطمه (س) شفاعتها لامه اییها» [۱۰۷] در بعضی روایات نیز آمده است که «قال رسول الله (ص) ان الله امرنی ان ازوجک فاطمه (س) علی خمس الدنيا [اوعلی ربعها] فمن مشی علی الارض و هو یغضبک فالدنیا علیه حرام و مشی علیها حراما» [۱۰۸]. پیامبر (ص) به علی (ع) فرمودند: خداوند به من دستور داد تا فاطمه (س) را در مقابل ۱/۵ دنیا [یا ۱/۴ دنیا، تردید از راوی است] به [صفحه ۵۹] ازدواج تو در بیاورم، پس کسی که با دشمنی تو روی زمین راه برود هم دنیا و هم راه رفتن در دنیا بر او حرام است. روشن است که منظور روایات مهریه معمولی نیست زیرا از شرایط صحت مهریه ملکیت است. فقها گفته‌اند «المهر الصحیح هو کل ما یصح ان یملک عینا کان او منفعة» [۱۰۹] مهریه صحیح چیزی است که صلاحیت ملکیت داشته باشد چه عین باشد (مثل منزل)، یا منفعت باشد (مانند اجاره منزل). و شفاعت از چیزهایی نیست که بتواند در تملک کسی واقع شود. بلکه اینگونه روایات اشاره به مقام لاهوت و معنا دارد، ابن شهر آشوب روایتی را نقل می‌کند که دلالت دارد بر اینکه حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها علاوه بر مهریه معمولی در عالم علوی نیز دارای مهریه است: «و قیل للنبی (ص) و قد علمتها مهر فاطمه فی الارض فما مهرها فی السماء؟ قال سل عما ینعیک و دع ما لا ینعیک، قیل: هذا مما ینعینا یا رسول الله قال: کان مهرها فی السماء خمس الارض فمن مشی علیها بغضا لها و لولدها مشی علیها حراما الی ان تقوم الساعه» [۱۱۰] به پیامبر (ص) گفته شد: مقدار مهریه فاطمه (س) را در زمین می‌دانم، مهریه او در آسمان چیست؟ پیامبر (ص) فرمود: از چیزی سؤال کن که فایده دارد، عرض شد این نیز مفید است. فرمود: مهریه فاطمه (س) در آسمان خمس زمین است، پس کسی که [صفحه ۶۰] دشمنی او یا فرزندان او را در دل داشته باشد تا قیام قیامت راه رفتن او حرام است.

جهیزیه

از مجموع روایات چنین برمی آید که فاطمه (س) جهیزیه‌ای نداشت، مگر آنچه از مهریه او به دستور پیامبر (ص) خریداری شد. دهها روایت از طریق سنی [۱۱۱] و شیعه رسیده است که اقلام جهیزیه را نام می‌برد: «ان رسول الله (ص) لما زوجه فاطمه بعث معها بخميلة و وساده من ادم حشوها ليف، و رُحيين، و سقاء و جرتين» [۱۱۲] رسول خدا هنگامیکه فاطمه را به ازدواج علی (ع) در آورد با او قطیفه‌ای و متکائی پوستی که بار آن گیاه بود و دو سنگ آسیاب دستی و یک مشک آبی و دو کوزه فرستاد. در روایت دیگری یکی از اقلام را «سریر شرط» (تختی که با نخهای تابیده شده بسته شده است) نام می‌برد. [۱۱۳]. در روایتی دیگر به فرشی که بار آن از گیاه خوشبویی بوده است (تشک) اشاره رفته است. [۱۱۴]. از ظاهر این روایت چنین برمی آید که هیچکدام درصدد بیان [صفحه ۶۱] فهرست اقلام جهیزیه نیستند، بلکه در مقام وصف سادگی آن هستند که نمونه‌هایی را ذکر می‌کنند. جامع‌ترین روایتی که لیست جهیزیه فاطمه (س) را ارائه می‌دهد همان روایتی است که مرحوم شیخ طوسی در امالی نقل کرده است و ترجمه آن را در پایان گفتار «مقدمات ازدواج» ذکر کردم [۱۱۵] و اینک متن عربی آن را برای تیمن و تبرک می‌آورم: «قال الصادق (ع)... و كان مما اشتروه قميص بسبعة دراهم، و خمار باربعة دراهم و قطيفه سوداء خيبريه و سرير مزمل بشریط، و فراشان من حشيش مصر حشو احدهما ليف و حشو الاخر من جز الغنم و اربع مرافق من ادم الطائف حشوها اذخر و ستر من صوف و حصير هجری و رحاء الید و سقاء من ادم و مخضب من نحاس و قعب بسن و شن للماء و مطهره مزفته و کيزان خزف. [۱۱۶]. این اقلام جهیزیه دختر رهبر انقلاب الهی حجاز است، دختر فاتح جنگی است که دماغ گردنکشان و بزرگان عرب را بخاک مالیده است و نام او هیتی در شبه جزیره بخصوص مکه بوجود آورده است. [۱۱۷]. این روایات کم گفته باشند یا زیاد، آنچه مسلم است سادگی جهیزیه فاطمه (س) است که بر سر زبانها افتاد و بنا بر روایتی که مرحوم علامه امینی (ره) در «الغدیر» نقل می‌کنند حتی خود [صفحه ۶۲] فاطمه (س) هم از سادگی آن نگران شد و به پیامبر (ص) عرض کرد: «تعلم انی لا احب الدنيا و لكن نظرت الی فقری فی هذه اللیلة فخشیت ان یقول لی علی بای شیء جئت؟ فقال النبی (ص) لك الامان فان علیا لم یزل راضیا مرضیا» [۱۱۸]. (ای پدر) تو میدانی من اهل دنیا نیستم، اما آنگاه که به این (اثاثیه) فقیرانه‌ام در این شب (عروسی) نگاه می‌کنم، نگران می‌شوم که مبادا علی (ع) پرسد چه چیز همراه آورده‌ای؟ پیامبر (ص) فرمودند: مطمئن باش علی (ع) برای همیشه از این ازدواج خشنود خواهد بود.

عقدکنان

اینک لحظه‌های باشکوه تاریخ، زیباترین قطعات خود را به نمایش می‌گذارد، لحظه‌ای که «دو دریای آسمانی به هم می‌پیوندند» [۱۱۹] قلب پاکان در شادی می‌تپد و کروبیان به وجد می‌آیند. سر تا سر مدینه سخن از وصلتی تاریخی است و هر کس به فراخور اندیشه خود به قضاوت نشسته است. پیامبر (ص) به انس دستور می‌دهد خصیصین از اصحاب را دعوت کند، همه در منزل پیامبر (ص) اجتماع می‌کنند. پیامبر (ص) علی (ع) را پی‌کاری می‌فرستد. پیامبر (ص) آغاز به سخن می‌کند «الحمد لله المحمود، بنعمته المعبود، بقدرته المطاع، [صفحه ۶۳] بسلطان المرهوب من عذابه و سطواته، النافذ امره فی سمائه و ارضه، الذی خلق الخلق بقدرته و میزهم باحکامه و اعزهم بدینه و اکرهم بنیه محمد. ان الله تبارک اسمه و تعالت عظمه جعل المصاهره نسبا لا حقا و امرا مفترضا او شج به الارحام و الزم الانام فقال عز من قائل «و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا» فامر الله یجری الی قضائه و قضائه یجری الی قدره و لكل قضاء قدر و لكل قدر اجل و لكل اجل کتاب، یمحو الله ما یشاء و یشاء و عنده ام الکتاب.» [۱۲۰] سپاس خداوندی را که سزاوار ستایش است و نعمتهای بی‌پایانش او را شایسته عبادت کرده، قدرت بی‌انتهایش موجب اطاعت بندگانش گشته، سیطره‌اش دلها را به وحشت انداخته و فرمانش در آسمان و زمین نافذ گشته. خداوندی که با

توانش خلایق را هستی بخشید و با قوانینش آنان را به گروه‌هایی تقسیم کرد. آنان را به دینش عزت داد و به یمن وجود پیامبرش محمد (ص) کرامت بخشید. خداوند مبارک نام والا عمت ازدواج را موجب ازدیاد نسل گردانید و آن را امری محتوم و وسیله‌ای برای رویش شاخه‌های قرابت و پیوستگی مردم قرار داد. پس همان گوینده با عزت فرمود: او خداوندی است که بشر را از آب بیافرید و او را به نسب و سبب خویشاوند گردانید که پروردگار تو تواناست. فرمان داد تا امور در بستر قضایش جاری شوند، و بستر قضایش در پهنه قدرش [صفحه ۶۴] گسترده شود. زیرا قضایی را قدری لازم و هر قدری را مدتی حاکم و هر مدتی را قباله‌ای نوشته باید. هر چند او آنچه را می‌خواهد محو یا ثبت می‌کند، نزد او دفتر کل ثبت است. آنگاه پیامبر (ص) فرمودند: «خداوند فرمان داده است تا فاطمه (س) دختر خدیجه را به عقد علی (ع) در آوردم، اگر علی (ع) رضایت دهد.» آنگاه پیامبر (ص) فرمود: شیرینی را با چهارصد [پانصد،...] مثقال نقره به عقد علی (ع) در آوردم، اگر علی (ع) رضایت دهد. [۱۲۱]. حاضرین مشغول خوردن شیرینی بودند که «علی (ع) وارد شد، لبخندی شاد بر چهره‌ی پیامبر (ص) فرونشست، فرمود: ای علی (ع) من فاطمه را با مهر به ازدواج تو در آوردم، آیا رضایت داری؟ عرض کرد: بلی یا رسول‌الله راضی هستم. پیامبر (ص) دست به دعا برداشت و گفت: «جمع الله شملکما و اعز جدکما و بارک علیکما و اخرج منکما کثیرا طیباً» [۱۲۲] خداوند پیوندتان را پیوسته جاویدان گرداند و تلاشتان را عزیز بدارد و برکتش را بر شما ارزانی دارد و از شما فرزندان پاک و فراوان بوجود بیاورد. [صفحه ۶۵]

جشن فرشتگان

آن شب در آسمان ستاره باران بود، کروی‌ان را غوغایی بود. شادی به رقص آمده بود و عشق به ترانه و نور به پایکوبی ایستاده بود. فرشتگان به وجد آمده بودند و حوریان به زمزمه ایستاده. خدایا چه خبر است؟ این ولوله برای چیست؟ این شور و غوغا از برای کیست؟ امشب تقدیر زیباترین صفحات خود را ورق می‌زند. «خداوند جبرائیل را فرمان داده تا به آسمان چهارم فرود آید» [۱۲۳] «روحانیان و کروی‌ان در وادی افیح زیر درخت طوبی اجتماع کردند.» [۱۲۴] «جبرائیل به سخن می‌پردازد و خبر ازدواج علی (ع) و فاطمه (س) را از طرف خداوند اعلام می‌کند» [۱۲۵]. «خداوند به رضوان، فرشته مقرب دستور می‌دهد منبر کرامت را در درگاه المعمور قرار دهد، به راحیل دستور آمد که بر منبر فراز آید، او زبان به حمد و ثنای خداوند می‌گشاید موج شادی و سرور ارکان آسمانی را درمی‌نوردد، فرمان می‌رسد که بخوان خطبه عقد را که من فاطمه (س) را به ازدواج علی (ع) در آوردم، خطبه خوانده شد و «چهل هزار» فرشته بر آن شهادت دادند و عقد در کاغذی ابریشمی به ثبت رسید، و با مهر مشکین ممهور گردید.» [۱۲۶] «درخت طوبی بر [صفحه ۶۶] حوریان در و یاقوت پاشید و آنان به جمع نثار پرداختند که تا قیام قیامت آن جواهرات را بین خود هدیه دهند» [۱۲۷] و از آن جشن شاخه گلی توسط جبرائیل برای محمد (ص) آورده شد [۱۲۸].

چرا علی؟

چه شد که پیامبر (ص) به خواستگاران ثروتمند و متشخص قریش جواب رد داد؟ و علی (ع) فقیر را بر اشراف قریش ترجیح داد؟ پیامبر (ص) در پاسخ ابوبکر فرمود: «لم ینزل القضاء بعد» [۱۲۹] هنوز فرمانی از آسمان نیامده است، این پاسخی بود که پیامبر (ص) هرگز در پاسخ خواستگاران دختران قبلی‌اش نداد. (هر چند زمان ازدواج آنان بعد از بعثت بود.) به محض خواستگاری پسران ابولهب و عثمان، رسول خدا موافقت خویش را اعلام نمود، ولی در مورد فاطمه (س) رفتاری دیگر داشت! بارها برای روشن شدن این موضوع می‌فرمود: «ما انا زوجته ولكن الله زوج» [۱۳۰] من او را به ازدواج در نیاوردم، خداوند او را به شوهر داد. [صفحه ۶۷] و بالاتر از این سخن می‌فرمود: ازدواج فاطمه (س) یک دستور بود: «ان الله امرنی ان ازوج فاطمه من علی» [۱۳۱] و برای اینکه

اصحاب نیز این موضوع را بدانند مکررا در جلسات علنی اعلام می نمود. همام از یاران صدیق پیامبر (ص) نقل می کند روزی حضرت خندان و شادان بر ما چون ماه شب چهارده طلوع کرد. عبدالرحمن عوف (یکی از خواستگاران قبلی فاطمه) پرسید این چه روشنایی است که در چهره‌ی تو می درخشد؟ فرمود: از جانب پروردگرم در مورد برادرم و پسر عمویم علی (ع) و دخترم فاطمه (س) بشارتی رسید که خداوند فاطمه (س) را به ازدواج علی (ع) در آورده است» [۱۳۲] و برای اینکه علی (ع) هم قدر خویش و همسرش را بداند به او می فرمود: «هنیئا لک یا علی فان الله عز و جل زوجک فاطمه سیده نساء اهل الجنة و هی بضعه منی...» [۱۳۳]. و برای اینکه فاطمه (س) نیز عظمت علی (ع) را بیشتر بداند به او نیز تذکر می داد. ابن مسعود می گوید: «آن لحظه‌ای که پیامبر (ص) می خواست فاطمه (س) را با علی (ع) مواجه کند خجالت سر تا سر وجودش را گرفت. پیامبر (ص) فرمود: من از پیش خود، تو را به علی (ع) ندادم، [صفحه ۶۸] این دستوری بود از جانب خداوند بزرگ» [۱۳۴]. این موضوع آن چنان شهرت یافته بود که هیچکس را یارای انکار آن نبود. علی (ع) در مجادله‌ای به ابوبکر گفت: «ای ابوبکر تو را به خداوند قسم می دهم آیا این من بودم که پیامبر (ص) به دامادی برگزیدش و فرمود: «این پیمان را خداوند در آسمان بسته است»، یا تو؟ گفت: این تو بودی!

عروسی

اشاره

یک ماه از عقد گذشت، برادران علی (ع)، جعفر و عقیل به وی گفتند، خوب است از پیامبر (ص) بخواهی تا فاطمه (س) را به خانه بری، ام ایمن همسر پیامبر (ص) از این موضوع آگاه شد، گفت این مسایل زنانه است (ما خود حل می کنیم)، (سپس با ام سلمه در میان گذاشت) ام سلمه نزد رسول خدا رفت و از وی اذن عروسی خواست، پیامبر (ص) علی (ع) را خواست و فرمود: از روی میل و کرم. (ما حاضریم). [۱۳۵]. اعلام موافقت پیامبر (ص) در شهر پیچید، نزدیکان خود را برای شرکت در عروسی آماده می کنند، هر چه زمان می گذرد، رفت و آمد در خانه پیامبر (ص) زیادتر می شود، یاران اعلام خدمت می کنند، [صفحه ۶۹] پیامبر (ص) در اینجا بیش از دیگران خوشحال است، دستها را به کمر زده و چون مادران در عروسی دختران تلاش می کند، دستور می دهد، کارها را تقسیم می کند و هر کس را به دنبال کاری می فرستد.

حجله چیده می شود

پیامبر (ص) به عایشه و ام سلمه دستور داد تا اثاثیه فاطمه (س) را مرتب نمایند. آنان به خانه‌ای که قرار است فاطمه (س) زندگی را در آن آغاز کند رفتند، کف حجله را از ماسه بادی [۱۳۶] بطحاء فرش کردند. سپس و بالش را از گیاه پر کردند و آن را هموار کردند. مقداری خرما و کشمش خوردند و سپس به کار پرداختند، در کنار خانه چوبی را نصب کردند تا چوب لباسی و محل آویزان کردن مشک کوچک آب باشد. [۱۳۷] اطاق را با قطعه‌ای از پوست گوسفند فرش کردند و بالشی بر آن نهادند و مشکی کوچک آویزان کردند و حوله‌ای و ظرفی در آن قرار دادند. [۱۳۸]. حجله دختر پیامبر خدا (ص) بسیار ساده و بی آرایش بود. علی (ع) بارها سادگی آن را به یاد می آورد و بر آن افتخار می کرد: و می فرمود در آن شبی که فاطمه (س) را به خانه‌ام آوردند «فما كان فراشنا ليلة اهديت الا مسك كبش» [۱۳۹] فرشی به جز پوست قوچی نداشتیم. [صفحه ۷۰]

آرایشگاه

«پدر دستور داد خانه ام سلمه را برای آرایش فاطمه (س) آماده کنند، زنان پیامبر (ص) جمع شدند تا او را اطلاع کنند و در خور

شانس آرایش نمایند. از او عطر طلبیدند. فاطمه (س) شیشه‌ای را آورد. از بوی خوش آن متعجب شدند، پرسیدند آن را از کجا آورده‌ای؟ فرمود: دحیه کلبی بر پدرم وارد می‌شد و می‌گفت: پشتی را برای عمویت بینداز و هنگامیکه بلند می‌شد از لباسش چیزی می‌افتاد که می‌گفت اینها را جمع کن و محتوای شیشه همان چیزهاست. زنان پیامبر (ص) بیشتر متعجب شدند، از رسول خدا موضوع را سوال کردند. فرمود: «این عنبریست که از بال جبرائیل فرود افتاده.» [۱۴۰] فاطمه (س) را آرایش کردند و برای زفاف آماده نمودند.

ولیمه

آنگاه پیامبر (ص) رو به علی (ع) کرد و فرمود: هر عروسی ولیمه‌ای دارد، باید فکری کرد. اصحاب که برای کمک دورا دورش حلقه زده بودند، «هر کس چیزی را متقبل شد» [۱۴۱]. [صفحه ۷۱] سعد بن عباد گفت: من یک رأس قوچ می‌دهم. [۱۴۲] سپس اصحاب هر کدام هر چه را پذیرفته بودند آوردند، مجموع هدایا عبارت بود از «مقداری گندم، نان، گوسفند و گاو» [۱۴۳] و چند صاع ذرت که انصار روی هم گذاشتند و آوردند. [۱۴۴] و کشمش و خرما هم به عنوان شیرینی تهیه گردید. [۱۴۵]. پیامبر (ص) دستور دادند گندمها را آرد کنند و گوسفندان و گاو را ذبح کنند و سپس آماده طبخ نمایند، پس از پخته شدن غذا پیامبر (ص) دستور داد، کسی روی پشت بام جار بکشد و مردم را برای شرکت در عروسی دعوت نماید. بعد از اعلام، جمعیت از نخلستانها و مزارع به سوی مسجد سرازیر شد، سفره در مسجد گسترده شد و ضیافت شام به افتخار این پیوند مبارک برقرار شد، هزاران نفر از مردم مدینه، زن و مرد، بر سر سفره نشستند و خوردند و بلند شدند. [۱۴۶].

مجلس زنانه

پیامبر (ص) به دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار فرمود: [صفحه ۷۲] فاطمه (س) را همراهی کنید! شادی کنید! شعر بخوانید، تکبیر زنید، و خداوند را ستایش کنید و مبادا سخنی بگویید که خداوند راضی نباشد، [۱۴۷] ناگهان صدای دایره از مجلس بلند شد و «پیامبر (ص) آن را شنید، پرسید این صدای چیست؟ ام سلمه گفت: ای رسول خدا! اسماء دایره می‌زند! با این کارش می‌خواهد فاطمه (س) را شاد کند تا مبادا احساس بی‌مادری کند. پیامبر خدا (ص) دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا همانگونه که اسماء دخترم را خوشحال می‌کند، در قلب او شادی افروز، سپس اسماء را صدا زد و فرمود: صدای دف تو چه معنایی دارد؟ گفت: نمی‌دانم ما فقط می‌خواهیم شادی بیافرینیم، فرمود: مواظب باش موسیقی آن ناسزا نباشد. [۱۴۸]. [صفحه ۷۳]

عروس به خانه شوهر می‌رود

جشن و شادی در مدینه موج می‌زد، بوی عطر فضا را آرایش کرده بود، نیمی از شب گذشته بود، هر چند آنشب خستگی از مدینه رفته بود اما کارها باید مطابق برنامه پیش برود. «پیامبر (ص) شهباء [۱۴۹] را آورد، حوله‌ای بزرگ رویش انداخت، فاطمه (س) را در حالی که درد و برد خود را پوشانده بود و دو دستبند نقره بر دست داشت [۱۵۰] بر مرکب نشانده، افسار را به دست سلمان داد و خود از جلو حرکت کرد، جبرائیل با هزاران فرشته در یک طرف و میکائیل با هزاران فرشته در طرف دیگر» [۱۵۱] «هفتاد حوریه اطراف زهرا، زنان پیامبر (ص) پیشاپیش و حمزه و عقیل و جعفر و اهل بیت در حالی که شمشیر از نیام کشیده بودند بدنبال می‌رفتند. زنان شعر می‌خواندند و فاطمه (س) را به خانه علی (ع) هدایت می‌کردند، ام سلمه با صدای بلند می‌خواند: سرن بعون اله جاراتی و اشکرته فی کل حالات و اذکرن ما انعم رب العلی من کشف مکروه و آفات فقد هدانا بعد کفر و قد انعشنا رب السماوات

و سرن مع خیر النساء الوری تفدی بعمات و خالات یا بنت من فضله ذوالعلی با لوحی منه و الرسالات [صفحه ۷۴] زنان همراه، بیت اول را با هم تکرار می‌کردند و تکبیر می‌گفتند. همسایگان! به یاری خداوند به پیش. و در هر حالی شاکرش باشید، نعمتهای خداوند بزرگ را به یاد آورید، که ناخوشیها و آفتها را دور کرد. ما را بعد از کفر به ایمان هدایت کرد. خداوند آسمانها ما را از نابودی نجات داد، با بهترین زنان عالم به پیش. عمه و خاله‌هایش باد فدایش. ای دختر کسی که فضل او والاست، وحی از اوست، رسالت از اوست. سپس عایشه دم گرفت: یا نسوه استرن بالمعاجر و اذکرن ما یحسن فی المحاضر و اذکرن رب الناس اذخصنا بدینه مع کل عبد شاکر فالحمد لله علی افضاله والشکر لله العزیز القادر سرن بها فالله اعطی ذکرها و خصها منه بطهر طاهر زنان، بیت اول را تکرار می‌کردند و تکبیر می‌گفتند. ای زنان! خود را با مقنعه‌هایتان بپوشید، و در مجالس از خوبیها سخن بگویید، یاد کنید خداوند را که ما را مخصوص گردانید به دینش با بندگان شاکر. سپاس بر نیکی‌های خداوند، و شکر بر خداوند عزیز و توانا. با فاطمه (س) به پیش که خدای نامش را بلند مرتبه گردانید و به همسری مردی پاک پاک برگزیدش. آنگاه حفصه سخن را به دست گرفت: [صفحه ۷۵] فاطمه (س) خیر النساء البشر و من لها وجه کوجه القمر فضلك الله علی کل الوری بفضل من خص بآی الزمر زوجک الله فتی فاضلا اعنی علیا خیر من فی الحضر فسرن جاراتی بها انها کریمه بنت عظیم الخطر فاطمه (س) بهترین زنان آدمی است، و کسی است که رخی چون ماه دارد. خداوند تو را بر همگان برتری داد. به برتری پدری که مخصوص شد به وحی آیات زمر. خداوند تو، تو را زوج جوانی فاضل قرار داد، یعنی علی (ع) که از اهل عالم برتر است. همسایگان! با فاطمه (س) به پیش، که او دختری بزرگوار از خاندانی بزرگ است. و آخر، معاذه مادر سعد دم گرفت. اقول قولاً فیہ ما فیہ واذکر الخیر و ابدیه محمد خیر بنی آدم ما فیہ من کبر ولاتیه بفضلہ عرفنا، شرنا فالله بالخیر مجازیه و نحن مع بنت نبی الهدی ذی شرف قد مکت فیہ فی ذروه شامخه اصلها فما اری شیئا یدانیه سخنی خواهم گفت که در آن هر چه باید باشد هست. سختم را با خیر و خوبی آغاز می‌کنم. محمد بهترین آدمیان است، در او نه کبر است و نه گمراهی. با فضل او راه تکامل را یافتیم، خداوند او را پاداشی نیک دهد. ما در رکاب دختر پیامبر هدایتیم، آن صاحب شرفی که شرافت در او جای گرفته. او در بلندایی است که پایه‌هایش [صفحه ۷۶] نیز رفیع است، هیچ چیزی که به او برسد نمی‌بینم. زنان بیت اول را تکرار می‌کردند و تکبیر سر می‌دادند. [۱۵۲]. و نیز جبرائیل، میکائیل و فرشتگان همراه، با پیامبر (ص) تکبیر زدند و اینگونه تکبیر در مراسم عروسی مسلمانان سنت شد. [۱۵۳]. آنگاه وارد خانه شدند، پیامبر (ص) فاطمه (س) را صدا زد و دستش را در دست علی (ع) گذاشت و فرمود: آفرین بر دختر رسول خدا. [۱۵۴].

پدر در حجله

فاطمه (س) را به حجله آوردند، پیامبر (ص) دم درب ایستاد، اجازه‌ی ورود خواست. علی (ع): بفرمایید ای رسول خدا! پیامبر: آیا برادرم آنجاست؟ ام‌ایمن: فدایت شوم برادرت کیست؟ پیامبر: علی (ع) پسر ابوطالب! ام‌ایمن: او داماد تو شده چرا به او برادر می‌گویی؟ پیامبر: او هنوز هم برادر من است، ای ام‌ایمن! (سپس وارد شد) یک ظرف آب طلبد، دستش را در آب فروبرد. [صفحه ۷۷] علی (ع) را صدا زد، او در مقابل پیامبر (ص) نشست، مقداری از آب را روی سینه علی (ع) و مقداری هم بین شانه‌هایش ریخت، سپس فاطمه (س) را صدا زد و باقی آب را رویش ریخت و فرمود «والله ما الوت ان زوجتک خیرا هلی»: به خدا قسم در شوهر دادن تو به بهترین افراد خانواده‌ام درنگ نکردم. [۱۵۵].

ساقدوش

پس از لحظاتی همگان به خانه خویش بازگشتند، و تنها زنی که چون مادر از ابتدای عروسی دستها را بالا زده بود و خدمت می‌کرد ماند، زیرا مادرش خدیجه هنگام مرگ به اسماء بنت عمیس [۱۵۶] سفارش کرده بود که دخترم را شب عروسی تنها نگذار،

و بدین جهت پیامبر (ص) بار دیگر بر دنیا و آخرت او دعا کرد [۱۵۷].

نیمه شب زفاف

فاطمه (س) و علی (ع) در حجله تنها شدند، فاطمه (س) به فکر فرورفت، چهره فاطمه (س) نشان می‌داد که در دل او غوغایی شده، [صفحه ۷۸] هیجانی درونش را درنور دیده، خدایا فاطمه (س) را چه شده؟ چرا اینگونه غرق سکوت شده؟ آیا به یاد مادر افتاده؟ جدایی از پدر سایه غم بر سرش افکنده؟ یا... ناگهان سر از دامن تفکر برمی‌دارد و سکوت را می‌شکند، علی جان! «تفکرت فی حالی و امری عند ذهاب عمری و نزولی فی قبری فشبته دخولی فی فراشی بمنزلی، کدخولی الی لحدی، و قبری فانشدک الله ان قمت الی الصلوه فنعبد الله تعالی هذه اللیله» [۱۵۸] در حال و عاقبت خویش می‌اندیشیدم، هنگام غروب خورشید عمر و فرود آمدنم را در قبر به یاد آوردم، ورود به منزل جدیدم مرا به یاد نزول در قبرم انداخت، پس تو را به خدا سوگند می‌دهم امشب را به عبادت قیام کنیم.

سپیده دمان

پیامبر (ص) آن شب را لحظه شماری می‌کرد تا صبح شود، سپیده از افق سر زد، خورشید مژگان طلایی‌اش را بر هم می‌زد، و بر زمان نور می‌پاشید، صبح آن روز شادتر از هر زمان از خواب برخاست، بوی عشق در رواق زمان پیچیده بود، سکوت دلنشینی مدینه را فرا گرفته بود، پیامبر (ص) جامی از شیر پر کرد و به طرف خانه فاطمه (س) [صفحه ۷۹] حرکت کرد، درب خانه آمد، السلام علیکم: سلام بر شما، آیا اجازه هست وارد شوم، اسماء درب را گشود، هر دو به خوابی عمیق فرورفته بودند، با صدای پیامبر (ص) فرمود: از جایتان تکان نخورید، عذر آوردند چون شب را تا صبح به عبادت مشغول بوده‌اند بخواب رفته‌اند، از علی (ع) پرسید همسرت را چگونه یافتی؟ گفت: برای طاعت خداوند یاور خوبی است، از فاطمه (س) پرسید؟ شوهرت را چگونه یافتی؟ گفت: بهترین شوهر است. [۱۵۹]. سپس کاسه شیر را به فاطمه (س) داد فرمود: «بنوش پدرت به قربانت، و بقیه را به علی (ع) داد و فرمود: بنوش پسر عمت به فدایت.» [۱۶۰].

آغاز سرزنش

دلهایی که هنوز از جاهلیت پالایش نشده بودند، ارزش را در جای دیگر جستجو می‌کردند. چون سادگی زندگی علی (ع) را دیدند، زبان به سرزنش گشودند، دختر بزرگ بزرگان چنین همسری از فقیر فقیران!! فاطمه (س) نزد پدر آمد و گفت: «یا ابا ان نساء قریش یقلن لی ان اباک زوجک بمن لا مال له»: زنان قریش به من می‌گویند پدرت تو را به مردی فقیری شوهر داد. پیامبر (ص) فرمود: «خداوند ابتدا تو را [صفحه ۸۰] در عرش به عقد در آورد، آنگاه من.» [۱۶۱].

انتقال منزل

«زمانی که علی (ع) تصمیم گرفت عروسی نماید، پیامبر (ص) فرمود: منزلی تهیه کن. علی (ع) منزلی (موقت) تهیه کرد که کمی از خانه پیامبر (ص) دور بود، بعد از مدتی پیامبر (ص) نزد فاطمه (س) آمد و فرمود: دلم می‌خواهد منزلتان را به نزدیکی خودم منتقل نمایم. گفت: با حارثه بن نعمان صحبت کن تا منزلی در اختیار ما قرار دهد، فرمود: حارثه آنقدر خانه در اختیار ما گذاشته که خجالت می‌کشم دوباره مطرح کنم. این گفتگو به حارثه رسید، شتابان نزد پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: شنیدم می‌خواهی فاطمه (س) را به نزدیکی خود بیاوری، خانه‌های من در اختیار شماست. آنها از منازل بنی‌نجار به شما نزدیک‌تر است. من و ثروتم متعلق به

خدا و رسول اوست، به خداوند سوگند می‌خورم آنچه را شما از من می‌گیرید نزد من خوشایندتر است از آنچه که به من وامی‌گذارید. پیامبر (ص) فرمودند: تو راست می‌گویی، خداوند به تو برکت دهد، آنگاه خانه فاطمه (س) انتقال یافت. [۱۶۲]. [صفحه ۸۳]

اخلاق و رفتار زهرا

اسوه

زهرا از کودکی برجستگی‌های اخلاقی خود را نشان داده است. و یکجا همه‌ی صفات خوب را همراه داشته است، اما شکفتن غنچه‌های نبوغ اخلاقی- رفتاری او از زندگی زناشویی او که همان آغازین دوران بلوغ می‌باشد شروع می‌شود. هنوز چندی از زندگی جدید او نگذشته بود که سادگی، اخلاق، پاکدامنی، همسرداری، ایثار، همسایه‌داری، عبادت، راستگویی و... او زبان زد خاص و عام شد. دوست و دشمن، مسلمان و غیر مسلمان، به الگو بودن وی اعتراف کردند. هر کس به او نزدیکتر بود، بیشتر احساس محبت می‌کرد. و این در زندگی انسانها بسیار مهم است، چه بسا انسانهایی که از دور می‌درخشند، موج می‌زنند و خودی نشان می‌دهند، اما چون به آن نزدیک می‌شوی، سرابی از مرداب متعفن می‌یابی. چه افرادی که چون به آنان نزدیک می‌شوی، آنان را چشمه‌ساری زلال، صاف و گوارا می‌یابی، که کام تشنگان را سیراب می‌کند و فاطمه (س) از این صنف بود. [صفحه ۸۴] عایشه که از نزدیکان فاطمه (س) بود می‌گوید: «ما رأیت احدا کان اصدق لهجه من فاطمه (س) الا ان یکون الذی ولدها» [۱۶۳] هیچکس را صادق‌تر از فاطمه (س) نیافتم به جز پدرش.

ترس از قیامت

زهرا در اولین شب زناشویی به یاد قبر و قیامت می‌افتد [۱۶۴] گرچه او معصوم بود، اما عصمت او هرگز مایه غرور وی نشد، همواره به یاد مرگ بود، حضور مسئولانه در برابر پروردگارش لرزه بر اندام وی می‌انداخت. چون آیه «ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم» بر پیامبر (ص) نازل شد، پیامبر (ص) به شدت گریست، اصحاب نیز به گریه او می‌گریستند، و کسی را یاری سخن گفتن با پیامبر (ص) نبود، چون تنها چیزی که قلب پیامبر (ص) را خوشحال می‌کرد دیدار فاطمه (س) بود، چاره را در این دیدند که فاطمه (س) را به حضور پدر آوردند. فاطمه (س) گفت فدایت گردم چرا گریه می‌کنی؟ پیامبر (ص) آیه را بر فاطمه (س) تلاوت کرد، او به محض شنیدن آیه با صورت نقش بر زمین شد و این جمله را تکرار می‌کرد. «الویل ثم الویل لمن دخل النار»: وای، وای بر کسی که در [صفحه ۸۵] آتش وارد شود. [۱۶۵]. قیامت، آن روز سخت، روزی که همه دلها را به وحشت می‌اندازد، که «برادر از برادر، فرزند از مادر و همسر از همسر فرار می‌کند، چه آنکه هر کسی را گرفتاری است که به خود مشغول است» [۱۶۶] یاد آن روز فاطمه (س) را نیز به وحشت می‌انداخت، رنج آن روز دغدغه خاطر فاطمه (س) بود. «از پیامبر (ص) پرسید: پدر جان! در آن توقفگاه بزرگ، آن روز وحشتها و روز بزرگترین ترسها کجا تو را پیدا کنم؟ فرمود: درب بهشت، در حالی که پرچم حمد را به اهتزاز درآورده‌ام و اتم را شفاعت می‌کنم. - اگر آنجا تو را نیافتم؟ - در کنار حوض کوثر آنجا که مشغول سقایتم. - اگر آنجا نیز تو را نیافتم؟ - در کنار جهنم که شعله‌های آتش را از اتم دور می‌کنم. اینجا فاطمه (س) غم از جان بهشت و آرام گرفت. [۱۶۷].

عشق به خداوند

ایمان به مبدأ هستی تنها تکیه گاهی است که هیچ طوفانی توان [صفحه ۸۶] متزلزل ساختن دست آویختگان به آن را نخواهد داشت. مؤمنین را نه سختیها از پای درخواهد آورد نه وسعتها او را از حق منحرف خواهد کرد. امام علی (ع) علت بادگرایی (همج رعاع) را در این خلاصه می‌کند که «لم یلجئوا الی رکن وثیق» [۱۶۸]: آنان به استوانه محکم دست نیافته‌اند. ایمان اگر به عشق تبدیل گردد، ایستایی پهلووانانه به حرکت قهرمانانه مبدل می‌شود، گذر از ایمان به عشق، عبور از دریای نیل سختیهاست، شکافتن سینه طوفانهاست، و سرانجام از کارزار بر نتافتن و به پیش تاختن در پی دارد. حتی عبادت که اوج تجلی بندگی است چهره‌ای دیگر به خود می‌گیرد، بنده‌ی خائف درگاه عبودیت که خود دارای مقامی بزرگ است به آزاده‌ای عاشق تبدیل می‌گردد. [۱۶۹]. و فاطمه (س) اینگونه بود و همین بود که فاطمه (س) را در تمام صحنه‌ها مجاهدی نستوه می‌یابی. روزی پیامبر اسلام از دخترش پرسید: چه حاجتی داری؟ هم اینک فرشته‌ی وحی در کنارم نشسته و پیام آورده که خواسته تو محقق است. فاطمه (س) گفت: «شغلی عن مسئلته لذه خدمته، لا حاجه لی غیر النظر الی وجهه الکریم». لذت خدمتش مانع درخواستش شده تنها خواهشم رخ نمودن یار است. [۱۷۰]. [صفحه ۸۷]

پاکدامنی

اشاره

هیچ صفتی به رتبه پاکدامنی برای زنان نمی‌رسد. خداوند در قرآن کریم پاکدامنی مریم را ستوده است: «و مریم ابنت عمران التي احصنت فرجها» [۱۷۱] و همان پاکدامنی را سبب زمینه رستن نبوت عیسی دانسته، «والتی احصنت فرجها فنحنها فیها من روحنا» [۱۷۲] و همو پاکدامنی را در ردیف یاد همیشگی خود ستایش کرده و به غفرانی و اجر عظیم بشارت داده است. «والحافظین لفروجهم و الحافظات و الذاکرین الله کثیرا و الذاکرات لهم مغفره و اجرا عظیما» [۱۷۳]. گرچه پاکدامنی در ساحت قدس فاطمه (س) امری سهل است، اما از آن جهت که می‌خواهد سرچشمه زلال امت باشد، امری است بسیار عظیم. اینجاست که فرزندش حسین آن آزاده شجاع ریشه‌ی آزادگی خود را در پاکدامنی مادر، و دناوت دشمن را در ناپاکی مادر می‌داند. «الا و ان الدعی بن الدعی قد رکز منابین اثنتین بین المله و الذله و هیهات منا الذله یابی الله ذلک و رسوله و المومنون و حجور طابت و طهرت» [۱۷۴] ای مردم بدانید! این زنزاده، پسر زنزاده ما را در دو راهی وانهاده یا دین یا ذلت، اما ذلت از ما دور است. خدا و [صفحه ۸۸] رسولش و مؤمنان و دامنه‌های پاکی که ما را پروریده است از آن گریزانند. از این رو پاکدامنی برای فاطمه (س) نه تنها یک خصلت و شرافت است، بلکه یک رسالت عظیم است. رسالت حراست از شجره مبارکه امامت و رهبری انسانها بعد از ختم نبوت و بدینسان بود که خداوند پاداشی عظیم به فاطمه (س) عطا نمود، «ان فاطمه احصنت فرجها فحرمها الله تعالی و ذریتها علی النار» [۱۷۵] فاطمه (س) پاکدامنی پیشه کرد و بدین جهت خداوند او و فرزندانش را بر آتش حرام کرده است. منظور از فرزندان، ذریه بلافضل فاطمه (س) می‌باشد یعنی: حسن و حسین و زینب و ام کلثوم. این موضوع را امام صادق (ع) تفسیر کرده است. [۱۷۶]. امامان شیعه برای اینکه این روایت دستاویزی برای سوء استفاده بعضی از فاطمیون قرار نگیرد بر این تفسیر تأکید داشته‌اند. حسن بن موسی و شاء می‌گوید: در جایی از خراسان با امام رضا (ع) بودیم، زید برادر امام رضا (ع) با جماعتی مشغول صحبت بود و دم از افتخار بر نسب خویش می‌زد، امام رو به زید کرد و فرمود: آیا گفتار خداوند که [صفحه ۸۹] «پاکدامنی فاطمه (س) موجب مصونیت ذریه‌اش گشته» تو را مغرور کرده است، نه به خدا این مخصوص حسن و حسین و فرزندان بلافضل فاطمه (س) است. آیا سزاوار است که موسی بن جعفر مطیع خداوند باشد و روزش را روزه بگیرد و شبش را به عبادت قیام کند، با تو که معصیت خداوند می‌کنی یکسان باشد؟ آنگاه تو در قیامت نزد خداوند عزیزتر باشی (تساوی بی عمل و باعمل، عزت بی عمل است). جدم علی بن حسین همیشه

می‌فرمود: برای نیکوکاران اهل بیت دو پاداش است و بدکاران از آنان را دو چندان از عذاب است. سپس به آیه «انه عمل غیر صالح» [۱۷۷] استناد کردند و فرمودند: «لما عصی الله عز و جل نفاه الله عن ابه، کذا من کان من الله عز و جل فلیس منا و انت اذا اطعت الله فانتم منا اهل البیت» [۱۷۸]: چون پسر نوح عصیان کرد، خداوند رابطه فرزند وی را با نوح نفی کرد. همینطور هر کس از ما اطاعت خداوند را نکند از ما نیست. اما تو ای حسن اگر مطیع خداوند باشی از ما اهل بیت می‌باشی.

سخنی از ابن تیمیه

ابن تیمیه در «منهاج السنه» درباره‌ی این روایت می‌گوید: به اتفاق همه‌ی حدیث شناسان این حدیث دروغ است. حتی کسانی که نا آشنا به حدیث باشند می‌فهمند که این حدیث دروغ است. زیرا خیلی از زنان [صفحه ۹۰] پاکدامن بودند، مانند: ساره، صفیه عمه رسول خدا، اما از فرزندان آنان عده‌ای نیکوکار گشته و عده‌ای بدکار. [۱۷۹]. مرحوم علامه امینی در پاسخ می‌فرماید: اگر حدیث صحیح و قطعی باشد، چگونه ممکن است آن را با اذهانی که توان توجیه ندارند مردود شمرد؟ ثانیاً مگر اتفاق و اجماع اهل حدیث به دست اوست که هر کجا می‌خواهد به نام همه رد می‌کند، در حالی که این حدیث را دهها نفر از حدیث شناسان و حفاظ، روایت کرده‌اند و صحیحش دانسته‌اند. حاکم، خطیب بغدادی، بزاز ابوبعلی، عقیلی، طبرانی، ابن شاهین، ابونعیم، محب طبری، ابن حجر، سیوطی، متقی هندی، هیشمی، زرقانی، صباح و بدخشی این حدیث را در کتابهایشان روایت کرده‌اند. [۱۸۰]. خداوند در مورد مریم نیز همین موضوع را مطرح نموده است و فرموده است: «والتی احصنت فرجها» مریم پاکدامن شد «فنفخنا فیہ من روحنا» پس از روحمان در او دمیدیم، جمله بعد را با فاء آورده چه فاء تفریع باشد چه سببیت، نوعی از زمینه داشتن با ترتب را بیان می‌کند. ثانیاً مطابق روایات، این پاداش فقط در اولاد بلافضل فاطمه (س) بود که تاریخ گواه تحقق وعده خداوند است. فرزندان پاک و محسن [صفحه ۹۱] از او متولد گشتند که هر کدام سرآمد روزگار بودند.

عبادت

عبادت، نیاز بنده‌ی فقیر است به پیشگاه خداوند گار غنی، یا زاری عبد خائف است به درگاه خالق صاحب جلال، یا راز عاشقانه شیفته واله است به وصال صاحب جمال، بنده هر چه خود را نیازمندتر ببیند یا عبد بیشتر به جلال او نظر اندازد، یا عاشق بیشتر به تماشای جمال بنشیند، آن نیاز و زاری یا این عشقبازی بیشتر می‌گردد. اینجاست که فاطمه (س) را می‌بینم که در شب اول زندگی نو تا صبح به عبادت برمی‌خیزد، یا شبهای جمعه را تا طلوع فجر به پیشگاه او سر به سجده می‌ساید. امام حسن (ع) می‌فرماید: «رأیت امی فاطمه قامت فی محرابها لیله الجمعه فلم تزل راکعه و ساجده حتی انفجر عمود الصبح...» [۱۸۱] مادرم را می‌دیدم که شب جمعه در محرابش به عبادت برمی‌خاست، پیوسته رکوع و سجده می‌کرد تا سپیده از افق سر می‌زد. فاطمه (س) آنچنان در عبادت مشهور شد که حسن بصری که خود از عباد معروف است می‌گوید: «ما کان فی هذه الامه اعبد من فاطمه (س) کانت تقوم حتی تورم قدمها» [۱۸۲] در امت محمد (ص) [صفحه ۹۲] هیچکس در عبادت به پایه فاطمه (س) نمی‌رسد، آنقدر به عبادت قیام می‌کرد تا اینکه پاهایش متورم شده بود. و چه شاهدی بهتر از علی (ع) که فرمود: «نعم العون علی طاعة الله» [۱۸۳] فاطمه (س) یاور خوبی است در عبادت خداوند. و فاطمه (س) عبادت را با تمام وجود تجربه کرده بود و لذا فرمود: «من اصعد الی اله خالص عبادته اهبط الله عز و جل له افضل مصلحته» [۱۸۴] هر کس با عبادت خالصانه‌اش به درگاه خداوند فراز آید بهترین مصلحت خداوندی بر او فرود آید.

ایثار

ایثار بالاترین حد گذشت انسان است، ایثار از مضامین بلند اخلاقی است که از وحی نشأت گرفته است. ایثار یعنی گذشت انسان نیازمند، یعنی مقدم داشتن دیگران بر خود. ایثار، زیباترین واژه‌ای است که تنها در سایه ایمان به مبدأ آفرینش و اعتقاد به معاد بوجود می‌آید. مهاجرین منزل و کاشانه خود را رها کردند و اموال خویش را در مکه نهادند و به مدینه هجرت نمودند. در مدینه فقیرانی نیازمند شدند که با انتخاب فقر راه پیروزی اسلام را گشودند. اموال یهود بنی [صفحه ۹۳] قریظه و بنی نضیر به غنیمت مسلمین درآمد، پیامبر (ص) به فرمان خداوند بر خلاف سنت پیشین بین مهاجرین تقسیم کرد. مدنیون یا انصار هر چند خود نیز نیازمند بودند، بر این تقسیم خرده نگرفتند و مهاجرین را بر خود مقدم داشتند، فرشته وحی پیام تشکر آمیزی به نام «ایثارگران» بر آنان فرود آورد: «والذین تبوء الدار و الایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و لا یجدون فی صدورهم حاجه مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون» [۱۸۵] اهالی دارالهجریه و مؤمنان مدینه، مهاجرین مکی را از صمیم قلب دوست می‌دارند، از آنچه به مهاجرین بخشیده شد غمگین نشدند، هر چند خود نیازمندند، اما آنان را بر خود مقدم می‌دارند و ایثار می‌نمایند، هر کس مانع بخل نفس خویش گردد رستگار است. سر تا سر زندگی فاطمه (س) تبلور ایثار است، هیچ‌گاه نیازمندی را از درگاه خویش نراند، در سخت‌ترین شرایط دست رد بر سینه کسی نزد، گریه کودکان گرسنه‌ی خویش را تحمل می‌کرد، اما یأس بیچارگان را هرگز تحمل نکرد. ابوهریره گزارش می‌کند: روزی فقیری از گرسنگی خویش به پیامبر (ص) شکایت کرد، حضرت وی را به حجرات همسرانش فرستاد، آنان گفتند: چیزی جز آب در خانه نداریم. پیامبر (ص) با [صفحه ۹۴] صدای بلند فرمودند: کیست که این مرد را امشب پذیرایی کند؟ علی (ع) گفت: من ای رسول خدا. علی (ع) به خانه آمد و از فاطمه پرسید: چه داریم؟ فاطمه: فقط غذای دخترمان (زینب) مانده است، اما مهمان را بر او مقدم می‌داریم. علی (ع): پس او را بخوابان و چراغ را خاموش کن... (تا بیدار نشود و از مهمان پذیرایی کن) [۱۸۶]. صحنه‌هایی که فاطمه (س) از ایثار ترسیم کرده است، بی‌شک در تاریخ بشر منحصر بفرد است. هرگز نه پیش از او و نه بعد از او تکرار نشده است، فاطمه (س) چنان ایثار را به اوج رسانده است، که این بلندای قله اخلاق را فتح ناشدنی قرار داده است. کیست که ناله دلخراش دردانه‌هایش، تارهای وجودش را بلرزه درآورد و بر آن شکیبایی ورزد؟ کیست که اندام لرزان دل‌بندان گرسنه خود را ببیند و صبر را در بارگاه خویش به سجده آرد؟ اما بر گرسنگی نو مسلمانی دامن شکیبایی و تحمل را بدرود؟! و فاطمه (س) این گونه بود. بیابانگردی فقیر نزد رسول خدا آمد. زبان به ناسزا گشود، تا شکم گرسنه خویش را سیر کند. بردباری پیامبر (ص) او را تسلیم کرد و اسلام آورد، پیامبر (ص) روی به مؤمنان آورد و کمک طلبید. سلمان [صفحه ۹۵] پیا خاست، او می‌دانست درب خانه چه کسی را بکوبد، یکسره به خانه فاطمه (س) آمد و موضوع را در میان گذاشت. فاطمه (س) فرمود: ای سلمان به حق آن کس که محمد را به نبوت برگزید، سه روز است که آه در بساط نداشته‌ایم، حسن و حسین چون جوجگان بی‌پر و بال از گرسنگی می‌لرزند. اما چه کنم ای سلمان، خیری که به در خانه‌ام آمده باز نمی‌گردانم. پیراهنم را بگیر و نزد شمعون برو و از قول من بگو که پیراهن فاطمه (س) در گرو صاعی از خرما و صاعی از جو، به ما قرض بده انشاءالله برمی‌گردانیم. سلمان نزد شمعون آمد و موضوع را گفت، اشک در چشمان این یهودی حلقه زد و گفت: واقعا زهد این است، این همان چیزی است که موسی در تورات خبر داده است. من هم به وحدانیت خداوند و نبوت محمد گواهی می‌دهم. سلمان خرما و گندم را نزد فاطمه (س) آورد، فاطمه (س) گندمها را آرد کرد و پخت و به سلمان داد و گفت نزد پیامبر (ص) ببر. سلمان گفت خوب است مقداری نان برای حسن و حسین برداری، فرمود: نه سلمان! چیزی را که در راه خدا داده‌ایم پس نستائیم. سلمان نان و خرما را نزد رسول خدا آورد. پیامبر (ص) پرسید اینها را از کجا آورده‌ای گفت: از خانه فاطمه (س)... [۱۸۷]. ایثار در کالبد فاطمه (س) ریشه داشت، با جانش آمیخته بود و همیشه در پیش چشمش بود و هرگز خود را نمی‌دید. اگر از گرسنگی [صفحه ۹۶] پدر خبر داشت بی او لقمه‌ای در دهان نمی‌گذاشت، گرچه فقر فراگیر در همه خانه‌ها لانه کرده بود، اما اگر اندکی نیز روزی می‌شد پدر را مقدم می‌دانست. جابر می‌گوید: گرسنگی، پیامبر (ص) را از پای درآورد، به

اطاق همه همسرانش سر کشید، هیچ نیافت، به خانه فاطمه (س) آمد. - دخترم چیزی برای خوردن داری؟ - نه به خدا پدرجان. پیامبر (ص) بازگشت. همسایه فاطمه (س) مقداری نان و گوشت پخته آورد، فاطمه (س) آنها را در دیگچه‌ای گذاشت و روی آن را پوشاند و گفت: «والله لا وثرن بهذا رسول الله علی نفسی و من عندی»: به خدا قسم پیامبر (ص) را بر خودم و اهلم مقدم خواهم داشت. حسن و حسین را دنبال پدر فرستاد، پدر آمد، گفت: فدایت گردم خداوند چیزی رساند، برای تو نگه داشته‌ام... اما هیچکدام از این‌ها که نقل شده است به پایه ایثار فاطمه (س) در شب عروسی نمی‌رسد، زیرا ارزشمندتر از لباس عروسی برای یک عروس در شب زفاف نیست و فاطمه (س) در همان شب همان لباس را بخشید. [۱۸۸]. [صفحه ۹۷]

حضور در جبهه

سران کفر که قدرت معنوی و سیاسی خود را در خطر می‌دیدند لحظه‌ای از توطئه دست نمی‌کشیدند، همه توان خویش را به کار می‌بردند تا انقلاب محمدی را نابود کنند، آنان با تمام قوا در نزدیکی احد تجمع نمودند، ولی از سپاه اندک اسلام سخت شکست خوردند، اما سهل‌انگاری عده‌ای و دنیادوستی عده‌ای دیگر، فرمان فرمانده را زیر پا نهادند و تنگه احد، محل نفوذ دشمن را رها کردند. دشمن موقعیت را مناسب دید، پاتکی شدید بر سپاه اسلام زد، عده‌ای به شهادت رسیدند. خبر در مدینه چون باد پیچید. فاطمه (س) که هم پدرش و هم همسرش در جبهه بودند سراسیمه به طرف خط مقدم حرکت کرد. «پیامبر (ص) جراحی کاری در صورت برداشته بود، دندان‌های پیشین او شکسته و کلاهخود او بر سرش خرد شده بود (این صحنه فاطمه (س) را غمگین کرد. تصمیم گرفت تا فوراً زخمهای پدر را مداوا نماید). علی (ع) با سپر آب می‌آورد و فاطمه (س) زخمهای پدر را می‌شست، خون بند نمی‌آمد، فاطمه (س) قطعه حصیری را سوزاند و خاکستر آن را روی زخم ریخت و آن را پانسمان کرد.» [۱۸۹]. سیطره اسلام همچنان به پیش می‌رفت، قدرت روزافزون [صفحه ۹۸] محمد (ص) خواب از چشمان دشمن گرفته بود، سران کفر توطئه‌ای حساب شده تر چیدند، از تمام شهرها، گروهها و بادیه‌ها، نیرو جمع کردند و جنگی فراگیر را تدارک دیدند. پیامبر (ص) با مشورت یاران، نقطه‌ای استراتژیک را در نزدیکی مدینه انتخاب کردند و در آنجا اردو زدند و به حفر خندق پرداختند و فاطمه (س) نیز در اردو حضور داشت. «فاطمه (س) در خندق قطعه‌ای نان به حضور پدر آورد و گفت: برای بچه‌ها نان پختم مقداری هم برای شما آوردم. فرمود: دخترم این اولین غذایی است که بعد از سه روز در کام پدرت فرومی‌رود.» [۱۹۰].

در غم شهیدان

دعوت پیامبر (ص) در سر تا سر جزیره العرب اثری عمیق بجا گذاشته بود. رسول خدا در سال هشتم سفیری به دربار شام حکومت دست نشانده‌ی روم فرستاد، اما قبل از رسیدن به مقصد توسط فرمانروایان محلی شامات به شهادت رسید، مجدداً پیامبر (ص) ۱۶ نفر مبلغ را برای رساندن پیام توحید به شامات اعزام نمود، لکن ناجوانمردانه آنان را نیز به شهادت رساندند، پیامبر (ص) سپاهی برای ادب آنان مجهز کرد و فرماندهی آن را به جعفر بن ابی‌طالب [صفحه ۹۹]. سپرد. سپاه اسلام و روم در سرزمین موته با هم درگیر شدند و فرمانده اسلام به شهادت رسید. چون خبر شهادت جعفر به مدینه رسید پیامبر (ص) به خانه وی رفت «اسماء همسر جعفر مشغول خمیر بود، پیامبر (ص) فرزندان او را طلبید، و آنان را در دامن خود گذاشت، اشک در چشمان مبارکش حلقه زد، اسماء موضوع را فهمید و شروع به گریه کرد، فاطمه (س) نیز صدای گریه وی را شنید و از شهادت پسر عموی خود آگاه شد، شتابان آمد و بلند بلند می‌گریست و می‌گفت: وای پسر عموی من وای... پیامبر (ص) به فاطمه (س) فرمود: «خانواده جعفر به عزاداری مشغولند، غذایی برای آنان تهیه کن، فاطمه (س) سه روز غذای خانواده شهید را تهیه کرد که این عمل سنت بنی‌هاشم شد.» [۱۹۱] فاطمه (س) در خانه نیز برای جعفر گریه می‌کرد پیامبر (ص) نوحه‌سرایی او را دید و فرمود: برای جعفر، خانمی مانند فاطمه (س)

باید گریه کند.» [۱۹۲]. فاطمه (س) برای شهدا احترام خاصی قایل بود. در غم شهادت حمزه عزادار بود «و هر روز شنبه‌ها صبح بر مزار شهدای احد حاضر می‌شد و سپس بر آرامگاه سیدالشهدا حمزه می‌آمد و برای او از درگاه خداوند طلب رحمت و مغفرت می‌کرد.» [۱۹۳]. [صفحه ۱۰۰]

اول همسایه

فاطمه (س) همیشه حق همسایگان را بر اهل خانه مقدم می‌داشت «الجار ثم الدار» جمله معروف فاطمه (س) است. حتی در نیایش ابتدا برای آنها دعا می‌کرد چون به او می‌گفتند تو برای دیگران دعا می‌کنی، اما برای خودت نه؟ همان پاسخ را می‌داد که اول همسایه، سپس اهل خانه. [۱۹۴]. فاطمه (س) این اخلاق را در مکتب پیامبر (ص) آموخته بود، پیامبر (ص) آنقدر در حق همسایگان سفارش می‌کرد که به گفته امام علی (ع) خیال می‌کردیم همسایه ارث می‌برد. [۱۹۵] اما پیامبر (ص) به فاطمه (س) در مورد همسایه سفارش خصوصی نموده بود، رسول خدا نوشته کوچکی به دخترش داد و به او فرمود: آنچه را در او نوشته بیاموزد. در آن چنین آمده بود: «من کان یومن بالله و الیوم الاخر فلا یوذی جاره...» هر کس به خداوند و روز جزا ایمان داشته باشد همسایه را آزار نرساند... [۱۹۶] و این بود که چون شب جمعه فرامی‌رسید تا سپیده‌دمان نماز می‌خواند و دیگران را دعا می‌کرد و چون فرزندش حسن می‌گفت: چرا به خود دعا نمی‌کنی؟ می‌فرمود: «الجار ثم [صفحه ۱۰۱] الدار.» [۱۹۷].

آیین همسری

بی‌شک زنان در زندگی خانوادگی نقش محوری و تعیین کننده دارند، اگر مدعی باشیم که در جوامعی که هنوز کانون خانواده به حیات گرمی می‌بخشد، زن نقش اول را ایفا می‌کند، گرافه نگفته‌ایم، و اگر بگوییم زن سالاری جزء لاینفک زندگی خانوادگی است، بی‌راهه نرفته‌ایم. زیرا اوست که روابط را تعیین می‌کند اوست که خانواده را رهبری می‌کند، شکیبایی اوست که به مرد در مشکلات تحمل می‌دهد و اگر او فشاری بیاورد، مرد زبون تن به هر ذلتی خواهد داد. گرچه مرد قیافه ریاست می‌گیرد اما با دقتی همین قیافه هم با سیاست زن است. آه اگر روزی همه زنان فرشته می‌شدند، چه بهشت برینی در زمین خلق می‌شد. اگر روزی زنان به آنچه داشتند قانع می‌شدند، مردان چه عظمتی کسب می‌کردند. اگر روزی توقعات آنان کم می‌شد چه کانونهای سردی که باز عشق، گرمی بخش آن می‌شد. روزی علی (ع) وارد خانه شد گفت: فاطمه! چیزی برای خوردن داری؟ گفت: به خدایی که پدرم را به پیامبری برگزید، هیچ چیز برای [صفحه ۱۰۲] خوردن نیست، اگر چیزی هم بود تو را بر خود و بچه‌ها مقدم می‌داشتم، علی (ع) گفت: فاطمه! چرا مرا خبر نمی‌کنی تا برایتان چیزی تهیه کنم؟ فاطمه (س) گفت: «انی استحی من الله ان اُکلفک ما لا تقدر علیه: من از پیشگاه خداوند خجالت می‌کشم که تو را به کاری که توان آن را نداری وادار کنم.» [۱۹۸].

خانه‌داری

فاطمه (س) دختر رهبری بود که هم بر جانها حکومت می‌کرد هم بر تنها. محبوب‌ترین آدمیان نزد محمد (ص) بود، به اشارتی زنان مدینه به خدمتش درمی‌آمدند و از خدمتکاریش فخر می‌فروختند. اما فاطمه (س) هیچگاه از موقعیت خود سوء استفاده نکرد. همانند دیگران، خود چرخ زندگی خویش را می‌چرخاند. علی (ع) می‌فرمود: «کانت احب اهل الیه و کانت عندی فجرت بالرخاء حتی اثرت فی یدها واستقتت بالقربه حتی اثرت فی نحرها و قمت الیبت حتی اغبرت ثیابها و اصابها من ذلک ضرر» فاطمه (س) محبوب‌ترین اهل پیامبر (ص) بود، و در خانه من زندگی می‌کرد آنقدر آسیاب چرخانید که آثارش در دستش آشکار شد. آنقدر آب کشید که اثر بند [صفحه ۱۰۳] مشک بر شانه‌هایش هویدا شد. خانه جارو می‌کرد تا غبار لباسش را آلوده می‌کرد. آنقدر کار

کرد تا از فرط کار مریض شد. [۱۹۹] او یک روز گندم را آرد می‌کرد و یک روز می‌پخت و دستش پر از طاول شده بود. [۲۰۰]. گاهی اوقات بچه را به بغل می‌گرفت و کار می‌کرد. روزی بلال به مسجد دیر آمد پیامبر (ص) علت را پرسید گفت: سری به فاطمه (س) زدم گندم آسیاب می‌کرد در حالیکه حسن گریه می‌کرد مانند ما تا کمکش آسیاب کردم. [۲۰۱]. چون هزینه زندگی تأمین نمی‌شد گاه کار بیرونی می‌پذیرفت. روزی علی (ع) از دباغی عبور کرد گفت آیا مقداری پشم می‌دهی تا دختر محمد برایت بتابد گفت: آری، فاطمه (س) آنها را در مقابل سه صاع جو به نخ تبدیل کرد. [۲۰۲]. روزی پیامبر (ص) فاطمه (س) را دید که مشغول آرد نمودن گندم بود از فرط خستگی اشک در چشمانش حلقه زده بود. پیامبر (ص) فرمود: دخترم! در سختی دنیا تحمل کن، آخرتی خوب در پیش داری. [۲۰۳] و دختر پیامبر (ص) اینگونه زندگی می‌کرد. [صفحه ۱۰۴]

زندگی فقیرانه

گرچه فقر در اسلام هرگز ستوده نشده است، بلکه آن را یک بلائی اجتماعی که موجب کفر می‌گردد، توصیف نموده است، اما فقری که در مبارزه گریبانگیر مجاهد می‌گردد، یا فقری که رهبران الهی باید انتخاب نمایند، به عنوان یک صفت برجسته یا یک وظیفه‌ای الهی قلمداد شده است. [۲۰۴]. فاطمه (س) بعوان دختر محمد (ص) پیشوای مسلمانان، و همسر علی (ع) امام و مقتدا، و خود نیز به عنوان معصوم و حجت خدا، زندگانی فقیرانه‌ای را برگزید. او گرسنگی را در منزل پدر تمرین کرد و تا زمانی که اوضاع اقتصادی مسلمانان سر و سامان نگرفته بود، در منزل علی (ع) با آن مانوس شده بود. روزی فاطمه (س) مریض بود و پیامبر از وی عیادت کرد، احوال او را پرسید. عرض کرد: درد بر من مستولی شده و گرسنگی هم مزید بر علت شده است. پیامبر (ص) فرمود: «اما ترضین انک سیده نساء العالمین» آیا دوست نداری سرور زنان جهان باشی؟ [۲۰۵]. در یکی از روزهای دیگر پیامبر (ص) و جابر از فاطمه (س) دیدن کردند، آنچنان چهره فاطمه (س) را زرد دیدند که از علتش جويا [صفحه ۱۰۵] شدند. گفت: از گرسنگی است. [۲۰۶]. گرسنگی در خانه فاطمه (س) مانند سایر مسلمین یک مسئله عادی شده بود و حتی کودکان فاطمه از این نعمت بی‌نصیب نبودند. «روزی پیامبر (ص) به خانه فاطمه آمد، حسن و حسین را نیافت. فرمود بچه‌هایم کجا هستند؟ فاطمه (س) گفت: چیزی برای خوردن آنها نداشتیم همسر علی (ع) آنها را بیرون برد تا گریه نکنند». [۲۰۷]. آری اهل بیت پیامبر (ص) اینچنین بودند. در یکی از روزها پیامبر (ص) به خانه فاطمه (س) آمد، حسن و حسین از دوش او بالا می‌رفتند، و می‌گفتند: پدر به مادر بگو به ما غذا بدهد، رسول خدا به فاطمه (س) فرمود: چرا به بچه‌هایم غذا نمی‌دهی؟ عرض کرد: بجز برکت رسول خدا هیچ چیز در خانه نداریم. [۲۰۸]. فاطمه (س) در پوشیدن لباس آنچنان زاهدانه زندگی می‌کرد که حتی اصحاب نزدیک رسول خدا تعجب می‌کردند و از آن در شگفت می‌آمدند. «سلمان فارسی فاطمه (س) را در حالی دید که لباسی که به تن داشت، دوازده وصله خورده بود. قلب سلمان شکست و گفت: آه! قیصر و کسری لباسهای حریر می‌پوشند اما دختر رسول خدا لباس کهنه دوازده وصله‌ای می‌پوشد. فاطمه (س) نزد پدر آمد و گفت: ای [صفحه ۱۰۶] رسول خدا سلمان از لباس من تعجب می‌کند. به خدا قسم من و علی (ع) پنج سال (اول زندگی) را با پوستی زندگی کردیم که روز سفره‌ی شترمان بود و شب تشک خوابان...» [۲۰۹].

بهتر از خدمتکار

همسرش یک سپاهی بود، یا در جبهه به نبرد مشغول بود یا در حال آماده باش بسر می‌برد. مسؤولیت حفاظت از جان رهبری نیز به عهده‌ی او بود. اداره‌ی خانه نیز به عهده‌ی فاطمه (س) بود، مهمانداری، بچه‌داری، آشپزی، تهیه آب از کاریز مدینه، همه به عهده‌ی دختر پیامبر (ص) بود. سخت‌تر از همه آستک [۲۱۰] کردن گندم بود، دستهای فاطمه (س) پر از طاول بود، خمیر و نان پختن هم زحمت زیادی داشت، حاملگی فاطمه (س) هم مزید بر علت شده بود، شب زنده‌داری هم بود. خستگی مفرطی جسم فاطمه (س) را

آزار می‌داد. فاطمه (س) با خود گفت: خوب است برای جستجوی راه‌حلی با همسر علی (ع) صحبت کنم. علی (ع) به خانه آمد پس از کمی استراحت فاطمه (س) از سختی کار سخن آغاز کرد: علی (ع) جان دستهایم را نگاه کن، یک روز آسیاب، یک روز پخت دستهایم را پر از [صفحه ۱۰۷] آبله کرده، خستگی کار ناتوانم ساخته... علی (ع): فاطمه! چیزی به نظرم رسید، همین روزها از بحرین خادمی برای پیامبر (ص) فرستاده‌اند، خوب است نزد پدر روی و ماجرای زندگی را شرح دهی و از وی بخواهی خادم را به تو بدهد. فاطمه (س): پیشنهاد خوبی است فردا خواهم رفت. فاطمه (س): سلام پدر! - سلام دخترم، چطوری؟ حال شوهرت چگونه است؟ کاری داری؟ خجالت سر تا سر وجود فاطمه (س) را گرفت و از طرح خواسته‌اش خودداری کرد. این ماجرا سه بار تکرار شد، این بار خود پیامبر (ص) شبانه به منزل دخترش آمد پیامبر (ص) درب خانه فاطمه (س) را می‌کوبد، یا الله، یا الله، یا الله. آیا اجازه می‌دهید وارد شوم؟ علی (ع) و فاطمه (س) تازه در بستر رفته بودند. خواستند از جا برخیزند. پیامبر (ص) متوجه شد از آنان خواست تا به همان حال در بستر بمانند. پیامبر (ص) آمد میان فاطمه (س) و همسرش نشست پاها را در بستر دراز کرد (این منظره آنقدر برای علی (ع) عاطفی بود که بارها این داستان را نقل می‌کرد. و می‌فرمود: «سردی پنجه‌های پای پیامبر (ص) را روی سینهام احساس می‌کردم» پیامبر (ص) سر سخن را باز کردند: دخترم! چی می‌خواستی؟ [صفحه ۱۰۸] فاطمه (س) باز خجالت کشید، چشمها را فروانداخت و سکوت کرد. علی (ع): ای رسول خدا! فاطمه (س) حامله شده سختی کار او را رنجور کرده، خادمی برای شما فرستاده‌اند، خوب است وی را به ما بدهید تا کمک کار فاطمه (س) باشد. پیامبر (ص): خادم را به دیگران بخشیده‌ام، ولی اگر موافق باشید چیزی بهتر از خادم به شما بدهم؟ - بلی ای رسول خدا. پیامبر (ص): هنگامیکه به رختخواب می‌روید، ۳۴ مرتبه تکبیر بگویید، ۳۳ مرتبه خداوند را تسبیح کنید، ۳۳ مرتبه او را حمد کنید. این ۱۰۰ ذکر از خدمتکاری که خواسته‌اید بهتر است. فاطمه (س) سه بار گفت: «رضیت عن الله و رسوله»: از خدا و رسولش راضیم، از خدا و رسولش راضیم، از خدا و رسولش راضیم. [۲۱۱]

تحقیقی در تسبیحات حضرت زهرا

اشاره

از بررسی روایات در مورد تسبیحات حضرت زهرا چنین به دست می‌آید که: شأن نزول آن همان سختی کار بر فاطمه (س) و [صفحه ۱۰۹] درخواست خادمه بوده است، و در این هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد. اما آیا وقت تسبیحات بعد از خواب است، یا بعد از نماز؟ و عدد هر کدام از اذکار چند است و ترتیب آن کدام؟ روایات مختلفی وارد شده است، که به بررسی آن می‌پردازیم.

زمان

بیشترین روایات، زمان تسبیحات را قبل از خواب تعیین کرده‌اند [۲۱۲] اما در بعضی روایات وقت آن را بعد از نماز ذکر کرده‌اند. [۲۱۳] بنابراین جمع روایات این است که تسبیحات حضرت زهرا هم قبل از خواب مستحب است و هم بعد از هر نماز، و احتمال فراوان است که روات در اثر فراموشی به یکی از اوقات آن اشاره کرده‌اند. لذا در بعضی روایات هم به قبل از خواب اشاره دارد و هم بعد از نماز هر چند در این روایت عدد اذکار با مشهور تفاوت بسیار دارد. [۲۱۴].

عدد

در بعضی روایات عدد ۳۴ را مخصوص تکبیر ذکر کرده‌اند و تعداد تسبیح و تحمید را ۳۳ دانسته‌اند و در بعضی روایت حمد را ۳۴

و در بعضی تسییح را ۳۴ دانسته‌اند. آنچه قطعی است اینست که مجموعه اذکار نه از ۱۰۰ کمتر است و نه بیشتر. [صفحه ۱۱۰] لذا روایتی به عدد ۱۰۰ تصریح دارد. [۲۱۵] در یک بررسی آماری از مجموع ۱۳ روایت ۱۱ روایت، ۳۴ را مختص تکبیر دانسته است. لذا با این بررسی مطمئن می‌شویم که ذکر «الله اکبر» ۳۴ مرتبه است و «سبحان‌الله» و «الحمدلله» ۳۳ مرتبه می‌باشد.

ترتیب

در زمینه ترتیب هم روایات مختلف است بعضی روایات چنین ترتیبی دارد: سبحان‌الله، الحمدلله، الله اکبر. بعضی تکبیر را مقدم دانسته‌اند و سپس تسییح و بعد حمد را ذکر کرده‌اند و بعضی بعد از تکبیر حمد را مقدم دانسته‌اند. از بررسی مجموع روایاتی که نگارند ملاحظه نموده است، آنچه که قطعی است اینست که هیچکدام از این روایات حمد را اول ذکر نکرده‌اند. بلکه ذکر اول را یا «الله اکبر» دانسته‌اند یا «سبحان‌الله» و بیشترین روایات تسییح را مقدم دانسته‌اند. اما با بررسی و دقت در روایات، ترتیب خاصی استنباط نمی‌گردد و شاید علت آن این باشد که مراعات ترتیب شرط نشده است. اما با یک استنباط ذوقی به نظر می‌رسد که ذاکر ابتدا خداوند را به عظمت یاد کند و سپس آن ذات بزرگ را تسییح بگوید و آنگاه خداوند را بر این توفیق ذکر سپاس گوید. بنابراین مستحب است بعد از هر نمازی و قبل از خواب ۳۴ مرتبه [صفحه ۱۱۱] «الله اکبر» و ۳۳ مرتبه «سبحان‌الله» و ۳۳ مرتبه «الحمدلله» گفته شود که او به حقایق امور آگاه‌تر است.

زیور

اسلام برای جلا و رونق دادن بیشتر به زندگی خانوادگی به زنان سفارش می‌کند تا با زیورآلات به زیبایی خود بیفزایند، شیخ حر عاملی در وسایل فرموده است: «برای زن کراهِت دارد که زیور و رنگ را ترک کند هر چند پیر باشد یا همسرش نابینا باشد». امام باقر (ع) می‌فرمایند: «لا ینبغی للمراه ان تعطل نفسها ولو ان تعلق فی عنقها قلاده» سزاوار نیست که زن خود را به زیور آرایش ندهد لاقلاً گردنبندی به گردن بیاویزد. [۲۱۶]. اما فاطمه (س)، نه! او دختر پیامبر (ص) رهبر مسلمانان است، و همسر علی (ع) پیشوای مؤمنان. او باید ساده زیستی را اصل قرار دهد تا بین دختر رهبران الهی و خسروان فاروق باشد، پدرش حامل پیام آسمانی است، او آمده است تا طرحی نو دراندازد، و بر فرهنگ مستکبران خودخواه با عمل خویش یورش برد، او آمده است تا بگوید: دربار محمدیان و علویان مهر باطلی بر دربار کسرایان و قیصران است. او آمده است اعلام نماید همه حکومتها باطلند و تنها [صفحه ۱۱۲] حکومت حق حکومت محمدی است. ثوبان خادم پیامبر (ص) گزارش می‌دهد که: چون پیامبر (ص) عازم سفر می‌شد، با آخرین کسی که وداع می‌کرد، فاطمه (س) بود، و چون باز می‌گشت، اولین کسی را که ملاقات می‌کرد، فاطمه (س) بود. خبر بازگشت پیروزمندانه پیامبر (ص) از جنگ، در شهر پیچید. شهر خود را برای استقبال آماده می‌کرد. فاطمه (س) نیز به یمن ورود پدر و همسر، پرده‌ای به درب خانه آویزان کرد، و گردنبندی به گردن و حسن و حسین را به دستبند نقره‌ای آراست، پیامبر (ص) بی اعتنا به خانه فاطمه (س) گذشت، دختر رسول خدا دریافت که پدر از تجملات رنجیده است. پرده را فروکشید و دستبندها و گردنبند را کند و به پیشگاه پدر فرستاد تا در راه خدا هزینه کند. چون مرسوله را نزد پیامبر (ص) آوردند، سه مرتبه فرمود: پدرش فدایش باد. «مالال محمد و للدنیا فانهم خلقوا للاحره و خلقت الدنيا لغيرهم...» ال محمد را با دنیا چه کار؟ آنان برای سرای دیگری آفریده شدند و این سرا برای دیگران آفریده شده است. [۲۱۷]. در بعضی روایات آمده است، چون حسن و حسین به گریه افتادند، پیامبر (ص) به ثوبان فرمود: دو دست‌بند استخوانی [عاجی] برایشان خریداری کن. [۲۱۸]. [صفحه ۱۱۳] محمد (ص) نسبت به ساده‌زیستی دخترش بسیار حساس بود، هرگز اجازه نمی‌داد، حریم نبوی به ذخائر و تجملات آلوده گردد، او تلاش می‌نمود، که اخلاق پادشاهی در خاندان نبوت رخنه نکند. یک بار گردنبند طلا از بیت‌المال سهم علی (ع) شد، آن را به فاطمه (س) هدیه کرد، پیامبر

(ص) بر فاطمه وارد شد و آن را در گردن وی دید، فرمود: «یا بنیه لا تقتری یقول الناس ان فاطمه بنت محمد (ص)، و علیک لباس الجبابره» دخترم مبادا قول مردم که می‌گویند فاطمه (س) دختر محمد (ص) است، تو را فریب دهد و تو لباس جبابره و (خاندان ستمگران) را پوشیده باشی. فوراً فاطمه (س) گردن‌بند را شکست و روز دیگر آن را فروخت و برده‌ای را خرید و در راه خدا آزاد کرد. چون خبر به پیامبر (ص) رسید خوشحال شد و بر او آفرین گفت. [۲۱۹].

آموزش

او هم به خانه می‌پرداخت هم مرجع علوم و معارف الهی بود. برای آموزش دین ارزشی والا-ارج می‌نهاد. از پاسخ به سؤالات و راهنمایی دینی خسته نمی‌شد و آیندگان را نیز بر این امر تشویق [صفحه ۱۱۴] می‌کرد. «زنی به حضور فاطمه شرفیاب شد و گفت: مادری ضعیف دارم در نمازش مسئله‌ای پیش آمده، مرا فرستاده تا از شما سؤال کنم. فاطمه پاسخ مسئله را داد، دگر بار آمد و مسئله‌ای دیگر پرسید، پاسخ شنید، برای سومین مرتبه آمد، و مسئله‌ای دگر، اما شرمگین از مزاحمت مکرر، گفت: ای دختر رسول خدا موجب آزار شما نباشم. فرمود: هر مسئله‌ای که پیش آمد بیا و پرس! آیا کارگری که برای حمل باری در مقابل هزار دینار اجیر می‌شود احساس سختی می‌کند؟ گفت: نه. فرمود: اگر بین زمین و آسمان را مملو از لؤلؤ کنند من در مقابل پاسخ هر مسئله‌ای بیشتر از آن مزد گرفتم. حال آیا سزاوار است خسته شوم؟ از پدرم شنیدم که می‌فرمود: عالمان شیعه در قیامت برانگیخته می‌شوند، در حالی که به اندازه علمشان و تلاششان در راه ارشاد مردم به آنان لباس کرامت بخشیده می‌شود. تا اینکه برای هر کدام از آنان هزاران حله نور پوشیده می‌شود. سپس منادی پروردگار فریاد برمی‌آورد، که ای سرپرستان ایتم آل محمد (ص) که در هنگام غیبت پدرانشان (امامانشان) آنان را از نابودی نجات بخشیدید، اینان رهروان راه شماستند، یتیمانی هستند که سرپرستیشان کردید به آنان به همان اندازه‌ای که از علوم شما بهره بردند خلعت بخشید...» [۲۲۰]. هرگاه فاطمه (س) کسی را راهنمایی می‌کرد احساس می‌کرد به [صفحه ۱۱۵] وظیفه عمل کرده است و به او شادی دست می‌داد. «دو زن در مسائل کلامی با یکدیگر به بحث پرداختند، یکی مؤمن بود و دیگری کافر، فاطمه (س) زن مؤمنه را با استدلال یاری کرد مؤمنه بر کافره پیروز شد و از این پیروزی شاد کام گشت. فرمود: خوشحالی فرشتگان از غلبه تو از تو بیشتر است، و غم شیطان نیز از غم مغلوب سنگین تر...» [۲۲۱].

میانجی

در حدیبیه پیمان ترک مخاصمه بین پیامبر (ص) و دشمنان اسلام منعقد گردید. قرشیان بر خلاف پیمان طایفه بنی کعب را قتل عام نمودند و بدینسان عهدنامه را نقض نمودند. سران کفر قدرت اسلام را خطرناک ارزیابی کردند، ابوسفیان سردمدار مکه برای تجدید پیمان به مکه آمد، ابوبکر و عمر را واسطه نمود و نپذیرفتند. وی با خود اندیشید و دریافت، که این کار تنها از فاطمه (س) برمی‌آید، زیرا او بزرگترین و مؤثرترین بانوان در دستگاه رهبری است، لذا شتابان درب خانه فاطمه (س) را کوبید و عرض کرد: «من آمده‌ام تا تجدید پیمان کنم و صلح را برقرار کنم آیا بر زنان هم وطن خود بزرگواری می‌کنی (و میانجی صلح شوی)؟ فرمود: لیس الامر الی، الامر الی الله و الی رسوله... این کار به من مربوط نمی‌شود این قضایا را خدا و رسولش [صفحه ۱۱۶] تصمیم می‌گیرند. [۲۲۲].

کشایش در کار

سیطره اسلام مرزها را در هم می‌نوردید، سیل غنائم به سوی مرکز حکومت سرازیر شد، روابط تجاری با نقاط دور دست برقرار شد، مزارع بنی نضیر بین مهاجرین تقسیم شده بود، غنائم بنی قریظه بین مسلمانان توزیع گردیده بود، کشاورزی مسلمانان رونقی یافت.

اصحاب صفة سر و سامانی یافتند. تحولی عمیق در وضعیت اقتصادی مسلمین بوجود آمد و سرانجام فقر از مدینه رخت برپست، اواخر سال هفتم هجری نقطه عطفی در اقتصاد مسلمانان است، زیرا در آن سال قلاع هفتگانه خیبر یا سرزمین حاصلخیز وادی القری همراه با غنائم زیادی به تصرف مسلمانان درآمد، لذا بهبودی کاملی در وضع مالی آنها بوجود آمد. پس از فتح خیبر، جهودان فدک تسلیم شدند، و پس از مذاکره با پیامبر (ص) قرار شد نیمی از مزارع فدک را خود بردارند و نیم دیگر را در اختیار پیامبر (ص) قرار دهند. [۲۲۳] و بدینسان فدک «فیء» [۲۲۴] پیامبر شد. [صفحه ۱۱۷] پس از چندی فرشته «وحی بر محمد (ص) نازل شد که «و آت ذالقربی حقه و المسکین و ابن السبیل» [۲۲۵] رسول خدا فاطمه (س) را خواست و فدک را به او بخشید [۲۲۶] و فاطمه (س) مانند دوران عسرت بنای گشاده دستی را گذاشت تا جائی که یک مرتبه «کلیه ثروتش را به بنی هاشم و بنی عبدالمطلب بخشید.» [۲۲۷].

با زبردستان

چون وضع عمومی مسلمانان بهبود یافت، پیامبر (ص) خادمه‌ای میانسال به زهرا بخشید [۲۲۸] اسم او فضا نوویه بود. [۲۲۹]. دختر رسول خدا هیچگاه با او تندی نکرد و او را چون شریکی در زندگی می‌دانست. یک روز فضا به فاطمه (س) خدمت می‌کرد و یک روز فاطمه (س). «سلمان فارسی می‌گوید: شبی از درب خانه فاطمه (س) عبور می‌کردم که صدای ناله‌ای را شنیدم که می‌گفت: آه! سرم... درب را آهسته کوبیدم، فضا جواب داد گفتم سلمانم... فاطمه (س) گفت: سلمان از اهل بیت است بگو داخل شود. داخل منزل شدم فاطمه (س) را دیدم که دستاسی پیش رو داشت و مشغول [صفحه ۱۱۸] آرد کردن بود، دست فاطمه (س) زخم شده بود و میله دستاس خونین بود... گفتم: جان من فدای دختر رسول خدا دستهای تو آبله کرده، چرا فضا بیکار است؟ فرمود: «اوصانی ابی ان تکون الخدمه یوما لی و یوما لها و کان امس یوم خدمتها و الیوم یوم خدمتی» پدرم سفارش کرده است یک روز من کار کنم و یک روز را فضا و دیروز روز کاری او بود و امروز نوبت من است. [۲۳۰]. این قرار را خود فاطمه (س) به پیامبر (ص) پیشنهاد کرد و پیامبر (ص) پذیرفت. وقتی پدرش فضا را به وی بخشید، فرمود: فضا را نماز گزار یافته‌ام، پس با او خوش رفتاری کن. فاطمه (س) عرض کرد: «یا رسول الله علی یوم و علیها یوم»: روزی را من کار می‌کنم و روزی را فضا. چشمهای رسول خدا پر از اشک شد و فرمود: خداوند آگاه‌تر است به اینکه رسالتش را در کجا به امانت گذارد. [۲۳۱]. گاهی در نوع کار هم تقسیم صورت می‌گرفت و انتخاب را به فضا می‌گذاشت فاطمه (س) روزی به فضا فرمود: آیا مایلی خمیر کنی یا نان پیزی؟ گفت: من خمیر می‌کنم و هیزم روشن می‌کنم. [۲۳۲]. [صفحه ۱۱۹]

حج می‌رود

سال یازدهم پیامبر (ص) مأموریت یافت تا به حج برود و مناسک حج را به مردم تعلیم دهد. عده‌ی زیادی از مسلمانان پیامبر (ص) را در این سفر همراهی می‌کردند. علی (ع) برای یک مأموریت جنگی به یمن رفته بود، لذا فاطمه (س) نیز در این سفر با پدر همراه بود. فاطمه (س) همراه پدر در مسجد شجره محرم شد، و در مکه اعمال عمره را تمام کرد و محل شد. همسرش علی (ع) در این هنگام از مأموریت رسید و فاطمه (س) را محل دید، سؤال کرد چگونه محل شدی گفت: طبق دستورات پیامبر (ص) خدمت پیامبر (ص) رسید و پس از گزارش مأموریت، پیامبر (ص) به او فرمود: اعمال عمره را انجام بده و محل شو! گفت من چنین نیت کرده‌ام «انی اهل بما اهل به نیبک» من همان‌گونه محرم می‌شوم که رسول تو محرم شد و چون رسول خدا از مدینه قربانی همراه داشت باید محرم باقی بماند تا قربانی را در منی ذبح کنند. لذا علی (ع) تا روز دهم در حالت احرام باقی ماند. [۲۳۳].

تربیت فرزندان

فاطمه (س) چهار فرزند، دو پسر و دو دختر تربیت نمود که هر کدام نمونه‌ای از عظمت و بزرگی بودند. حسن که بعد از پدر به امامت رسید و الگوی زهد و تقوی و گذشت گردید. حسین که مظهر [صفحه ۱۲۰] شجاعت و جهاد برای همه آزادگان تاریخ گشت، زینب قهرمان کربلا شیرزنی که برای همیشه به زنان عزت و کرامت بخشید و زینب صغری (ام کلثوم) دختری که وقتی عمر قبل از ازدواج رسمی در کودکی دست روی سرش گذاشت به او گفت: اگر رییس مسلمانان نبودی دماغت را خرد می‌کردم. [۲۳۴]. فاطمه (س) در تربیت فرزندانش سعی فراوان می‌کرد، او فرزندانش را با سختی همدم می‌کرد تا مشکلاتی که در پیش راه دارند آنان را از پای درنیورد. او از کودکی فرزندانش را با مفاهیم عالی و مضامین انقلابی آشنا می‌کرد. هنگامیکه با حسن بازی می‌کرد می‌فرمود: شبه اباک یا حسن واخلع عن الحق الرسن واعد لها دامن و لا توال ذالاحن [۲۳۵]. ای حسن مانند پدرت باش، ریسمان را از گردن حق باز کن، خداوند منان را عبادت کن، و حق ستیزان را هرگز یار مباش. فاطمه (س) آنچنان بین کودکانش رفتار می‌کرد که نمی‌خواست حساسیت آنها را نسبت به یکدیگر برانگیزد. ابن عباس روایت می‌کند که حسن و حسین خط می‌نوشتند، به مادرشان عرضه می‌کردند تا [صفحه ۱۲۱] بگوید کدام زیباتر است فاطمه (س) آنها را به پدر و پدر بزرگ ارجاع داد تا بالاخره قضاوت به فاطمه (س) ختم شد، مادر گفت: «انشر جواهر هذه القلاده، فمن اخذ منها اكثر فخطه احسن»: دانه‌های این گردنبند را پخش می‌کنم هر که بیشتر جمع کرد خطش بهتر است. [۲۳۶]. [صفحه ۱۲۵]

فاطمه در منظر وحی

دوستی شکوفه نبوت

کفار مکه تمام اندیشه و قدرت خویش را به کار بردند تا انقلاب محمد را در نهال بخشکانند. یثربیان قبل از مهاجرت پیامبر «ص» پیمان وفاداری خویش را امضاء کرده بودند، سرانجام پیامبر «ص» و عده‌ای از مسلمانان مکه را ترک کردند و به مدینه مهاجرت نمودند. از این به بعد طرفداران پیامبر «ص» به دو گروه قومی تقسیم شدند، مکیان گروه مهاجر، مدنیان گروه انصار. گهگاه اختلافاتی قشری بین این دو گروه بروز می‌کرد. روزی انصار زمزمه‌ای را آغاز کردند، گفتند: ما چنین و چنان کردیم، (پیامبر را یاری دادیم و به مکیان پناه و...) و اینگونه بر اعمالشان فخر فروختند. ابن عباس مکی نیز در پاسخشان ادعای برتری نمود، موضوع به گوش پیامبر «ص» رسید، به انجمنشان درآمد و فرمود: آی انصار! مگر شما بی‌مقدار نبودید و خداوند بوسیله من به شما عزت داد؟ گفتند: آری ای رسول خدا! [صفحه ۱۲۶] فرمود: آیا گمراه نبودید و خداوند به وسیله من شما را هدایت کرد؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: آیا پاسخ مرا نمی‌دهید؟ گفتند: چه بگوییم ای رسول خدا! فرمود: آیا در پاسخ نمی‌گویید خویشانتو را راندند، ما پناهت دادیم؟ تکذیب کردند ما تصدیقت نمودیم؟ تضعیف کردند ما یاریت کردیم؟ آنقدر پیامبر (ص) سؤال کرد تا انصار در مقابل به زانو درآمدند! و گفتند: در مقابل زحمات اموال و ثروتان برای خدا و رسولش باشد. ناگهان فرشته وحی پاسخ آورد که: «قل لا اسئلكم عليه اجرا الا-الموده فی القربى و من یقترف حسنه نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور». [۲۳۷] بگو ای محمد! مزدی بر رسالت نمی‌خواهم جز اینکه نسبت به نزدیکانم دوستی نمایید، هر کس دوستی آل پیامبر را پاس دارد بر نیکویی‌اش بیفزاییم. همانا خداوند بسیار آمرزنده و شاکر است. آنگاه پیامبر افزود: هر کس بر محبت آل محمد بمیرد شهید است. هر کس با محبت آل محمد بمیرد آمرزیده است. هر کس با محبت آل محمد بمیرد تائب است. هر کس بر محبت آل محمد بمیرد ایمانش کامل است. هر کس با محبت آل محمد بمیرد فرشته مرگ او را به بهشت بشارت دهد، هر کس با محبت آل محمد بمیرد مانند عروسان [صفحه ۱۲۷] عروسان با تشریفات او را به بهشت می‌برند. هر کس با محبت آل محمد بمیرد دو درب از قبرش به سوی

بهشت گشوده می‌شود، هر کس با محبت آل محمد بمیرد قبرش زیارتگاه فرشتگان خواهد شد. هر کس با محبت آل محمد بمیرد در روز قیامت در پیشانیش نوشته شده است: ناامید از رحمت حق. هر کس با دشمنی آل محمد بمیرد کافر از دنیا رفته. هر کس با دشمنی آل محمد بمیرد عطر بهشت هرگز نبوید. [۲۳۸]. و چون آیه نازل شد مسلمانان پرسیدند: ای رسول خدا! نزدیکان شما که دوستیشان بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسرش. [۲۳۹]. پیامبر (ص) برای اینکه آیندگان دست به تأویل نزنند فرمود: خداوند انبیاء را از نهالهای مختلف آفرید ولی من و علی را از یک شجره خلق کرد که من ساقه آن و علی شاخه‌ی آن و فاطمه شکوفه بارور آن و حسن و حسین میوه آن و پیروان ما برگهای آنند. هر کس به شاخه‌ای از آن چنگ آویزد ره یافته و هر کس دور شود گمراه شده، اگر بنده‌ای هزار سال بین صفا و مروه عبادت کند و سپس هزار سال دیگر عبادت کند و باز هزار سال عبادت کند که چون مشک کهنه گردد، اما محبت ما را درک نکند، خداوند او را با سر در آتش افکند. آنگاه [صفحه ۱۲۸] پیامبر (ص) این آیه را تلاوت کرد: «قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی» [۲۴۰]. قرآن بارها از قول انبیاء و خود پیامبر نقل کرده بود که برای زحمات رسالت هیچ مزد و پاداشی نمی‌خواهند. و اینکه که پیامبر بر رسالت خویش محبت ذوی القربی را به عنوان مزد طلب می‌کند، عده‌ای کوتاه‌نظر تعجب می‌کردند، فرشته وحی دگر بار پیام آورد: «قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله» [۲۴۱]: ای پیامبر! بگو مزدی را که از شما خواستم بسود شماست و پاداش من بر خداست.

امتی از زنان

سال دهم هجری بود. ندای محمد (ص) مرزهای آبی و خاکی را درنوردیده بود. بت‌پرستی از شبه جزیره عربستان برچیده شده بود. هنوز بعضی از نواحی در اندیشه انحرافی خود مانده بودند، نجران یکی از این ایالتها بود، که نقطه‌ی مرزی حجاز، شام و یمن را تشکیل می‌داد [۲۴۲]. بخش مهمی از آن نصرانی بودند و با روم ارتباط سیاسی داشتند و اسقفان آنها از طرف پادشاه روم به تولیت منصوب می‌شدند. [۲۴۳]. [صفحه ۱۲۹] پیامبر (ص) نامه‌ای بدین شرح به آنها نوشت: به نام خدا از محمد رسول خدا به اسقف نجران. سپاس مخصوص خدای ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب است. اما بعد: من شما را از پرستیدن بندگان خدا به پرستیدن خداوند دعوت می‌کنم. من از شما می‌خواهم از ولایت بندگان آزاد و تحت ولایت خداوند برآیید، اگر نخواستید جزیه (مالیات مخصوص که اهل کتاب باید بپردازند) بپردازید و یا اعلام جنگ می‌کنم والسلام. [۲۴۴]. نصارای نجران پس از شور و مشورت تصمیم گرفتند هیئتی را نزد رسول خدا بفرستند تا از نزدیک وارد مذاکره شوند. هیئت نجران به ریاست ابو حارثه اسقف با عده‌ای از سران به مدینه آمدند، با لباسهایی ابریشمین و صلیب «وارد مسجد شدند [۲۴۵]»، تاکنون هیچکس با چنین قیافه‌هایی وارد نشده بود. (مسلمانان می‌خواستند از ورودشان ممانعت به عمل بیاورند) پیامبر (ص) فرمود: آنان را به حال خود واگذارید. نزد حضرت آمدند. و مباحثه شروع شد. این بحث یک روز بطول انجامید رسول خدا با ادله روشن پاسخ آنها را می‌دادند. در پایان ابو حارثه سوال کرد ای محمد! در مورد مسیح چه می‌گویی؟ فرمود: او بنده‌ی خدا و رسولش بود. گفت: پناه به خدا می‌برم از این عقیده (اگر مسیح پسر خدا نبود پس پدرش [صفحه ۱۳۰] کیست؟) [۲۴۶] آیه نازل شد «ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب» تولد عیسی مانند خلقت آدم است که از خاک آفریده شد. [۲۴۷]. چون بحث به درازا کشید، و هیئت نجران حق را نپذیرفتند فرشته وحی پیامی تاریخی آورد: ای پیامبر! اگر بعد از علمی که برای تو آمد در این مورد به بحث و مجادله برخاستند به آنان بگو: بیائید فرزندانمان و فرزندانان، زنانمان و زانتان و جانهای ما و جانهای شما را فراخوانیم، آنگاه به مباحثه برخیزیم و نفرین الهی را بر دروغگویان قرار دهیم. [۲۴۸]. پیامبر (ص) با هیئت نمایندگی نجران قرار گذاشتند فردای آن روز به مباحثه بیایند، و این پیام چون برق در مدینه پیچید. بیست و سه سال از تبلیغ پیامبر گذشته بود، زنان و مردان پاکدامنی در مکتب او تربیت شده بودند. همه در این اندیشه بودند که لابد پیامبر (ص) ما را برای مباحثه دعوت می‌کند، زنان به خاطر احساسات پاکشان بیشتر در بیم و امید بسر

می‌بردند، هر کس به خاطری خود را کاندیدای واقعه فردا احساس می‌کرد. هر کس پیش خود حدسی می‌زد. از زنان پیامبر ام‌سلمه، سوده، زینب، ام‌حبیبه، و صفیه همه از زنان پاکدامن روزگار بودند، ام‌هانی دختر ابی‌طالب از مؤمنات بزرگوار محسوب می‌شد، و زنانی که به خاطر ایمان به [صفحه ۱۳۱] محمد (ص) مجبور شده بودند از مکه به حبشه مهاجرت نمایند، و زنانی که به خاطر ایمان از زندگی رهیده- از مکه به مدینه مهاجرت نموده بودند. زنانی که در جنگ احد از جان پیامبر مسلحانه دفاع کرده بودند. زنانی بودند که از ذهنها عبور می‌کردند و برای مانور معنوی فردا پیش‌بینی می‌شدند. پیامبر (ص) هزار و صد و بیست صحابه زن داشت [۲۴۹] که لاقل ده‌ها زن برجسته بین آنها بوده. همه منتظر فردا بودند که «نساء» زنان ما چه کسانی هستند. سرانجام انتظار بسر آمد و فردا از دور فرارسید. رسول خدا در حالیکه عبایی موبین و سیاه به دوش انداخته بود. حسین را در آغوش گرفته بود، دست در دست حسن، به سوی وعده‌گاه در حرکت بود از زنان تنها فاطمه به دنبالش می‌رفت و پشت سر فاطمه هم علی گام برمی‌داشت [۲۵۰]. یا للعبج پیام وحی «نساء» بود خبر از فوجی از زنان مؤمنه می‌داد. پیش‌بینی می‌شد که پیامبر همه زنان را یا لاقل همسران خویش را یا برگزیدگان از آنان را به مباحله بیاورد، و اینک فاطمه را به تنهایی آورده است! راستی فاطمه به تنهایی امتی از زنان بود و مانند ابراهیم، کان‌امه قانتا [۲۵۱]. [صفحه ۱۳۲] و این بود که هیئت نمایندگی نجران را تحت تأثیر قرار داد و حاضر به مباحله نشدند و با یک قرارداد مصالحه همه چیز پایان پذیرفت و سرانجام اسلام را پذیرفتند. [۲۵۲].

عصمت فاطمه

فاطمه همسرش و فرزندانش باید بعد از پیامبر (ص) ناخدای کشتی ایمان باشند و آنان باید فروغ شب به هنگام غروب خورشید باشند. باید مردم گمشده، در مهتاب نقره‌ای آنان به سوی ساحل هدایت ره یابند و باید ره‌پویان از هر جهت مطمئن باشند. فرشته وحی پیامی آورد و این اطمینان را تضمین کرد. «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» [۲۵۳]: خداوند اراده کرده است که ناپاکی را از شما اهل بیت براند و شما را پاک پاک گرداند. و این تضمینی بود از ناحیه خداوند برای امت. [صفحه ۱۳۳] آنگاه پیامبر (ص) دست بکار شد تا اهل بیتش را به مردم معرفی کند. ابتدا از ام‌سلمه زن پاک و محدث خویش آغاز کرد، و او چنین نقل می‌کند: وقتی این آیه نازل شد پیامبر در خانه من بود، علی، فاطمه، حسن و حسین را فراخواند عبایی خبیری بر آنان پوشاند و گفت اللهم هولاء اهل بیتی. اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا: خدایا اینان اهل بیت من هستند، بار خدایا! پلیدی را از آنان دور گردان و بر پاکیشان بیفزا. ام‌سلمه گفت: آیا من از اینان نیستم؟ رسول خدا فرمود: تو خوبی ولی از اینان نه [۲۵۴]. این عمل را مجدداً پیامبر (ص) نزد عایشه تکرار کرد، در حالیکه رسول خدا عبایی سیاه بر دوش داشت حسن آمد، وی را زیر عبا برد، سپس فاطمه آمد زیر عبا شد، حسین آمد و علی، همگی زیر عبا بودند که پیامبر (ص) فرمود: انما یرید الله لیذهب عنکم... [۲۵۵]. پیامبر (ص) به ای معرفی اکتفا نکرد، صبحگاهان چون برای نماز قصد مسجد می‌کرد روبروی خانه فاطمه می‌ایستاد و با صدای بلند می‌فرمود: «الصلوه یا اهل بیت النبوه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» نماز ای اهل بیت نبوت! خداوند اراده کرده است پلیدی را از شما دور کند و بر پاکیتان بیفزاید. پیامبر (ص) این عمل را نه ماه تکرار کرد. [۲۵۶]. [صفحه ۱۳۴] گاهی به آنان می‌فرمود: السلام علیکم یا اهل البیت و رحمه الله و برکاته الصلوه رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس. انا حرب لمن حاربتم و انا سلم لمن سالمتم [۲۵۷]:... من با دشمنان شما در جنگم و با دوستانتان در صلح [۲۵۸].

فاطمه از نیکان بود

حسن و حسین دو کودک فاطمه بیمار شدند، رسول خدا با عده‌ای از مردم به عیادت آنها رفتند، عیادت کنندگان پیشنهاد کردند، برای بهبودی آنها نذر کنید، علی، فاطمه و فضه مستخدم منزل نذر کردند که اگر خداوند آنان را شفا دهد سه روز روزه بگیرند.

آنان سلامتی کامل را بازیافتند، فاطمه چیزی در بساط نداشت علی از [صفحه ۱۳۵] شمعون خیبری مغازه‌دار مدینه سه صاع جو قرض گرفت. فاطمه یک صاع آن را آرد کرد و پنج قرص نان پخت، نزدیکها مغرب سفره را گسترده و پنج قرص نان را برای هر پنج نفر در سفره قرار دادند تا افطار کنند. ناگهان درب به صدا درآمد: سلام بر شما ای اهل بیت محمد! گدایی از گدایان مسلمین هستم، غذایی به من دهید خداوند از طعامهای بهشتی نصیب شما گرداند. همگی ایثار کردند و نانها را به فقیر بخشیدند و به نوشیدن آب قناعت کردند و فردا را نیز روزه گرفتند. چون شب فرارسید همانند شب گذشته نانها را در پیش رو بر سفره نهادند. باز صدای درب آمد و این بار یتیمی غذا خواست، همگی غذایشان را به او بخشیدند. همان گونه فردایش را روزه گرفتند. چون افطار فرارسید همان صحنه تکرار شد و اینبار اسیری به گدایی آمده بود. آنان نیز ایثار شبهای گذشته را تکرار کردند و گرسنه خوابیدند. صبحگاهان علی دست حسن و حسین را گرفت و به دیدن پیامبر (ص) رفتند. چشم پیامبر به کودکانش افتاد که چون جوگانی از گرسنگی می‌لرزیدند. فرمود: چقدر این منظره برای من دردآور است. پیامبر (ص) پیا خاست و با آنان به خانه فاطمه آمد. فاطمه را در محرابش به عبادت دید در حالی که شکمش فرورفته و چشمانش گود افتاده بود، غم سر تا سر وجود پیامبر را فراگرفت، در همین حال جبرئیل نازل شد و حضرت را به داشتن چنین خانواده‌ای از طرف خداوند تهنیت گفت و سوره هل اتی را به پاس چنین فداکاری در شأن [صفحه ۱۳۶] آنان نازل فرمود... ان الابرار یشریون من کأس کان مزاجها کافورا- عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا- یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا- و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا، انما نطعمکم لوجه الله لا- نرید منکم جزاء و لا- شکورا [۲۵۹]: نیکان در قیامت از شرابی می‌نوشند که مخلوط به آب چشمه کافور است. از چشمه‌ای می‌نوشند که به هر جا که بخواهند روانش می‌سازند. (زیرا) آنان به نذر وفا می‌کنند و از روز جزا که شرش بر همه سیطره می‌افکند می‌ترسند. آنان، طعام را با همه نیازی که بدان دارند به فقیر و یتیم و اسیر می‌خورانند (و می‌گویند): ما فقط برای رضای خداوند به شما طعام دادیم و از شما نه انتظار پاداشی داریم و نه آرزوی سپاس... [۲۶۰]. [صفحه ۱۳۷]

کوثر

اندیشه توحیدی آهسته، آهسته گسترش می‌یافت، هر روز قلبی را تسخیر می‌کرد، و می‌رفت که این سیر به سرعت، انقلابی ایجاد کند. به پیامبر پیشنهاد مصالحه نمودند، نپذیرفت. امید مشرکان از محمد قطع شد. آنان پیش‌بینی می‌کردند اگر این حرکت همچنان به پیش رود، انقلاب محمدی روزی به پیروزی خواهد رسید. سردمداران کفر از آن بیم داشتند که شرافت سردمداری از آنان به خاندان یتیم مکه انتقال یابد. اما تقدیر ظاهر را بنفع آنان تغییر داد. قاسم بزرگترین فرزند رسول خدا مرد، خدیجه پسر دیگری برای پیامبر آورد غنچه زندگی او هنوز نشکفته بود که دست اجل آن را چید. سران کفر گفتند: محمد ابتر یعنی بی دنباله شد [۲۶۱]. آنان مست باده غرور شدند که محمد جانشینی ندارد که مراسم را بعد از او رهبری کند. اما فرشته وحی پیامی آورد که پاسخ دندان‌شکنی به آنان محسوب گردید: «انا اعطیناک الکوثر- فصل لربک و انحر- ان شانئک هو الابر»: ما بتو کوثر (فاطمه) را عطا کردیم، پس به شکرانه آن در پیشگاه پروردگارت نماز گزار و شتر قربانی کن، که دشمن تو ابتر و بی دنباله است. رسول خدا هنگام عقد فاطمه برای علی دعا کردند: خداوند پیوندتان را مستحکم گرداند، تلاشتان را [صفحه ۱۳۸] قرین سعادت نماید، برکتش را بر شما ارزانی دارد و از شما نسلی فراوان و پاک به وجود آورد. [۲۶۲]. و پیامبر «ص» این بشارت را به فاطمه داد که: یا بنیه انه لیس من نساء العالمین امراه اعظم ذریه منک فلا تکونی ادنی امراه صبرا [۲۶۳] دخترم بین زنان جهان از تو پر نسل تر کسی نیست پس کم صبرترین آنان نباشد. از این شجره یازده شاخه روئید که هنوز در زیر سایه آن شاخه‌ها متنعمیم. [۲۶۴]. [صفحه

مقام معنوی فاطمه

محبوبه پدر

اگر کسی به فردی علاقمند شد، تمام رفتارش با محبوب رنگ محبت می‌گیرد، نگاهش شعر عشق می‌خواند و کلامش آهنگ دوستی می‌نوازد و پیامبر نسبت به دخترش اینگونه بود. وقتی بر پدرش وارد می‌شد. پدر تمام قد در مقابل دخترش می‌ایستاد، او را می‌بوسید و دست او را می‌گرفت و جایگاه خویشش می‌نشانده. [۲۶۵]. و چون از سفر بازمی‌گشت، «گلویش را می‌بوسید و می‌فرمود: بوی بهشت از او حس می‌کنم» [۲۶۶] اگر می‌خواست به سفری برود آخرین خداحافظی با فاطمه بود و وقتی بازمی‌گشت اولین دیدار نیز با او بود [۲۶۷]. اگر از او می‌پرسیدند: چه کسی را بیشتر دوست داری؟ می‌فرمود: [صفحه ۱۴۲] دخترم فاطمه [۲۶۸]. روزی علی (ع) از رسول خدا پرسید: مرا بیشتر دوست دارید؟ یا فاطمه؟ فرمود: فاطمه احب الی منک و انت اعز علی منها [۲۶۹]: «فاطمه را از تو بیشتر دوست دارم ولی تو نزد من از فاطمه عزیزتر هستی.» اگر نهایت علاقه خود را به کسی می‌خواست اعلام کند فاطمه را استثنا می‌کرد. روزی پیامبر (ص) اسامه بن زید را به فرماندهی لشکری که ابوبکر و عمر جزء سربازانش بودند انتصاب نمود، مردم بخاطر کمی سن اسامه زبان به سرزنش گشودند، موضوع به پیامبر (ص) رسید، به منبر رفتند و فرمودند: مردم در فرماندهی اسامه طعنه می‌زنند همانگونه که نسبت به فرماندهی پدرش چنین می‌کردند، راستی که این پدر و پسر شایستگی فرماندهی را دارند. اسامه و پدرش از همه بجز فاطمه نزد من محبوبتر می‌باشند. [۲۷۰]. دوستی محمد (ص) نسبت به فاطمه (ع) برای همگان روشن و آشکار بود حتی عایشه که همیشه با فاطمه احساس نوعی رقابت داشت به این موضوع اعتراف می‌کرد. هرگاه از او می‌پرسیدند چه کسی نزد پیامبر (ص) محبوبتر بود؟ می‌گفت دخترش فاطمه، می‌پرسیدند از مردان؟ می‌گفت: علی [۲۷۱] لکن عایشه طاقت نیاورد رفتار پیامبر (ص) با فاطمه را مورد اعتراض قرار داد و گفت: چرا او را [صفحه ۱۴۳] مانند غسل می‌لیسی؟ [۲۷۲] فرمود: شب معراج، به بهشت درآمدم، درختی را آنجا دیدم که از آن زیباتر نبود از برگش برگی براق‌تر و از میوه‌اش میوه‌ای خوشمزه‌تر نبود، از میوه‌اش خوردم، از آن میوه نطفه فاطمه بوجود آمد و خدیجه از همان نطفه حامله شد، و دخترم بوی همان بهشت را می‌دهد هرگاه برای بهشت دلتنگ می‌شوم او را می‌بویم [۲۷۳]. و از این رو فاطمه را حوراء انسیه گفته‌اند [۲۷۴].

برترین بانو

مریم دختر عابد و پرهیزکاری که پاکیش زمینه تولد عیسی گردید، اعمالش و مادریش برای پیامبر خدا موجب شد که از بین زنان زمان از طرف خداوند برگزیده شود [۲۷۵]. و فاطمه نیز بخاطر اخلاص، وراثت محمد (ص) در نسل به او منتقل شد و برترین بانوان اسلام گردید [۲۷۶]. فاطمه سه خواهر دیگر از [صفحه ۱۴۴] همین پدر و از همین مادر داشت هر چند داشتن چنین خانواده‌ای خود افتخار است [۲۷۷] اما هیچکدام چنین مقامی را نیافتند. در این که فاطمه (س) برترین بانوی اسلام است بین شیعه و سنی اختلافی نیست. اما بین اهل سنت در اینکه آیا فاطمه از مریم والاتر است یا نه اختلاف شده است. امام احمد بن حنبل در مسند در روایتی از رسول خدا چنین آورده است: «فاطمه سیده نساء اهل الجنة الا ما کان من مریم بنت عمران.» [۲۷۸] اما در روایتی دیگر ابن عساکر از قول حذیفه نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمودند: فرشته‌ای از آسمان بر من نازل شد که هیچگاه قبل از آن فرود نیامده بود، مرا بشارت داد که: «ان الحسن والحسین سید شباب اهل الجنة و ان فاطمه سید نساء اهل الجنة.» [۲۷۹] در این روایت فاطمه بصورت مطلق سرور زنان بهشتی معرفی شده است. در روایتی دیگر محب‌الدین طبری از قول ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمودند: «افضل نساء اهل الجنة، خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد و مریم ابته عمران و آسیه ابته مزاحم» [صفحه ۱۴۵] امراة فرعون» [۲۸۰] در این روایت خدیجه، فاطمه مریم و آسیه در یک ردیف قرار گرفته‌اند و همگی به عنوان بانوان برتر بهشت مطرح

شده‌اند. همین روایت را مرحوم طبری در ذیل آیه ۴۲ آل عمران از قول انس و ابی موسی اشعری نقل می‌کند و سپس در روایتی دیگر مریم را بالاتر معرفی می‌کند. [۲۸۱]. اما دو کتاب صحیح از اهل سنت یکی سنن ابن‌ماجه و دیگری صحیح مسلم روایتی را به دو طریق از عایشه نقل کرده‌اند که هیچکدام نامی از مریم نبرده است، و آن چنین است که هنگامی که پیامبر در حال احتضار بودند در گوش فاطمه مطلبی را گفتند که اول فاطمه گریه کرد، بعد بلافاصله خندید. سپس خود فاطمه مطلب را چنین توضیح دادند که پیامبر (ص) فرمود: «... الا ترضین ان تکونی سیده نساء العالمین او نساء هذه الامه؟» [۲۸۲] آیا از اینکه سرور زنان جهان یا سرور زنان امت محمد باشی راضی نیستی؟ و ابن‌سعد در طبقات آن را اینگونه نقل کرده است: «اما ترضین ان تکونی سیده نساء هذا لامه او نساء العالمین» [۲۸۳]. ناگفته نماند که پیامبر (ص) برترین بانوی جهان و برترین بانوی امت اسلامی را در یک ردیف قرار داده است زیرا همانطور که فضیلت [صفحه ۱۴۶] امت محمدی بر امت عیسوی ثابت است، فضیلت فاطمه بر همه زنان امتهای نیز ثابت است. با بررسی روایات و تعارض آن با روایت صحاح به نظر می‌رسد چون روایت حدیث تضاد ظاهری گفته پیامبر (ص) را با کلام خداوند در مورد مریم را که فرمود: «و اصطفاک علی نساء العالمین»: تو را بر زنان جهانیان برگزیدم، توانسته‌اند حل نمایند به عنوان تفسیر جمله «الا مریم» یا «بعد مریم» را اضافه نموده باشند. لذا در بیشتر روایات اهل سنت قید یا استثنایی دیده نمی‌شود. لکن با دقت در قرآن درمی‌یابیم که هیچ منافاتی با برتری مریم ندارد زیرا قرآن در مورد مریم (علیها السلام) «اصطفاک» دارد و این به معنای برگزیدن است، یعنی مریم را برای جهانیان برگزیدیم، تا الگویی برای زنان باشد یا مریم را از بین جهانیان انتخاب کردیم تا مادر پیامبر عیسی (ع) باشد. ثانیاً اگر قبول کنیم انتخاب مریم به خاطر فضیلت و برتری وی بر زنان جهان است باز معنای آن این نیست که حتی نسبت به همه زنان امت محمد (ص) هم برتری دارد. زیرا «عالمین» در قرآن به معنای جهانیان همان عصر است چنانچه در مورد امت موسوی می‌فرماید: «اذکروا نعمتی اللتی انعمت علیکم و انی فضلکم علی العالمین» [۲۸۴]. یاد آورید نعمتی را که به شما دادم و شما را بر عالمین و [صفحه ۱۴۷] جهانیان فضیلت و برتری دادم. روشن است که منظور، عالمین زمان خود موسی است و الا امت موسوی هرگز فضیلت و برتری بر امت محمدی ندارد. یا در مورد بعضی از پیامبران می‌فرماید: و اسماعیل و الیسع و یونس و لوطا و کلا- فضلنا علی العالمین [۲۸۵]: همه اینها را بر جهانیان برتری دادیم. و این بدان معنا نیست که حتی از محمد مصطفی نیز برتری دارند بلکه نسبت به زمان خود برتری داده شدند، و به همین جهت است که مفسر گرانقدر اهل سنت جلال‌الدین سبوطی «و اصطفیناک علی نساء العالمین» را به اهل زمان مریم تفسیر می‌کند [۲۸۶]. وقتی همین شبه را از امام صادق (ع) می‌پرسند که پیامبر (ص) که در مورد فاطمه فرمود: «سیده نساء اهل الجنة» آیا منظور سیده زنان عصر خودش هست یا همه اعصار؟ فرمود: «ذاک مریم و فاطمه سیده نساء اهل الجنة من الاولین و الاخرین» [۲۸۷] مریم، سرور زنان عصر خویش بود اما فاطمه سرور زنان بهشتی از اول خلقت تا پایان آن می‌باشد. [۲۸۸]. [صفحه ۱۴۸]

رضای فاطمه رضای خداوند

پیامبر (ص) وقایع بعد از خود را پیش‌بینی می‌کند، حتی خبر شهادت علی (ع) و توطئه‌ای که علیه او روا می‌دارند برمی‌شمارد. [۲۸۹] از انحراف امت و رجعت واپس‌گرایانه آنان خبر می‌دهد. [۲۹۰] پیامبر به حکم وظیفه‌ای که دارد باید ادله حقانیت جناح خط محمدی را روشن و بی‌شبهه بیان کند، و شاهی بر آن معرفی کند علی خود در رأس جناح حق است و مدعی نمی‌تواند شاهد باشد، ثانیاً برخورد قاطعانه علی در ریشه‌کن کردن کفر، نقاری از کینه بر دل‌های فراوانی نهاده که زدودن آن کار آسانی نیست، پیامبر (ص) شاهد را فردی قرار می‌دهد که شمشیرش در قلب هیچ جنبه‌ای فرو نرفته و با هیچکس از در ستیزه درنیایخته. و آن فاطمه است، رضایت او را ملاک حقانیت و غضب او را نشانه ناحق بودن قرار داد. فاطمه در هر جناحی بایستد حق است و رو در روی هر جناحی قرار گیرد باطل است. لذا به فاطمه فرمود: «ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک» [۲۹۱]: خداوند با خشم تو

خشمگین می‌شود و با رضایت تو [صفحه ۱۴۹] راضی می‌گردد. این روایت محکمترین دلیل بر حقانیت هواداران اهل بیت بود و قرن اول اسلام در همه محافل بر سر زبانها می‌چرخید و مخالفین را خلع سلاح می‌کرد. آنان هر روز دست به شبهه یا شایعه‌ای می‌زدند تا این حریف توانمند را از صحنه خارج کنند. زمانی حدیث را به مسخره می‌گرفتند [۲۹۲] زمانی آن را گفتاری باطل می‌انگاشتند و در مقبولیت آن شبهه عقلی ایجاد می‌کردند [۲۹۳]. اما پیشوایان شیعه هر بار با دلیلی روشن و قاطع این شبهات و شایعات را پاسخ می‌دادند و می‌فرمودند: همانطوریکه شما روایت می‌کنید خداوند با غضب بنده مؤمنش خشمگین می‌شود و با رضایت او راضی می‌شود، چطور ممکن نیست با غضب فاطمه غضبناک و با رضایت او راضی شود؟ [۲۹۴].

پاره تن پیامبر

قبل از این گفتیم پیامبر (ص) تلاش داشت تا فاطمه را به عنوان شاهدی بر جریان جناح حق معرفی نماید. گاهی رضایت او را [صفحه ۱۵۰] رضایت خداوند اعلام می‌کرد و گاه رضایت خویش. او بارها فرمود: «فاطمه بضعه منی یقبضنی ما یقبضها و بیسطنی ما بیسطها» [۲۹۵]: فاطمه پاره تن من است مرا دلتنگ می‌کند آنچه او را دلتنگ می‌کند. شاد می‌کند مرا آنچه او را شاد می‌کند. روایت «فاطمه بضعه منی» را منابع اهل سنت از علی (ع) فاطمه (علیهاالسلام) عایشه، سوید، انس، مجاهد و مسور بن مخرمه از قول رسول الله نقل کرده‌اند، لکن با کمال تأسف این حجت قطع هواداران اهل بیت نیز مانند سایر روایات از دستبرد دور نمانده از همان قرن دوم روایت را تحریف کردند و در بین احادیث اهل سنت رواج دادند و کم‌کم به شکل پسندیده‌تری در بین احادیث شیعه نیز رخنه کرد [۲۹۶] و داستانی دروغین بدین شرح برآفتند: علی (ع) از دختری بی‌جهل خواستگاری کرد، این عمل عصبانیت فاطمه را فراهم نمود، نزد پدر شد و از بی‌تفاوتی پدر نسبت به دخترانش گله کرد و داستان خواستگاری علی را تعریف کرد. پیامبر (ص) به مسجد رفت و بر فراز منبر آمد و فرمود: اجازه نمی‌دهم علی با دختری بی‌جهل ازدواج کند، و سپس فرمود: «فاطمه بضعه منی» [صفحه ۱۵۱] منی... [۲۹۷]. و اینک به نقد این روایت می‌پردازیم: ۱- آیا باور کردنی است با آن همه عشق و علاقه‌ای که علی (ع) به فاطمه (س) داشت باز به دنبال همسر دیگر برود؟ دختری که بزرگان قریش آرزوی ازدواجش را داشتند اما پیامبر (ص) به دستور خداوند او را به علی داد و علی آن را خوب می‌دانست؟ ۲- آیا علی با داشتن فاطمه که بانویی جوان و از زیباترین دختران عرب بود نیازمند ازدواج با دیگری بود؟ ۳- به فرض که علی (ع) احتیاج به زن دیگری داشت. آیا تعدد زوجات حرام بود؟ یا برای علی خصوصاً حرام شده بود؟ آیا حبو آوردن برای فاطمه حرام بود که فاطمه (س) و پیامبر اینگونه عکس‌العمل نشان دادند؟ ۴- آیا بدور از انصاف نیست، پیامبری که خود چندین ازدواج می‌نماید و بر سر زنان خود حبو می‌آورد، اینگونه نسبت به دختر خود عکس‌العمل نشان بدهد و داماد خود را توییح کند؟ آیا از پیامبر رطب خورده‌ای که منع رطب نمی‌کند باور کردنی است که اینگونه منفعل شود؟ ۵- آیا از فاطمه‌ای که عصمت او را خداوند اراده کرده است بعید نیست که نسبت به یک عمل مشروع چنین عکس‌العملی نشان دهد؟ [صفحه ۱۵۲] و آیا عصبانی شدن از یک عمل مشروع منافات با عصمت فاطمه ندارد؟ ۶- آیا واقعا فاطمه (س) با پدرش اینگونه تند و غیر مؤدبانه برخورد می‌کند که بگوید «انک لا- تغضب لبنا تک» تو به خاطر دخترانت ناراحت نمی‌شوی؟ آیا فاطمه (س) مهر پدر را نسبت به خودش فراموش کرده؟ آیا در تاریخ کسی را سراغ دارید که اینگونه نسبت به دخترش ابراز علاقه و محبت نموده باشد؟ و آیا فاطمه همه اینها را نادیده گرفته است؟ ۷- آیا اگر واقعا علی (ع) از دختری بی‌جهل خواستگاری کرده باشد پیامبر چنین اخلاقی دارد که قبل از تذکر به علی روی منبر برود و آبروی علی را در منظر عام ببرد؟ آیا بهتر نبود که اول موضوع را از علی سؤال می‌کرد و سپس به خودش تذکر می‌داد و اگر گوش نمی‌کرد سپس به منبر می‌رفت؟ آیا این روایت جسارت به پیامبر (ص) نیست که مانند آدمهای تندخو عصبانی می‌شود و عکس‌العمل نشان می‌دهد؟ ۸- در همین روایت آمده است: فلا آذن ثم لا آذن ثم لا آذن الا ان یرید ابن ابی طالب ان یطلق ابنتی [۲۹۸]... اجازه نمی‌دهم، اجازه نمی‌دهم و اجازه

نمی‌دهم مگر اینکه پسر ابی‌طالب دخترم را طلاق بدهد. آیا واقعا این عبارت از پیامبر، روایت را غیر معقول‌تر نمی‌کند. آیا پیامبر [صفحه ۱۵۳] به خاطر یک خواستگاری به پایان نرسیده تهدید به طلاق می‌کند آن هم روی منبر؟! ۹- در جای دیگر در این روایت آمده است که پیامبر از «ابالعاص بن الربیع» داماد دیگرش به شدت تعریف و تمجید کرد [۲۹۹] و فرمود، حدثنی فصدقنی و وعدنی فاو فانی [۳۰۰] آیا درست است که پیامبر (ص) از ابی‌العاص داماد دیگرش که ایمان نیاورد و در جنگ بدر علیه پیامبر به ستیز آمد و اسیر شد در مقابل علی (ع) که از اولین ایمان آورندگان به اوست و شمشیر او مکتبش را به پیش برده است این همه تعریف و تمجید کند آن هم در مقابل و قیاس با علی و از باب طعنه و توییح علی؟! ۱۰- در جای دیگری در این روایت جمله‌ای دارد که ساختگی بودن این روایت را آشکار می‌کند، «والله! لا تجتمع بنت رسول الله و بنت عدو الله عند رجل واحد ابدأ: به خدا قسم دختر رسول خدا با دختر دشمن خدا تحت ازدواج یک مرد در نمی‌آیند. آیا باور کردنی است که رسول خدا با آن همه لطف و مهربانی و حسن خلق اینگونه نسبت به یک خانم مسلمان و مهاجر توهین کند؟ به فرض که علی (ع) مقصر بود! دختر ابی‌جهل چه گناهی داشت؟ و اگر ابی‌جهل آتش بود دخترش چرا به جرم پدر جریمه شود؟ شما این روایت را با روایت ذیل که خود اهل سنت روایت کرده [صفحه ۱۵۴] مقایسه کنید و خود قضاوت کنید: «دختر ابی‌لهب از مکه به مدینه مهاجرت نمود، به او گفته شد: این مهاجرت تو بی‌فایده است زیرا تو دختر حطب الناری دختر ابی‌لهب ماجرا را نزد رسول خدا برد، رسول خدا به شدت غضبناک شد، سپس به منبر رفت، فرمود: چه شده است که عده‌ای مرا در ارحام و خویشانم اذیت می‌کنند؟! بدانید هر کس خویشان و ارحام مرا اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است. [۳۰۱] آیا پیامبری که چنین دفاعی از دختر ابی‌لهب می‌کند، نسبت به دختر ابی‌جهل چنین رفتار می‌کند؟ ۱۱- چطور این حدیث را باور کنیم در حالی که پیامبر خدا بعد از بعثت دو دختر خویش را به دو پسر ابی‌لهب داد، رقیه را به عتبه و ام‌کلثوم را به عتبه. چون سوره «تبت» نازل شد پدرشان ابولهب و مادرشان ام‌جمیل پسرانشان را وادار کردند قبل از عروسی مفارقت کنند! [۳۰۲] چطور است که دو دختر رسول خدا می‌توانند تحت ازدواج دو پسر دشمن خدا در آیند، ولی یک دختر رسول خدا و یک دختر مسلمان شده مهاجر نمی‌توانند تحت ازدواج برادر رسول خدا قرار گیرند؟! علاوه خود رسول خدا در مورد آن دو دختر هرگز درخواست طلاق نکرد تا خود آن دو دشمن خدا فرزندان دشمن خدا به دستور ابولهب و ام‌جمیل حماله الحطب دختران رسول خدا را طلاق دادند. [صفحه ۱۵۵] ۱۲- این واقعه اگر صحت داشت یک امر بزرگ به حساب می‌آمد، عصبانیت رسول خدا! تهدید به طلاق گرفتن فاطمه! توییح علی در مسجد النبی و روی منبر و در منظر اصحاب! اما چطور این روایت را هیچ یک از اصحاب بجز مسور بن مخرمه نقل نکرده است؟ و راویان حدیث «فاطمه بضقه منی» عایشه ابن زبیر و انس هیچکدام چنین داستان و شأن نزولی را نقل نکرده‌اند آیا از واقعه‌ای بدین بزرگی بی‌اعتنا گذشته‌اند؟ یا اصولاً چنین چیزی اتفاق نیفتاده است؟ ۱۳- آیا اگر چنین واقعه‌ای علیه علی (ع) در منظر همگان اتفاق افتاده بود، دشمنان علی که همواره بدنبال نقطه ضعف وی می‌گشتند، به همین سادگی از آن عبور می‌کردند و دست به یک تبلیغات جهانگیر نمی‌زدند؟ ۱۴- مسور بن مخرمه تنها راوی این روایت در سال دوم هجرت در مکه متولد شده است. [۳۰۳] فرض کنید سال بعد یعنی سال سوم به مدینه آمده است و اگر این واقعه بین سال سوم تا سال دهم به وقوع پیوسته باشد، مسور وقتی پای منبر پیامبر (ص) این داستان را شنیده است بین یک ساله تا هشت ساله بوده است چطور این داستان را یک کودک بین یک تا هشت ساله شنیده و نقل کرده است اما هیچکدام از [صفحه ۱۵۶] اصحاب چنین داستان مهمی را نشنیده‌اند؟! به هر حال دامان پیامبر (ص) صاحب آن خلق عظیم و برادرش علی (ع) خیر الوصیین و دخترش سیده نساء عالمین از این قصه ناشیانه و جعلی مبرا است.

غذای آسمانی

زمخشری در سیوطی دو مفسر گرانقدر اهل سنت گزارشی را نقل می‌کنند که نشانگر مقام قدس فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیهاست. دو

سه روزی بود که رسول خدا غذایی نخورده بودند. گرسنگی بر او سخت فشار آورد. به اطاق همسرانش مراجعه نمود، چیزی برای خوردن نیافت. نزد فاطمه آمده و فرمود: دخترم چیزی برای خوردن داری؟ فاطمه گفت: فدایت شوم، به خدا قسم آه در بساط نداریم. پیامبر (ص) به خانه بازگشت. همسایه فاطمه، دو قرص نان با مقداری گوشت پخته برای وی آورد. فاطمه (علیهاالسلام) آنها را در ظرفی نهاد و رویش را پوشاند و با خود اندیشید که بر پدرش ایثار کند و قبل از اطعام اهل خانه‌اش پیامبر را غذا بدهد. حسن و حسین را نزد رسول خدا فرستاد، پیامبر بازگشت. فاطمه گفت: خداوند خیری را رساند که برای شما گذاشتم. پیامبر فرمود: پس بیاور. فاطمه آن را آورد و روکش غذا را کنار زد، ظرف پر از [صفحه ۱۵۷] نان و گوشت بود، فاطمه خود از این فراوانی تعجب کرد و فهمید غذا از ناحیه خداوند است، خدا را سپاس گفت، و بر پیامبرش درود فرستاد. پیامبر پرسید: دخترم این غذا از کجاست؟ گفت: «هو من عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب» [۳۰۴] آنگاه رسول خدا فرمود: شکر خدای را که تو را مانند سرور زنان بنی‌اسرائیل (مریم) قرار داد، که هرگاه خداوند رزقی به او می‌رساند وقتی از او سؤال می‌کردند از کجاست، می‌گفت: «از نزد خداوند آمده زیرا او هر کس از بندگانش را که بخواهد بدون حساب روزی می‌رساند». سپس رسول خدا به دنبال علی فرستاد او هم آمد و همگی خوردند، زنان پیامبر نیز دعوت شدند و خوردند همگی سیر شدند در حالیکه هنوز در ظرف غذا باقی مانده بود. [۳۰۵].

لوح آسمانی

ابی‌بصیر از امام صادق (ع) داستانی را نقل می‌کند که پرده از مقام معنوی فاطمه (ع) برمی‌دارد. امام صادق (ع) می‌فرماید: روزی پدرم (امام محمد باقر (ع)) به جابر عبدالله انصاری گفت: با تو کاری دارم، کی وقت داری تا با هم به گفتگو بنشینیم. جابر گفت: هر وقت که شما [صفحه ۱۵۸] دوست داشته باشید. سرانجام وقت ملاقات فرارسید. امام محمد باقر (ع): جابر! لوح آسمانی که در دست مادرم فاطمه (ع) دیدی چه بود؟ و مادرم راجع به این لوح چه گفت؟ جابر: خدا را بر آنچه می‌گویم شاهد می‌گیرم، روزی برای عرض تبریک ولادت حسین (ع) خدمت مادرت فاطمه رسیدم. لوحی سبز رنگ که پنداشتم از زمرد است در دست او دیدم، در آن نوشته‌ای بود به رنگ طلایی خورشید. به او گفتم: فدایت شوم، ای دختر رسول خدا! این لوح چیست؟ گفت: این لوحی است که خداوند به پدرم هدیه داده که اسم پدر، شوهر، فرزندان و جانشینان از فرزندانم در آن نگاشته شده است و پیامبر (ص) آنرا به من بخشیدند تا بشارتی بر من باشد. مادرت فاطمه (ع) لوح را بدست من داد آن را خواندم و نسخه‌ای از آن استنساخ نمودم. امام محمد باقر (ع): آیا می‌توانی نسخه‌ات را به من نشان دهی؟ جابر: بلی، همراه من به خانه بیایید. جابر کاغذ نوشته‌ای بیرون آورد. امام محمد باقر (ع): ای جابر! نوشته را نگاه کن من آن را می‌خوانم تو مقابله کن، جابر نوشته خود را نگاه می‌کرد و امام (ع) آن را (از حفظ) می‌خواند. همه کلمات با یکدیگر مطابقت داشت. جابر: به خدا قسم همین است که من در لوح دیدم و از آن نسخه برداشتم. [صفحه ۱۵۹] در آن لوح نام چهارده معصوم همراه با خصوصیت آنها و اصول کلی وظایف آنها نوشته شده بود. [۳۰۶].

محدثه

عالمان اسلامی از اهل سنت و تشیع معتقدند غیر از انبیاء به کسانی دیگر نیز از ناحیه خداوند الهام می‌شود، همانگونه که به مریم عذراء و مادر موسی سلام‌الله‌علیها به نص قرآن الهام می‌شده است [۳۰۷]، امام بخاری از قول ابی‌هریره روایت می‌کند که پیامبر اسلام فرمودند: در امت‌های قبلی ام افرادی بودند که به آنها الهام می‌شد و اگر در امت من نیز محدث (کسی که به او الهام می‌شود) باشد عمر یکی از آنهاست. [۳۰۸] و مسلم نیز همین روایت را از قول عایشه نقل کرده است. پیشوایان شیعه نقل کرده‌اند که فاطمه

زهره سلام‌الله‌علیها محدثه بوده است فرشته بر او وارد می‌شده است و مانند مریم با او سخن می‌گفته است. [۳۰۹]. در روایات فراوان آمده است که بعد از مرگ پدرش (که درود [صفحه ۱۶۰] خداوند بر او باد) فرشته‌ای بر او وارد می‌شد و او را دلداری می‌داد و وقایع آینده را نیز برای او ترسیم می‌کرد و علی (ع) آن الهامات را به رشته تحریر درآورد که «مصحف فاطمه» از مجموعه آن تدوین گردید [۳۱۰]. «مصحف فاطمه» همراه شمشیر رسول خدا دست به دست ائمه به ارث نهاده می‌شده است [۳۱۱] «مصحف فاطمه» کتاب احکام و علم حلال و حرام نیست بلکه پیشگویی غیبی حوادث تاریخی است که ائمه علیهم‌السلام به آن مراجعه می‌نموده‌اند [۳۱۲]. [صفحه ۱۶۳]

آغازی سخت‌تر

سخنیایی که در پیش است

گرچه فاطمه (علیها‌السلام) در سختی متولد شد و با سختی رشد کرد، اما سخت‌ترین دوران زندگی او از زمانی آغاز شد، که ستون زندگی او، فروریخت. هرگاه طوفانهای مصائب در زندگی زهرا می‌پیچید، به پدرش پناه می‌برد و چون تاریکی غم بر او سایه می‌افکند از پرتو نور پدرش استضاء می‌کرد و هرگاه رنج زندگی کام او را می‌خشکاند در ترنم ابر بهاران پدر استقساء می‌نمود. چون آن خورشید جهان افروز غروب کرد، تاریکی سنگینی بر زندگی فاطمه سایه گسترد. ابر وجود پدر در چشمانش سیل شد، وجودش در قطرات اشک آب شد، و چون شمع، کم شد و کم شد تا نوری شد و به آسمان شد. پدرش در بستر مرگ آرام، آرام در افق اعلا ناپدید می‌شد، و فاطمه به سرعت در دریای غم غرق می‌گشت. جابر می‌گوید: در آن لحظات که پیامبر (ص) مرگ را جرعه جرعه می‌نوشید و از خود، بی‌خود وصال می‌شد، فاطمه بر صورت پدر خم شده بود و بر او می‌گریست. پیامبر دیده باز کرد و افاقه‌ای یافت، [صفحه ۱۶۴] سپس فرمود: «یا بنیه انت المظلومه بعدی و انت المستضعفه بعدی. فمن آذاک فقد آذانی و من غاضبک فقد غاضبنی و من سدک فقد سرنی و من برک فقد برنی و من جفاک فقد جفانی و من وصلک فقد وصلنی و من قطعک فقد قطعنی و من انصفک فقد انصفنی و من ظلمک فقد ظلمنی لانک منی و انا منک و انت بضعه منی و روحی الی بین جنبی. ثم قال: الی الله اشکوا ظالمیک من امتی» [۳۱۳] دخترم! بعد از من طوفان ستم زندگی را در خواهد نوردید، غبار استضعاف بر چهره‌ات فرو خواهد نشست. آنانکه تو را به آزار برنجانند مرا به رنج آورده‌اند. آنانکه تو را به خشم آورند انگار مرا به خشم آورده‌اند. کسانیکه تو را خوشحال کنند یا به تو نیکی روا دارند، مرا خوشحال کرده‌اند و به من نیکی روا داشته‌اند. ستمگران تو ستمگران بر منند. رفت و آمد کنندگان با تو مرتبین منند و ترک کنندگان تو رها کنندگان من هستند. کسی که با تو از در انصاف درآید با من به انصاف رفتار کرده است و ستم پیشگان بر تو ستمکاران بر من هستند. زیرا تو از منی و من از تو. تو پاره تن و روح و جان منی. از ستمگران امتم بر تو در پیشگاه خداوند شکایت خواهم برد. و این گونه پیامبر (ص) فاطمه را از آینده‌ای سخت خبر داد. و پیش از آن نیز مصائبی که در کمین فاطمه نشسته است به ابن عباس گزارش کرده بود [۳۱۴] و از علی و فاطمه پیمان گرفته بود که [صفحه ۱۶۵] سختیها را تحمل کنند. [۳۱۵].

خنده‌ای در پس گریه

یاران گروه گروه برای آخرین دیدار دور بستر پیامبر (ص) حلقه می‌زدند، سپس می‌رفتند و جای خود را به دیگران می‌دادند، زنان پیامبر (ص) چون پروانه بدور او می‌گشتند، فاطمه بیش از دیگران، نگران و غمگین بود، چشمانش در حلقه‌ای از اشک غوطه‌ور بود و گاهی قطرات اشک از چشمان غم زده‌اش فرومی‌ریخت، پدر نیز گاهی از هوش می‌رفت و گاهی به هوش می‌آمد، سخنی

می گفت و وصیتی می کرد. چون اشکهای فاطمه را دید که بر گونه‌هایش می غلطد، او را به الطاف الهی از انتخاب پدرش و کرامت شویش دلداری داد. [۳۱۶]. اما اتفاقی بین رسول خدا و دخترش افتاد که تعجب همگان را برانگیخت. و آن خنده‌ای در پس گریه بود. عایشه گزارش می کند: «در اطراف بستر رسول خدا نشسته بودیم که فاطمه همانند پدرش سنگین و باوقار گام برمی داشت و پیش می آمد تا بر پدرش وارد شد. پیامبر به او مرحبا گفت و در کنار خودش نشاند. سر فاطمه را نزدیک خود برد و در گوش وی چیزی گفت، و [صفحه ۱۶۶] فاطمه سخت می گریست، ناگاه صدای خنده فاطمه صدای گریه را قطع کرد. متعجب شدیم که چطور اینگونه خنده‌ای از پس گریه می آید. از او علت پرسیدیم. فرمود: اسرار پدرم را فاش نمی کنم، بعد از رحلت پیامبر (ص) سوال کردم، فاطمه گفت: پدرم فرمود: مرگ من فرارسیده است زیرا جبرائیل دوبار در امسال قرآن را بر من عرضه کرده است. از این بابت گریه کردم و سپس پیامبر (ص) فرمود: «انت اول اهل بیتی لحاقا بی» تو اولین کسی هستی که به من خواهی پیوست و من از این جهت خندیدم» [۳۱۷].

عزای پدر

افسوس که باد خزان هراز چندی می وزد و سروی از بستان حیات بر زمین می غلطاند. افسوس که هنوز در سایه اش آرام نگرفته‌ایم، طوفان اجل همه چیز را از بنیان می کند. افسوس که هنوز در آغوش دلداری کامی نگرفته‌ایم که بانک برآرند: کارام جان رفت و جانان هم برفت. هنوز به آهنگ عشقش دل نسپردیم که بانک رحیل نعره سر دهد که دل رفت، دلداری هم. [صفحه ۱۶۷] صدای شیون زنان از خانه پیامبر به آسمان بلند شد، و فریاد «انا لله و انا الیه راجعون» در آسمان مدینه لرزه بر ارکان عرش انداخت. خبر رحلت پیامبر چون تندی در شهر پیچید و هر کسی را به فکری فروبرد، عده‌ای را به سقیفه کشاند تا میراث پیامبر را تصاحب نمایند و عده‌ای کوچک با دلی بزرگ که مملو از عشق پیامبر بود ماندند تا نسبت به رهبرشان ادای احترام نمایند، علی به غسل پیامبر پرداخت و فاطمه به عزاداری. زنان بنی هاشم را جمع کرد و فرمود: آرایش را ترک کنید، لباس عزا بپوشید و دست به دعا بردارید. [۳۱۸]. انگاره فاطمه (ع) در عزای پدر چنین بود «یا ابتاه من ربه ما ادناه یا ابتاه الی جبرئیل نعا یا ابتاه جنه الفردوس مأواه» [۳۱۹] ای پدر چه شد که در کنار خداوند آرام گرفتی؟ ای پدر ما در پیش جبرئیل سفره دل می گستریم. ای پدر تو در بهشت برین جای گرفتی. تقدیر الهی رشته را قطع کرد، پدر را در دل خاک نهادند، و امیدهای فاطمه را نیز دفن کردند. انس خاک بر جسد پیامبر می ریخت و غم را بر فاطمه می پاشید. فاطمه به ناله آمد که: یا انس کیف طابت [صفحه ۱۶۸] قلوبکم تحنون التراب علی رسول الله؟ [۳۲۰] چگونه دلستان آمد خاک روی پیامبر خدا بریزید؟ آنگاه که پیامبر (ص) را دفن نمودند فاطمه (ع) زبان به شعر گشود، و در ماتم پدر اینگونه سرود: اغبر آفاق السماء و کورت شمس النهار و اظلم العصران فالارض من بعد النبی کتیه اسفا علیه کثیره الرجفان فلیکه شرق البلاد و غربها و لیکه مضر و کل یمان و لیکه الطور المعظم جوه والیت ذوالاستار و الارکان یا خاتم الرسل المبارک ضوهه صلی علیک منزل القرآن [۳۲۱]. افقهای طلایی آسمان را غبار گرفت، خورشید تیره شد و صبحگاهان و عصر تار شدند زمین بعد از مرگ پیامبر در غم تپید، از افسوس او رعشه بر اندامش افتاد، شرق و غرب جهان در غم او بگریستند، قبائل مضر و یمان نیز در مرگ او فغان برآوردند. در غم او طور بلند مقام بگریست، کعبه پرده پوشیده و صاحب ارکان بگریست ای خاتم پیامبرانی که نورش مبارک است، بر تو درود فرستاد فرستنده قرآن. پس از دفن پدر فاطمه به خانه بازگشت، زنان به دورش حلقه زدند؛ [صفحه ۱۶۹] فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون، انقطع عنا خبر السماء [۳۲۲]» ما از خداییم و به سوی او رجعت کنندگانیم، آه که خبر آسمان و وحی از ما بندگان قطع شد. راستی که این جمله نشانه‌ای است از معرفت فاطمه، اوست که می فهمد چه فاجعه‌ای برای بشریت پیش آمد. اوست که ارزش وحی را می شناسد و بر انقطاع آن اشک ماتم فرومی ریزد، و در غم فقدان وحی به سوک می نشیند «او می گریست و می گفت: «یا ابتاه الی جبرئیل نعا، انقطعت عنا اخبار السماء. یا ابتاه لا ینزل الوحی

الینا من عندالله ابدأ» [۳۲۳] پدرم! به جبرائیل راز دل می‌گشاییم، خبرهای آسمانی دیگر از ما قطع شد. پدرم! بعد از این هرگز وحیی بر انسان نازل نخواهد شد.

دفاع از حریم ولایت

علی و اهل بیت مشغول غسل پیامبر (ص) بودند که شورای سقیفه با تردستی خاصی در غیاب علی و عباس عموی پیامبر، علیرغم سفارشات اکید پیامبر (ص) ابوبکر را بعنوان خلیفه انتخاب نمودند، و شد آنچه شد و زود پیش‌بینی پیامبر محقق شد، که [صفحه ۱۷۰] فرمود: «ان الامة ستغدر بک من بعدی...» [۳۲۴] امت بعد از من به تو نیرنگ خواهند زد. اینجا بود که رسالت تاریخی فاطمه آغاز شد زیرا پیامبر (ص) فاطمه را به عنوان ملاک حق و باطل معرفی نموده بود، رضایت او را رضایت خویش و عصبانیت او را عصبانیت خویش معرفی کرده بود. [۳۲۵] فاطمه در هر جناحی قرار می‌گرفت، حقانیت آن جناح را ثابت می‌کرد، ناخشنودی وی از هر جناحی بطلان آن جناح را به اثبات می‌رساند. لذا فاطمه وظیفه داشت تا موضع خویش را در قبال مسائل جدید روشن کند. فاطمه (ع) بر ستوری سوار می‌شد و همراه علی شبانه به مجالس انصار مراجعه می‌کرد و از آنان طلب یاری می‌جست. آنان بهانه می‌آوردند: که ای دختر رسول خدا متأسفانه ما بیعت کرده‌ایم، اگر همسرت علی پیش از آن به ما رجوع می‌کرد ما با او بیعت می‌کردیم، علی (ع) می‌فرمود: آیا درست بود جنازه رهبر خویش را رها می‌کردیم و دنبال حکومت می‌آمدیم؟ آنگاه فاطمه می‌فرمود: «ما صنع ابوالحسن الا- ما کان ینبغی له، و لقد صنعوا ما الله حسیبهم و طالبهم» ابوالحسن درست عمل کرد (او به وظیفه اخلاقی خویش در مقابل رهبرش عمل نمود) اما آنان بگونه‌ای عمل کردند که مورد بازخواست الهی قرار خواهند گرفت [۳۲۶]. [صفحه ۱۷۱]

خانه فاطمه انجمن مخالفان

شورای سقیفه با ایجاد جوی اختناق‌آمیز رهبری ابوبکر را بر جهان اسلام تحمیل کرد، اما «عده‌ای از مهاجرین و انصار از بیعت با وی سرپیچی کردند و به علی تمایل نشان دادند، عباس عموی پیامبر، فضل پسر عباس، زبیر، خالد بن سعید، مقداد، سلمان فارسی، ابوذر، عمار یاسر، براء بن عازب و ابی بن کعب با ابوبکر بیعت نکردند» [۳۲۷]. خانه فاطمه انجمن مخالفین بود، آنان برای رای‌زنی در خانه فاطمه گرد می‌آمدند و تحت لوای وی به سیاست می‌پرداختند و چون «خبر انجمن مهاجرین و انصار در منزل فاطمه (ع) به ابوبکر و عمر رسید آنان عده‌ای را جمع کردند و به خانه فاطمه حمله آوردند. با علی (ع) درگیر شدند تا به داخل خانه وارد شدند. فاطمه (ع) بیرون آمد و فریاد برآورد: «والله لتخرجن او لاکشفن شعری و لاعجن الی الله»: از خانه بیرون می‌روید یا سرم را در مقابل خداوند برهنه می‌کنم و شما را نفرین خواهم کرد. سپس جمعیت متفرق شد و رفتند.» [۳۲۸]. [صفحه ۱۷۲]

تهدید به نفرین

دار و دسته حکومتیان به رهبری عمر لحظه‌ای دست از مزاحمت بر نمی‌داشتند برای بیعت گرفتن از علی (ع) هر روز فشار را بیشتر می‌کردند، خانه فاطمه را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند و برای دستگیری علی (ع) نقشه‌ای تازه می‌کشیدند. کلیه هواداران علی را تحت فشار اختناق‌آمیز پراکنده کردند، اما تنها کسی که تا آخرین لحظات از علی دفاع کرد، فاطمه بود. فاطمه از هر فرصتی برای خلع سلاح خصم استفاده می‌کرد، گاهی مردم را به یاد واقعه غدیر می‌انداخت و می‌فرمود: «انسیتم قول رسول الله (ص) یوم غدیر خم، من کنت مولاه فعلی مولاه و قوله (ص) انت منی بمنزله هارون من موسی علیهماالسلام» [۳۲۹] آیا قول رسول خدا در روز غدیر را فراموش کرده‌اید که فرمود: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست؟ یا گفتار او را که فرمود: ای علی نسبت تو به من

مانند نسبت هارون به موسی است؟ در روزی که علی را بزور به مسجد می‌بردند «فاطمه از خانه بیرون آمد تا به نزدیکی قبر رسول خدا رسید فریاد برآورد که: خلوا عن ابن عمی فوالدی بعث محمداً بالحق نبیا لئن لم تخلو عنه لانشرن شعری و لاضعن غمیص رسول الله علی راسی و لا صرخن الی الله [صفحه ۱۷۳] تبارک و تعالی فما ناچه صالح باکرم علی الله منی...» [۳۳۰]: راه را برای پسر عمویم علی باز کنید، به خدایی که محمد را بعنوان پیامبر برانگیخت اگر چنین نکنید نزد خداوند موهام را پریشان خواهم کرد و پیراهن رسول خدا بر سر خواهم نهاد و نزد خداوند بزرگ ناله سر خواهم داد. ناچه صالح از من عزیزتر نبود.

آتش در حریم!

سرسختی علی (ع) و تبلیغات فاطمه (ع) دشمن را به وحشت انداخت، آنان با دست پاچگی، عملی را مرتکب شدند، که جز سند محکومیت در دادگاه تاریخ پیامد دیگری را بدنبال نداشت. ابن قتیبه دینوری از مورخین بزرگ اهل سنت گزارش می‌کند که: عمر نزد ابابکر آمد و گفت: آیا این مخالف بیعت، علی را دستگیر نمی‌کنی؟ ابوبکر به غلامش قنفذ فرمان داد که نزد علی برو و وی را پیش من فراخوان. قنفذ نزد علی رفت. علی فرمود: برای چه آمده‌ای. قنفذ: جانشین رسول خدا تو را فراخوانده است. علی: (جانشین رسول خدا؟! چه زود بر رسول خدا دروغ بافتید؟ قنفذ پیام علی را رساند و ابوبکر سخت گریست. [صفحه ۱۷۴] عمر دوباره گفت: این متخلف را به خود وامگذار. ابوبکر: قنفذ! دوباره نزد علی برو و بگو جانشین رسول خدا تو را برای بیعت دعوت می‌کند. قنفذ، مأموریت را انجام داد. علی با صدای بلند فرمود: سبحان الله ابوبکر مدعی چیزی است که از او نیست. قنفذ پیام علی را به ابوبکر رساند، و وی سخت گریست. عمر پیاخاست، گروهی [۳۳۱] نیز بدنبال وی راه افتادند تا به خانه فاطمه رسیدند، درب را کوبیدند، فاطمه چون صدای آنها را شنید، با صدای بلند فریاد کشید: «یا ابا یا رسول الله ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه» ای پدر! ای رسول خدا! بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابی قحافه چه مشکلاتی بر ما تحمیل شد. چون جماعت ناله و گریه فاطمه را شنیدند تحت تأثیر قرار گرفتند و گریه کنان باز گشتند، چه نزدیک بود قلبهای آنان باز ایستد و جگرشان پاره پاره شود. تنها گروه اندکی با عمر ماندند... [۳۳۲]. ابن قتیبه در گزارشی دیگر می‌گوید: «(چون عمر به درب خانه فاطمه آمد) ساکنین خانه را خواست اما آنان از بیرون آمدن سرباز [صفحه ۱۷۵] زدند، عمر هیزم طلبید و گفت: «والدی نفس عمر بیده لتخرجن او لا حرقنها علی من فیها: به خدایی که جان عمر در دست اوست یا از خانه بیرون می‌آید یا خانه را با ساکنینش به آتش می‌کشم. به او گفته شد در این خانه فاطمه است. گفت: هر که می‌خواهد باشد!...» [۳۳۳]. فاطمه فریاد زد: «یا بن الخطاب؟ اجئت لتحرق دارنا؟» [۳۳۴] اتحرق علیا و ولدی؟» [۳۳۵] آیا آمده‌ای تا خانه ما را آتش بزنی؟ آیا علی و بچه‌هایم را می‌خواهی به آتش بکشی؟

اشکال ابن ابی الحدید

آیا واقعا عمر این قدر جسور شده بود که خانه فاطمه را به آتش بکشد؟ آیا واقعیت دارد که عمر آنچنان سرمست باده قدرت شده بود که موجب جسارت به پاره تن محمد (ص) شده است؟ ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه منکر این ادعا است. می‌گوید: «داستان آتش زدن خانه فاطمه و کارهای زشتی که به عمر نسبت می‌دهند... امری بعید است و تنها شیعه این مطالب را نقل می‌کند» [۳۳۶]. و در جای دیگر می‌گوید: «این اعمال زشتی که شیعه مدعی آن [صفحه ۱۷۶] است مانند فرستادن قنفذ به درب خانه فاطمه، و زدن فاطمه و متورم شدن بازوی وی و باقی ماندن آن تا مرگ فاطمه و اینکه عمر وی را بین در و دیوار قرار داد و فاطمه فریاد سر داد ای پدرم ای رسول خدا و اینکه این اعمال او موجب سقط جنین شد... همه‌اش نزد اهل سنت مطالب بی‌پایه است و هیچکس آن را قبول ندارد. و محدثان اهل سنت نه هرگز چنین روایاتی نقل کرده‌اند و نه خبر دارند بلکه اینها از متفردات شیعه است.» [۳۳۷]. من هم مانند ابن ابی الحدید آرزو می‌کردم ای کاش این واقعه دروغ بود. ای کاش هرگز کسی به پاره تن پیامبر

جسارت نمی‌کرد. ای کاش حریم پیامبر شکسته نمی‌شد، ای کاش همه اینها بافته‌های دشمنان اسلام بود و واقعیت نداشت، جسارت به سرور زنان جهان نه تنها برای شیعه افتخاری نیست بلکه موجب سرافکندی انسانیت است. قتل جنین دختر پیامبر (ص) به دست یاران پیامبر نه تنها باعث خوشحالی شیعه نیست بلکه شیعه هم باید تلاش کند چنین واقعه‌ای را از دید دشمنان اسلام مخفی دارد، تا مبدا دستاویزی علیه اصل اسلام گردد. لذا نگارنده نیز در صدد اثبات جرم نیست، بلکه چون شیعه به افترا متهم شده است می‌خواهم در حد دفاع، رفع اتهام نمایم. اصول و اتهامات مرحوم ابن ابی‌الحدید بدین شرح است: [صفحه ۱۷۷] حدیث آتش زدن خانه فاطمه، ضرب و جرح فاطمه توسط قنفذ، و سقط محسن ادعایی است که شیعه دلیل ندارد، و... کسی از محدثان اهل سنت این فجایع را نقل نکرده است.

دفاعیه شیعه

از اینکه محدثان و مورخان اهل سنت چنین رفتاری را نقل نکرده باشند جای شگفتی نیست؟ زیرا محدثان اهل سنت صدها فضیلت را برای فاطمه نقل کرده‌اند، که هر کدام از آنها کافی است برای اینکه ثابت کند فاطمه ملاک حق است؛ در این صورت آزار دهندگان فاطمه، محاربان با فاطمه، و عصبانی کنندگان وی، در ردیف دشمنان حق قرار خواهند گرفت. اما آنگونه که ابن ابی‌الحدید پنداشته است که شیعه در نقل این ادعا تک‌روی نموده است، صحیح بنظر نمی‌رسد، زیرا مورخان و محدثان اهل سنت گرچه همه‌ی ماجرا را تشریح نکرده‌اند. اما حوادثی را نقل کرده‌اند که قرینه و مؤید ادعای شیعه است و شیعه را از موضع اتهام خارج می‌نماید. ۱- حمله به خانه فاطمه مورد اتفاق مورخان و محدثان اهل سنت است. خود ابن ابی‌الحدید ماجرا را چنین نقل می‌کند «عمر با جماعتی از انصار و دیگران به خانه فاطمه آمدند، دستور داد شمشیر زبیر را بگیرند، گرفتند و بر سنگ کوبیدند تا شکسته شد و «ساقهم کلهم بین یدیه الی ابی‌بکر و حملهم علی بیعتهم» همه آنها را به سوی [صفحه ۱۷۸] ابوبکر سوق دادند و بیعت را بر آنان تحمیل کرد. بجز علی (ع) که در خانه فاطمه متحصن شده بود... [۳۳۸] در جاهای دیگر ابن ابی‌الحدید واقعه را با الفاظ دیگری بیان می‌کند. [۳۳۹]. ۲- بعضی از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که وقتی عمر با جماعتی به درب خانه فاطمه آمد و فریاد زد که از خانه خارج شوید، آنها از خروج ابا کردند «فدعا بالحطب...» عمر هیزم خواست [۳۴۰]. بنابراین غیر از شیعه تا هیزم خواستن عمر را نقل کرده‌اند. ۳- محدثان و مورخان اهل سنت سوگند خوردن عمر بر آتش زدن خانه فاطمه را نیز نقل کرده‌اند. [۳۴۱] همان مرحوم ابن ابی‌الحدید در چند جای دیگر نقل کرده است که عمر درب خانه فاطمه فریاد زد «والذی نفسی بیده لتخرجن الی البیعه او لاحرقن البیت علیکم» [۳۴۲] قسم به خدایی که جانم در دست اوست یا برای بیعت خارج می‌شوید یا خانه را بر رویتان به آتش می‌کشم» و مرحوم طبری از مورخان اهل سنت نقل می‌کند که عمر گفت: «والله لاحرقن علیکم او لتخرجن الی البیعه...» [۳۴۳]. بخدا قسم یا خانه را بر شما آتش می‌زنم یا برای بیعت بیرون می‌آیید. [صفحه ۱۷۹] ۴- بعضی از مورخان اهل سنت نقل کرده‌اند، بعد از اینکه عمر سوگند یاد کرد که خانه را به آتش می‌کشم، بدو گفتند: «یا اباحفص ان فیها فاطمه، فقال و ان» [۳۴۴] ای اباحفص در این خانه فاطمه است، گفت: و گرچه فاطمه باشد. اما بزرگان شیعه با اینکه در اقلیت محض بوده‌اند، و جرأت اظهار عقیده خصوصا در مسائل مربوط به امامت و خلافت را نداشته‌اند در این زمینه روایتی را برای ما نقل کرده‌اند. مرحوم طبرسی در احتجاج از کتاب سلیم بن قیس نقل می‌کند که به خانه فاطمه حمله آوردند علی را دستگیر کردند. فاطمه بین مردم و علی قرار گرفت قنفذ وی را با تازیانه زد که آثار آن تا پایان عمر زهرا باقی بود. زهرا به درب خانه چسبید قنفذ استخوان سینه زهرا را شکست، جنینش سقط شد و از آن پس زمین گیر شد تا به شهادت رسید [۳۴۵]. همچنین وی از قول امام جعفر صادق (ع) نقل می‌کند: بعد از اینکه خانه‌نشینان تسلیم عمر نشدند عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جانم در دست اوست یا خارج می‌شوید یا خانه را به آتش می‌کشم، مردم گفتند: در این خانه فاطمه، دختر رسول خداست، حسن و حسین دو یادگار پیامبر است، عمر وقتی

عکس‌العمل مردم را دید گفتم: می‌خواهم آنها را بترسانم!... [۳۴۶]. [صفحه ۱۸۰] در روایتی دیگر نقل شده است که امام حسن (ع) در مجلسی در حضور معاویه به مغیره بن شعبه خطاب کرد و فرمود: این تو بودی که فاطمه دختر پیامبر را کتک زد و او را خونین نمودی که موجب سقط جنین او شد. [۳۴۷]. در روایتی نیز مرحوم صدوق در خصال از قول امام صادق (ع) نقل کرده است که مؤید این است که عمر قصد آتش زدن خانه فاطمه را داشته است: و هموا باحراق بیتها [۳۴۸] آنان برای آتش زدن خانه فاطمه اهتمام ورزیدند. آنچه مسلم است و بین شیعه و سنی اجماع است، اینست که عمر دستور هیزم آوردن و تهدید به آتش زدن را داشته است و این خود گناهی بزرگ و عملی زشت است. آن هم در مورد یادگار پیامبر خدا، پاره تن او و سرور زنان عالم. شخصیت هر چه بزرگتر، توهین نیز عظیم‌تر خواهد بود. اما در مورد سقط محسن فاطمه، در بین کتب حدیث و تاریخ اهل سنت اعترافی را نیافتیم اما در روایات شیعه آمده است که کتک زدن قنفذ موجب سقط جنین وی شد. [۳۴۹] اما در روایات اهل سنت فقط به [صفحه ۱۸۱] این مطلب اذعان نموده‌اند که فاطمه (ع) فرزندی به نام محسن داشت که در کودکی فوت نمود [۳۵۰] اما در مورد چگونگی فوت او و علت آن و تاریخ تولد وی اشاره‌ای نکرده‌اند. لازم به تذکر مجدد است که نگارنده در صدد اثبات حوادث نیست، چون شیعه متهم به افترا شده است، خواستم بگویم ادعای شیعه بی‌دلیل نیست.

از فدک محروم می‌شود

فدک قریه‌ای بود که تا مدینه دو روز فاصله داشت [۳۵۱] در اواخر سال هفتم هجری خیر با نبردی سخت بدست مسلمانان افتاد، یهودیان فدک جنگ را جز شکست حتمی نه انگاشتند لذا با پیامبر (ص) یک پیمان دفاعی بستند تا پیامبر امنیت آنها را تأمین کند و در مقابل نیمی از مزارع فدک را در اختیار رسول خدا بگذارند [۳۵۲]. چون فدک بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار گرفت «فیء» محمد (ص) گردید فیء به حکم قرآن مخصوص پیامبر (ص) بود. [۳۵۳]. پس از مدتی فرشته وحی بر پیامبر نازل شد که «و آت ذالقریبه حقه و المساکین و ابن السبیل»: ای محمد حق نزدیکان و در ماندگان [صفحه ۱۸۲] و راه ماندگان را بده. رسول خدا فاطمه را خواست و فدک را به او بخشید. [۳۵۴] فدک وسیله‌ای شد تا فاطمه مشکلات فقرا، خصوصاً بنی‌هاشم را حل نماید. بعد از وفات پیامبر (ص) حکومت برای تضعیف اهل بیت، فدک را ضبط کرد. فاطمه برای بازگرداندن فدک دست به اقداماتی زد. خلیفه از او مدرک مالکیت خواست. فاطمه (ع) علی را به عنوان شاهد نزد ابوبکر آورد و علی شهادت داد، سپس ام‌ایمن را برای شهادت به محکمه ابوبکر معرفی کرد. ام‌ایمن، ابتدا به ابوبکر و عمر خطاب کرد: آیا شما شهادت می‌دهید که من از بهشتیان هستم، گفتند: آری. گفت: پس من شهادت می‌دهم که رسول خدا (ص) فدک را به فاطمه بخشید. ابوبکر (به فاطمه (ع)) گفت: برو مرد دیگری یا زن دیگری برای شهادت معرفی کن تا حکم به نفع تو ختم شود. [۳۵۵]. چون دختر پیامبر با ادعای مالکیت ره به جایی نبرد از در دعوی ارث وارد شد و ارث پدر را طلبید. ابوبکر از پیامبر (ص) نقل کرد که «ما پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم.» [۳۵۶] و بدین گونه فدک غصب گردید و دست اهل بیت را از یک پشتوانه مالی کوتاه کردند تا نتوانند در مقابل حکومت ایستادگی کنند! [صفحه ۱۸۳]

بحثی در فدک

فدک از همان سال ۱۱ هجری مورد اختلاف اهل بیت و خلفا بوده است از آن پس دامنه این اختلاف به هواداران هر کدام از پیشوایان و خلفا سرایت کرد، علما شیعه و سنت در این باره بحثها نموده‌اند، و فدک از بحث تاریخی به صحنه کلام کشیده شده است. بزرگان تشیع در این رابطه کتابها نوشته‌اند. هیچ سخنی در این موضوع تازگی ندارد هر چه گفته شود تکرار مکررات است. بحثهای استدلالی عمیق که سید مرتضی نموده است [۳۵۷] و علامه امینی «ره» کامل نموده است [۳۵۸] ما را از هر تحقیقی بی‌نیاز

می‌کند، لکن برای اینکه خوانندگان این کتاب نیز از این بحث ریشه‌دار بهره‌ای بگیرند، لایحه‌ای حقوقی فهرست‌وار از نظر می‌گذرانم تا وجدان خواننده را به قضاوت بنشانم. ۱- مطابق اسناد و مدارکی که سنی و شیعه بر آن اجماع دارند فدک «فیء» یا «خالصه» پیامبر (ص) گردید، به سیره ابن‌هشام ج ۲ ص ۳۶۸ و الکامل فی التاریخ ابن‌اثیر ج ۲ ص ۲۲۱ و تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰ که از کتابهای معتبر تاریخی اهل سنت است همچنین به تفسیر طبری ج ۲۸ ص ۲۴ و تفسیر کبیر فخر رازی ج ۲ ص ۱۹۳ مراجعه شود. [صفحه ۱۸۴] ۲- «فیء» یعنی املاکی که بدون جنگ به دست مسلمانان می‌افتد، به نص صریح قرآن و اجماع فقهای شیعه و سنی مخصوص پیامبر (ص) می‌باشد: «و ما افاء الله علی رسوله من قبله فاما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب و لکن الله یسلط رسوله علی من یشاء والله علی کل شیء قدیر». [۳۵۹] آنچه را خداوند از اموال دشمنان اسلام خالصه رسولش گردانید به آن سبب است که شما نه اسبی بر آن تاختید و نه اشتری بر آن رانیدید، اما خداوند پیامبرانش را بر هر کسی که بخواهد پیروز می‌گرداند و خداوند بر هر خیری تواناست. ۳- اختیار پیامبر (ص) بر «فیء» غیر از ولایت عامه پیامبر (ص) بر اموال مردم است بلکه خداوند این اموال را در اختیار خصوصی پیامبر (ص) قرار داده است و راههای مصرف آن را نیز مشخص نموده است: «ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل کی لا- یكون دولة بین الاغنیاء منکم». [۳۶۰] آنچه را خداوند از اموال کافران شهرها «فی» رسول گردانید مال خداوند و رسول و ذوی القربی و یتیمان و درماندگان و راه ماندگان است برای اینکه ثروت بین اغنیاء چرخش نکند. ۴- علمای اهل سنت قبول دارند که پیامبر «قریبی» را معرفی نمود که منظور فاطمه، علی، حسن و حسین هستند. رجوع کنید به الغدیر ج ۲ ص ۳۰۵ تا ۳۱۱ که از دهها طریق اهل سنت ثابت می‌کند که [صفحه ۱۸۵] قربی، فاطمه و علی، حسن و حسین هستند. و مراجعه شود به همین کتاب ص ۱۱۸ حال سؤال می‌کنیم یکی از سهام «فیء» مطابق نص صریح قرآن به ذی القربی تعلق می‌گیرد، چگونه پیامبر (ص) به دستور قرآن سهم ذی القربی را پرداخت نمود؟ کجا؟ کی؟ و چه را؟... ۵- سیوطی از مفسرین اهل سنت در ذیل آیه «و آت ذی القربی حقه» [۳۶۱] می‌گوید: چون این آیه نازل شد. «دعا رسول الله فاطمه فاعطاها فدک» پیامبر فاطمه را خواست و فدک رابه وی بخشید. سیوطی می‌گوید: این روایت را بزاز و ابویعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از قول ابی سعید خدری اخراج [۳۶۲] نموده‌اند همچنین ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است که: «لما نزلت و «آت ذالقربی حقه» اقطع رسول الله (ص) فاطمه فدکا». [۳۶۳] همچنین رجوع کنید به ینابیع الموده علامه قندوزی ج ۱ ص ۱۱۹ و میزان الاعتدال [۳۶۴]. ۶- چرا وقتی فاطمه (ع) ادعای مالکیت کرد، ابوبکر از وی شاهد خواست؟ آیا شهادت خداوند در آیه «انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» [۳۶۵] که پاکی و عصمت فاطمه را [صفحه ۱۸۶] ثابت می‌کند کافی در راستگویی فاطمه نبود؟ ۷- آیا شهادت علی (ع) که پاکی او طبق آیه تطهیر به تصدیق خداوند رسیده است، و پیامبر (ص) بارها به راستگویی و عدالت وی گواهی داده است کافی نبود؟ ۸- آیا شهادت ام‌ایمن همسر بزرگوار پیامبر (ص) که به شهادت ابوبکر و عمر اهل بهشت بود، کفایت نمی‌کرد؟ ۹- ممکن است گفته شود عدد، (دو نفر) و جنس، (دو مرد یا یک مرد و دو زن) در محکمه شرط است. می‌گوییم چگونه به اجماع شیعه و سنی پیامبر (ص) شهادت خزیمه بن ثابت انصاری را بجای دو شهادت قرار داد؟ آیا فاطمه و علی به اندازه خزیمه قابل اعتماد نبودند. و آیا این عمل پیامبر (ص) ثابت نمی‌کند که عدد شرط نیست بلکه عدد را برای یقین و علم قرار داده‌اند و آیا به همین جهت نبود که پیامبر فرمودند: «من شهد له خزیمه او علیه فحسبه شهادته له و علیه» هر کس خزیمه به نفع او یا به ضرر او شهادت دهد دهان یک شهادت کافی است. [۳۶۶]. ۱۰- ابوبکر و عمر در اینجا قاضی نبودند بلکه از طرف حکومت مدعی مالکیت حکومت بودند، بنابراین حق نداشتند خود ادعا کنند و خود حکم صادر کنند و خود حکم را اجرا کنند در ادعاهای حقوقی [صفحه ۱۸۷] قاضی بی طرف حق اظهار نظر دارد. ۱۱- همانطوریکه قبلا گفتیم «فیء» مخصوص رسول خدا است و یکی از سهام آن متعلق به شخص رسول خدا است، اگر گفته شود این از باب مالکیت خصوصی نیست بلکه حق ولایت است می‌گوییم: اولاً حق ولایت پیامبر به نص قرآن عام است و به همه اموال مسلمین تعلق می‌گیرد «النبی اولی بالمؤمنین من

انفسکم» [۳۶۷] ثانیاً خداوند سهامداران «فیء» را مشخص کرده است. خدا، رسول، ذی‌القربی، مساکین و ابن‌سبیل. یعنی سهم رسول را در عرض سهام دیگر قرار داده است و سهم سه‌گانه ذی‌القربی، مساکین و ابن‌سبیل سهام خاص است، اما سهم خدا سهم عام است که پیامبر می‌تواند هر شکل که حکومت اسلامی تشخیص دهد از قبیل خرید تجهیزات، ساختن پل و... را با آن تأمین کند. پس سهم نبی سهم خاص و مختص به خود وی می‌باشد. تا مشکلات شخصی و خانوادگی را حل نماید، و الا خداوند باید امر می‌کرد که پیامبر (ص) احتیاجات رهبری را از سهم «الله» پرداخت نماید، لکن همینکه چنین نفرمود و برای پیامبر (ص) سهمی خاص قرار داد می‌فهمیم که یک سهم اختصاصی شخص پیامبر (ص) می‌باشد. اینجا سؤال ما اینست که حق این بود اگر ادعای مالکیت دختر پیامبر را قبول نکردند، لاقلاً ارث پدرش را از سهم اختصاصی به وی [صفحه ۱۸۸] پرداخت می‌نمودند. ۱۲- ابوبکر به استناد روایتی از پیامبر (ص) «لا نورث ما ترکنا صدقه» [۳۶۸] مانع انتقال فدک به فاطمه (ع) شد. حال می‌پرسیم، اگر بنا بود، پیامبر چیزی را به ارث نگذارد، آیا سزاوار نبود این مطلب را به وارث خود می‌گفت، تا وارث پس از رحلتش مدعی ارث نگردد؟ ثانیاً چطور این روایت را فقط ابوبکر می‌دانست؟ چطور ابوبکر شاهد دیگری بر این ادعا نیاورد؟ چطور علی که به اتفاق شیعه و سنی «انا مدینه العلم و علی بابها» است از این حکم الهی بی‌اطلاع بود ولی ابوبکر آگاه؟ ۱۳- آیا این روایت با نص صریح قرآن که می‌فرماید: انبیاء هم ارث می‌گذارند مخالفت ندارد؟ «و ورث سلیمان داود» [۳۶۹] سلیمان از داود ارث برد، و زکریا از خداوند می‌خواهد که فرزندی به او بدهد تا وارث او گردد: «فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من ال یعقوب» [۳۷۰] آیا پیامبر (ص) از احکام انبیاء مستثنی است؟ این استثنا احتیاج به دلیل قطعی دارد، و خبر واحد ظنی است نمی‌تواند نص قرآن را تخصیص بزند، آیا ارث یک اصل مسلم اسلام نیست؟ چطور ممکن است پیامبر (ص) از این عموم، تخصیص خورده باشد اما جز ابوبکر هیچ‌کس دیگری مطلع نباشد؟ احکام استثنایی پیامبر (ص) [صفحه ۱۸۹] مثل تعدد زوجات، در همه جا صریح، روشن و حتی بین عامه مردم مشهور بوده است اما چگونه این حکم اختصاصی را فقط ابوبکر می‌دانسته؟ ۱۴- ممکن است گفته شود منظور از آیات ارث سلیمان و زکریا، رسالت الهی باشد. می‌گوییم این خلاف نص صریح قرآن است، رسالت الهی موروثی نیست، بلکه یک جعل و نصب الهی است: «الله اعلم حیث یجعل رسالته» خداوند آگاهتر است به اینکه رسالتش را کجا قرار دهد. ابراهیم علیه‌السلام چون از طرف خداوند به مقام امامت نائل آمد از خداوند خواست این زعامت الهی را در فرزندانش نیز تسری دهد، خداوند پاسخ داد که عهد و رسالت من به ظالمین نمی‌رسد. «و اذابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین» [۳۷۱]. ثانیاً ابراهیم (ع) از پیشگاه خداوند خواست که ذریه‌اش را به امامت مفتخر نماید [۳۷۲] و حقی بعنوان ارث رسالت برای فرزندانش قائل نبود. اگر اصرار ورزید که منظور از آیات ارث انبیاء، ارث رسالت است، ادعای بزرگتری می‌نماییم که چرا این ارث مسلم به یغما رفت؟ ۱۵- آیا همینکه عمر بن عبدالعزیز این خلیفه مروانی-اموی [صفحه ۱۹۰] فدک را به فرزندان فاطمه برگرداند و اعلام کرد «قد وردتها الی ما کانت علیه» فدک را به جای خودش برگرداندم [۳۷۳] شاهدی بر این ادعا نیست که خلیفه اول، تصرف غیر قانونی نموده است؟ ۱۶- چرا ابوالعباس سفاح و مأمون عباسی فدک را به فرزندان فاطمه بازگرداندند. آیا مؤید این مطلب نیست، که عمل خلیفه اول یک اصل مسلم و قطعی و صحیح نبوده است! ۱۷- شکی نیست که خلیفه نه در صداقت دختر پیامبر (ص) شک داشت نه نسبت به شهود وی، بلکه خلیفه و مشاورش از محکومیت فاطمه یک مقصود داشتند و آن همان چیزی است که استاد سنی صاحب کرسی مدرسه بغداد علی بن فارقی در جواب شاگردش ابن ابی‌الحدید معتزلی گفته است، ابن ابی‌الحدید می‌گوید: از استادم پرسیدم، آیا فاطمه در ادعایش صادق بود. گفت: بلی گفتم: پس چرا ابوبکر فدک را به فاطمه مسترد نکرد؟ وی خنده‌ای کرد و با همه سنگینی و وقارش سخنی طنزآلود گفت: اگر امروز فدک را می‌بخشید فردا می‌آمد و ادعای خلافت برای شوهرش می‌کرد!! و او را از مقامش برکنار می‌کرد... [۳۷۴]. ۱۸- آیا علت دیگر مصادره غیر قانونی فدک، محاصره اقتصادی اهل بیت برای جلوگیری از مبارزه آنان نبوده؟ همانطوریکه علی (ع) به آن اشاره می‌کند: «بلی

کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلمته السماء [صفحه ۱۹۱] فشحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین... [۳۷۵] آری ما را از تمامی آنچه در زیر این آسمان کبود است، تنها فدکی بود، که گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی گذشت نشان دادند- و در هر حال خدا داور خوبی است. مرا با فدک و جز فدک چه کار! در حالی که جایگاه نفس به فردا، خانه گوری باشد که در سیاهی آن آثارش گسسته گردد و اخبارش به فراموشی سپرده شود و نیز گودالی که اگر گشایشی بیش یابد و حفر کننده‌اش را دست و دلی باز باشد، سرانجام سنگ و گل به تنگیش کشاند و انبوهی خاک روزنه‌هایش را بیاکند. [۳۷۶] . ۱۹- همانگونه که علی (ع) فرمودند، فدک هیچ ارزش برای اهل بیت نداشت. اگر اهل بیت گهگاهی روی آن اصرار می‌ورزیدند، مبارزه‌ای سمبلیک برای اصل حکومت بوده هنگامیکه مهدی عباسی اعلام کرد هر کس حقی دارد بگیرد، امام موسی بن جعفر (ع) هم فدک را طلب نمود، مهدی گفت: حد آن را مشخص کن. فرمود: یک حد آن کوه احد حد دیگرش عریش مصر و حد دیگرش سیف بحر و حد دیگرش دومه الجندل است. مهدی عباسی گفت: همه اینها حد فدک است! فرمود: بلی همه‌اش حد فدک است. مهدی گفت: این خیلی زیاد است، به آن نگاه کن! [۳۷۷] . [صفحه ۱۹۲] ۲۰- اما چرا علی (ع) در زمان خلافت خویش فدک را مسترد ننمود؟ ائمه (ع) علل مختلفی را برای آن شمرده‌اند. امام صادق (ع) می‌فرمایند: ما به پیامبر (ص) اقتدا می‌کنیم. بعد از فتح مکه به رسول خدا گفتند: چرا خانه‌ات را باز نمی‌ستانی حضرت فرمود: عقیل چیزی برای ما نگذاشته (عقیل خانه پیامبر را فروخته بود) ما اهل بیت چیزی را که غاصبانه از ما گرفته باشند باز نمی‌ستانیم. [۳۷۸] . شنیدنی‌ترین پاسخ، جواب امام رضا (ع) است: فضال از امام (ع) پرسید: چرا امیرمؤمنان فدک را مسترد ننمود؟ فرمود: ما اهل بیت حقوق مؤمنان را از ستمکاران باز می‌ستانیم اما حقوق خودمان را نه! [۳۷۹]

خروش

آنان خلافت را در مسیری غیر مشروع هدایت نمودند، اما رهبری و مرجعیت دینی چیزی نبود که بتوانند سلب کنند، لکن تا آنجا که ممکن بود تضعیف نمودند، به خانه فاطمه به عنوان پایگاه مخالفین حزب حاکم حمله بردند، همسنگران مخالف را با زور یا تزویر متفرق کردند، علی را تحقیر کردند، اهل بیت را از صحنه خارج کردند، و در [صفحه ۱۹۳] آخر فدک را با استنادی غیر مستدل مصادره کردند. بعد از غضب حکومت از اهل بیت، بدعت دیگری نهادند تا آنان را از ارث هم محروم نمایند. فاطمه سکوت را روا نداشت هر چند امیدی به پیروزی نداشت اما می‌بایست رسالت خویش را به انجام رساند. سید مرتضی «رض» از مرزبانی به دو طریق از عایشه و عبیدالله بن محمد، معروف به ابن عاتشه گزارش می‌کند که: «فاطمه روسری را پوشید و سرانداز را بر خود پیچید و با گروهی از هوادارانش در حالیکه زنان خویشاوندش او را در میان گرفته بودند، حرکت کرد. فاطمه چون پیامبر گام برمی‌داشت تا بر ابوبکر و گروهی از انصار و مهاجرین و دیگران وارد شد. پرده‌ای برای او آویزان کردند. آنگاه فاطمه ناله‌ای جانسوز فریاد کرد، مجلسیان زار گریستند، مجلس به لرزه آمد. کمی آرام گرفت، مجلس از فریادها ساکت شده و ناله‌ها فروخوابید، فاطمه سخن خویش را با سپاس از خداوند و ستایش رسولش آغاز کرد. سپس فرمود: «از میان شما پیامبری برایتان آمد. آنچه موجب رنج شما می‌شد برایش گران بود و نسبت به هدایت شما سخت تلاش گر بود. با مؤمنان بسیار مهربان و رحیم بود. اگر نسبش را بازشناسید خواهید دانست که او پدر من و برادر پسر عموی من است نه برادر مردان شما. پیام خداوند را به خلافت رساند در حالیکه فریادگر انداز بود و روی گردان از فرهنگ مشرکان، و به خاک زننده پشت آنان. او مردم را با حکمت و اندرزهای نیک به راه خدا دعوت می‌کرد، در حالی که نفس مشرکان را بریده بود. بتها را فرو [صفحه ۱۹۴] می‌ریخت و مغزها را می‌شکافت. جمع دشمنان متفرق شد و فرار را بر قرار انتخاب کردند. تا اینکه سپیده صبح سیاهی شب را شکافت، حق رخ تافت. رهبر دین زبان از کام گشود و شیطان زبان آتشینش را در نیام فروبرد. و کلمه توحید به نهایت علو رسید. شما در پرتگاهی از آتش ایستاده بودید

و لقمه گرسنگان و شربت شیر برای نوشندگان و آتشی برای کسی که در تاریکی به شتابان دنبال آتش می‌گردد، و له شدگان زیر گام قدرتمندان بودید. شما از گودالهای گندیده آب می‌نوشیدید و از پوست حیوانات غذا می‌خوردید. ذلیل و خوار بودید، وحشیان اطرافتان شما را می‌بلعیدند. تا اینکه خداوند بعد از شدائد کوچک و بزرگ به وسیله پیامبرش که درود خداوند بر او باد شما را نجات داد، بعد از اینکه با شجاعان و گرگان عرب و با متعصبان منافق در آویخت. «هرگاه آتش جنگ را می‌افروختند خداوند آن را خاموش می‌کرد» [۳۸۰] و هرگاه شاخ شیطان آشکار می‌شد و دهان مشرکان باز می‌شد، برادرش علی را در کام آنان می‌انداخت، و علی بی‌امان می‌جنگید تا اینکه بناگوش آنان را زیر گامهای خود می‌گرفت و آتش تجاوز آنان را خاموش می‌کرد. او همیشه خسته تلاش در راه خدا بود در حالی که شما در آسایش و راحتی متنعم و در سایه امنیت در آرامش بودید. تا خداوند خانه ابدی پیامبران را برای رسولش برگزید، کینه‌های [صفحه ۱۹۵] منافقانه چهره گشود. جامه دین کهنه گردید. گمراهان ساکت به سخن آمدند، دروغزنان منزوی سر بر آوردند، نعره مستانه حق ستیزان در گلوها پیچیدن گرفت و میدان زندگی شما را جولانگاه خویش قرار داد، شیطان در حالیکه شما را فریاد می‌کرد سرش را از کمینگاه بیرون آورد، شما را به سوی خود خواند و شما را پاسخگوی دعوتش و آماده گمراهی یافت. آنگاه شما را به قیام فراخواند، سبکبارتان یافت، شما را به هیجان آورد، خشمگینتان دید و شما هم علامت را بر شتر دیگران نهادید و از غیر از آبشخور خود سیراب شدید. این در حالی بود که داغ پیامبر نزدیک بود و زخم دل ما وسیع، و جراحت داغ تازه و هنوز رو به بهبودی نگذاشته بود. همه این اعمال به بهانه‌ی این بود که در فتنه نیفتید لکن بدانید که در گرداب فتنه سقوط کردند و جهنم بر کافریں فراگیر خواهد بود. چه بعید است از شما در فتنه نیفتادن! به کجا می‌روید؟ چرا دروغ می‌گویید؟ در حالیکه کتاب خدا در روی شماست، دستورات بازدارنده‌اش آشکار، شواهدش روشن و فرامینش پیدا است. آیا می‌خواهید از قرآن روی برتایید؟ آیا می‌خواهید غیر از قرآن را حاکم قرار دهید؟ «بد انتخابی است برای ستمکاران بدل گزیدن» (و هر کس غیر از اسلام دینی برگزیند از او پذیرفته نیست و در قیامت از زیانباران خواهد بود) [صفحه ۱۹۶] شما آنقدر درنگ نکردید تا [۳۸۱] شتر سرکش خلافت رام گردد. جرعه جرعه نوشیدن شیر خلافت را بنام خوردن کف آن پنهان می‌کنید [۳۸۲] (بنام اصلاح‌طلبی قصد قدرت‌خواهی دارید) شما را تحمل می‌کنم مانند کاردی که گوشتی را دریده باشد. آیا شما گمان می‌برید که من از پدرم ارثی نمی‌برم؟ «آیا به دنبال احیای قانون جاهلیت هستید؟ چه قانونی بهتر از حاکم الهی برای مؤمنان می‌باشد» [۳۸۳] ای پسر ابی‌قحافه آیا تو از پدرت ارث می‌بری و من محروم؟ «جدا چیز خلافی را بدعت گذاشتی [۳۸۴]»، پس بگیر شتر خلافت را در حالیکه افسار و تجهیز شده است روز ملاقات تو روز حشر توست که در آن روز خداوند قاضی خوبی خواهد بود و محمد پیشوایی نیک. وعده من و تو در قیامت، که حق ستیزان زیان خواهند دید «و برای هر واقعه‌ای زمانی است و بزودی خواهید دانست». [۳۸۵]. سپس فاطمه به سوی قبر پیامبر رو کرد و گفت: بعد از تو خبرهای پیچیده‌ای پیش آمد که اگر تو بودی سختی آنقدر زیاد نبود ما تو را مانند زمین تشنه‌ای که از باران محروم شود از دست دادیم قوم تو از حرکت ماند بیا و بین و پنهان مشو! [۳۸۶] فاطمه سلام‌الله‌علیها را بعضی از محدثان تا چندین برابر آن چه را سید مرتضی نقل کرده است روایت کرده‌اند مثل آنچه را مرحوم علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه آورده است. و بعضی از محدثان فقط قسمتی از خطبه را نقل کرده‌اند مانند آنچه در وسائل الشیعه آمده است. برای زها دو خطبه دیگر نقل کرده‌اند که ظاهراً یکی از آنها پاره‌ای از همین خطبه معروف است. خطبه زها سلام‌الله‌علیها از راههای مختلف از طریق شیعه و سنی نقل شده است مرحوم سید مرتضی در شافی نقل می‌کند که عبیدالله مرزبانی از علی بن هارون و او از عبدالله بن احمد بن ابی‌ظاهر از پدرش نقل می‌کند که او (احمد بن ابی‌ظاهر مؤلف بلاغات النساء به ابی‌الحسین زیرید بن علی بن الحسین بن زید بن علی (که از اصحاب علی بن محمد هادی علیه‌السلام می‌باشد) می‌گوید، در مورد خطبه فاطمه سلام‌الله‌علیها اهل سنت معتقدند این کلام ساخته ابی‌العینا است زیرا کلامی با این همه بلاغت و زیبایی نمی‌تواند از فاطمه باشد. ابی‌الحسین فرمود: من مشایخ آل‌ابی‌طالب را دیدم که این روایت را از پدرانشان نقل می‌کردند و به

فرزندان خود تعلیم می‌کردند، و پدرم نیز از پدرش تا فاطمه (ع) همین خطبه را برای من نقل کرده است، بزرگان شیعه قبل از اینکه ابی‌العیناء متولد بشود این خطبه را روایت می‌کرده‌اند و بین خودشان تدریس می‌کردند، چگونه آنها کلامی زیبا از عایشه روایت می‌کنند و بعید نمی‌دانند ولی بلاغت فاطمه را انکار می‌کنند؟ الشافی ج ۴ ص ۷۶ در مورد خطبه حضرت زهرا به مصادر زیر مراجعه کنید ۱- کشف الغمه ج ۳ ص ۴۸۰ تا ۴۹۴-۲ احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۲۵۳ تا ۲۸۶ و ۲۸۶ تا ۲۹۲-۳ علل الشرایع ص ۲۴۸ ۴- وسائل الشیعه ج ۱ ص ۱۴-۵ الخصال ج ۱ ص ۱۷۳-۶ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۱۶ ص ۲۴۹-۷ شافی ج ۴ ص ۷۲ و اینکه متن خطبه روایت شده در آن: (لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریر علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم) فان تعزوه تجدوه ابی‌دون ابائکم، و اخا ابن عمی دون رجالکم، فبلغ الرساله صادعا بالنذاره مائلا عن سنن المشرکین ضاربا ثبجهم یدعو الی سبیل ربہ بالحکمہ والموعظه الحسنه اخذا باکظام المشرکین یهشم الاصلام و یفلق الهام، حتی انهزم الجمع و وولوا الدبر، و حتی تفری اللیل عن صبحه، و اسفر الحق عن محضه، و نطق زعیم الدین، و خرس شقاشق الشیاطین، و تمت کلمه الاخلاص و کتتم علی شفا حفره من النار نهزه الطامع و مذقه الشارب و قبسه العجلان و موطا الاقدام، تشربون الطرقت و تقناتون القد، اذله خاسثین، یتخطفکم الناس من حولکم، حتی انقذکم الله عز و جل برسوله صلی الله علیه و آله بعد اللتیا و التی و بعد ان منی بهم الرجال و ذؤبان العرب و مرده اهل النفاق کلما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله و نجم قرن للشیطان او فغرت للمشرکین فاغره کذف اخاه فی لهواتها، فلا ینکفیء حتی یطاصمأخها باخمصه و یطفیء عادیه لهبها، او قالت: و یخمد لهبها بحدہ مکدودا فی ذات الله و انتم فی رفاهیه فکھون آمنون و ادعون) الی هاهنا انتهى خبر ابی‌العیناء عن ابن‌عائشه، و زاد عروه ابن‌الزبیر عن عائشه. (حتی اذا اختار الله لنبیه دار انبیائه ظهرت حسیکه النفاق و سمل جلباب الدین و نطق کاظم الغاوین و نبغ حامل الافکین و هدر فنیق المبطلین، فخطر فی عرصاتکم و اطلع الشیطان رأسه صارخا بکم، فدعاکم فألفاکم لدعوته مستجیین، و للعهه ملاحظین، ثم استنهضکم فوجدکم خفافا، و احمشکم فألفاکم غضابا فوسمتم غیر ابلکم، و وردتم غیر شربکم، هذا و العهد قریب و الکلم قریب و الجرح لما یندمل انما زعمتم ذلك خوف الفتنه (الا- فی الفتنه سقطوا و ان جهنم لمحیطه بالكافرین) فهیهات منکم و انی بکم و انی تؤفکون و کتاب الله بین اظهرکم، زواجره بینه، و شواهد لائحه، و اوامره واضحه، ارغبه عنه تریدون، ام بغیره تحکمون (بئس للظالمین بدلا) (و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین. ثم لم تلبثوا الا ریث ان تسکن نفرتها تسرون حسوا فی ارتغاء و نصبر منکم علی مثل حز المدى و انتم الان ترعمون الا- ارث لنا (افحکم الجاهلیه تبغون و من احسن من الله حکما لقوم یؤمنون) یا ابن ابی‌قحافه ارث اباک و لا ارث ابی (لقد جئت شیئا فریا) فدونکها مخطومه مرحوله تلقاک یوم حشرک، فنعیم الحکم الله، و الزعیم محمد، و الموعد القیامه، و عند الساعه یخسر المبطلون (و لكل نبأ مستقر و سوف تعلمون) ثم انکفأت الی قبر ابيها فقالت: قد کان بعدک ابناء و هنبته لو کنت شاهدھا لم تكثر الخطب انا فقدناک فقد الارض و ابلها و اختل قومک فاشهدهم و لا تغب [صفحه ۱۹۸]

بیت‌الاحزان

مرگ پدر، انقطاع وحی، انحراف رهبری، مظلومیت همسر جسارت حاکمان، ضربات جسمانی، مصادره غاصبانہ فدک، آئنده [صفحه ۱۹۹] تلخ فرزندان و... سخت فاطمه را تکان داد، تأثر شدیدی تار و پود وجودش را درهم نوردید. خاک پدر سنگ صبور فاطمه بود او روزها به تربت پاک پدر پناه می‌برد و در آنجا سفره دل می‌گشود «خاک قبر را سرمه چشم می‌کرد و زبان به گله آغاز: ماذا علی من شم تربه احمد ان لایشم مدى الزمان غوالیا صبت علی مصائب لوانها صبت علی الایام صرن لیالیا [۳۸۷]. چه می‌شود بر کسی که تربت احمد را بوید و در درازای زمان بوی خوشی نبوید بر من مصیبت‌هایی فرو باریده که اگر بر روزگاران روشن می‌بارید شب تار می‌گشتند روزی دیگر بر بالین قبر پدر می‌آمد و غمش را در شعری دیگر ناله می‌کرد: قد کان بعدک ابناء و هنبته لو کنت شاهدھا لم تكثر الخطب انا فقدناک فقد الارض و ابلها و اختل قومک فاشهدهم و لا تغب فلیت بعدک کان الموت

صادفنا لما قضیت و حالت دونک الکتب [۳۸۸]. [صفحه ۲۰۰] بعد از تو اخبار پیچیده‌ای واقع شد که اگر تو بودی سختی آنقدر زیاد نمی‌شد ما تو را از دست دادیم مانند زمین تشنه‌ای که از باران محروم شود حرکت امت تو مختل شد به شهادت آنها برخیز و پنهان مشو ای کاش بعد از تو مرگ ما فرامی‌رسید زیرا مسائل بسیاری در غیاب تو بر ما حاکم شد و چون به خانه می‌آمد چنان سایه غم بر وجودش سنگینی می‌کرد که اشک و آه و ناله چون باران بهاران همراه با صاعقه فرومی‌ریخت، تا «اهل مدینه به تنگ آمدند و به او گفتند گریه تو آزار ماست و زهرا به مزار شهدا می‌رفت و می‌گریست تا عقده دل باز می‌کرد و بازمی‌گشت» [۳۸۹] و این چنین مزار شهدا بیت‌الاحزان فاطمه شد. و فاطمیان به یاد گریه‌های فاطمه در بقیع خانه‌ای بنا کردند که تا کعبه آمال ستم‌دیدگان تاریخ باشد و اینگونه شیعه بیتی دیگر یافت تا مطاف تاریخ غم‌انگیزش باشد.

سلام بر بیت‌الاحزان

آه ای نوای آفرینش چرا اینگونه محزونی؟ آنگاه که وجودت را در [صفحه ۲۰۱] غمخانه تاریخ لمس می‌کنم، تارهای روانم از زخم تو مرتعش می‌شود. ناله‌ای غم‌انگیز سر می‌دهم و آهسته آهسته از ستم تاریخیان به خروش می‌آیم، و به یاد صاحب خانه می‌افتم که زانوی غم در آغوش زده، نالان و غمین صحن تو را با اشک نمین کرده و با او به سخن می‌آیم که: ای کبوتر حرم چرا بال در خون دل رنگین کرده‌ای؟ کدامین کرکس بی‌رحم، پرت را شکسته؟ این زخم از کدامین سنگدل بر سینه‌ات نشسته؟ ای دریای صبر؟ چرا بی‌تابی؟ چرا خروشانی؟ چرا بی‌قرار خود را بر ساحل می‌کوبی؟ آیا قصد جاری شدن در دشتهای تاریخ را داری؟ آیا قصد زبانه کشیدن بر آسمان داری؟ یا قصد شکستن سکوت؟ یا بر هم زدن آرامشی که تحمیل شده است؟ آه ای ابر بهاران غم مخور. اشکهای تو جویباری خواهد شد تا بر که غدیر، کویر ژولیده بقیع و سرزمین تفتیده طف، را کوثری باشد تا شقایقهای سرخ‌فام را در میدان ژاله، پل حجون، شلمچه، و خونین شهر آبیاری کند، تا در ترنم بهاران سر بر آرند و رقص کنان سرود جاودانه عشق بخوانند. آه ای زهره آسمان وجود! اینک که خورشید نبوت غروب کرده، زمین تاریک محتاج نور توست، ای ستاره پر فروغ! بار دگر سر از ابرهای غم بیرون آر و بر پهن‌دشت تاریک انسانیت برتاب. اما تو ای بیت‌الاحزان! خانه جاودانه تاریخ مظلومیت، خواهی [صفحه ۲۰۲] ماند. آن هنگام که مادران، خونین کفنان خود را به خاک بسپارند به سوی تو قصد خواهند کرد تا در میقات بقیع احرام عزا بپوشند، و برای طواف تو آماده شوند، اما این حج از سعی شروع خواهد شد، سعی برای یافتن تو، اما افسوس که این سعی بجایی نمی‌رسد زیرا دستهای نابکار، تحمل سکوت را هم نداشتند. دیوارهای رنگ پریده‌ات را که یک بایگانی مدرک بود، فروریختند تا نسلها به قضاوت ننشینند. اما ای کعبه دلها تو در کنار بقیع برپا باشی یا نباشی، تو در جای جای زندگی عاشقانت جاری خواهی بود. شیعه از همان آغاز دریافت که همانگونه که برای عبادت به مسجد نیاز دارد و برای عزاداری به حسین، دریافت که بتو نیز نیازمند است. از همان روزی که به خانه فاطمه حمله بردند و فاطمه به غمخانه پناه آورد و علی به نخلستان، شیعه دریافت که در گوشه گوشه تاریخش به بیت‌الاحزان سخت محتاج است.

شیر در خاک تپیده به خروش آمد

شاخه شجره طیبه را شکستند تا خستگان در سایه‌اش ننشینند. آفتاب را در بند ابر کشیدند تا سکوتی تیره برپا کنند. زهره را بر زمین کشیدند تا آسمان علی را خاموش کنند. شمع را کشتند تا خانه امید را بی‌نور کنند. صدماتی که بر جسم و جان او وارد آمد او را از پای درآورد. سخت [صفحه ۲۰۳] بیمار شد و در بستری فروافتاد که هرگز از آن برنخاست. دسته دسته زنان مهاجر و انصار برای ملاقات فاطمه می‌آمدند. چون از حال آن شیر به خاک تپیده پرسیدند ناگهان به خروش آمد: «در حالی هستم که نسبت به دنیای شما بیزارم از مردانتان متفرم، از آنان نام بردم بعد از آنیکه آزمودمشان، سرزنششان کردم بعد از اینکه از درونشان آگاه شدم.

زشت باد! کندی شمشیرها، شکسته شدن نیزه‌ها و اندیشه‌ها. چه بد بود آنچه را به پیش فرستادند! غضب خداوند بر آنها بارید و در عذاب الهی جاوید گشتند. ناچار قلاده گناه انحراف را به گردنشان افکندم و زشتی چپاول حکومت بر آنان ماند. دماغشان شکسته باد، پایشان بریده باد و نفرین بر ستمکاران. وای بر آنان! چرا حکومت را از قله رفیع رسالت دور کردند؟ چرا خلافت را به پایه‌های نبوت استوار نساختند و چرا آن را از مهبط روح الامین بیرون کردند و چرا آن را از دست پاک مردان دنیا و دین ربودند. به راستی که این اشتباه زبانی آشکار است. چه چیزی موجب انتقامجویی از ابوحسن شد؟ به خدا قسم به خاطر شمشیر خون چکانش بود، به خاطر پایدردیش در حق بود، برای آن بود که در کارزار درس عبرت می‌داد و در راه خدا خشمگینانه می‌تازید. به خدا قسم اگر مردم، از آن زمایی که رسول خدا در دست علی [صفحه ۲۰۴] گذاشته بود حمایت می‌کردند، آنان را با حرکتی معتدل به پیش می‌برد که نه سبزه‌های وادی عدالت زخمین گردند و نه سوارهایش را تکان دهد. آنان را به آبشخوری صاف و فراوان که تا کرانه‌هایش مملو از آب گوارا بود وارد می‌کرد. آنچنان آنان را سیراب بازمی‌گرداند، که اندیشه از عمل او متحیر می‌شد، در عین حال خود هیچ بهره‌ای از آن نمی‌برد مگر جرعه‌ای که تشنه‌ای می‌نوشد و لقمه‌ای که گرسنه‌ای برگیرد. (اگر مردم چنین کرده بودند) آسمان و زمین درهای برکت را به سویشان باز می‌کرد. (اما چنین نشد) و به زودی برای آنچه کردند مؤاخذه خواهند شد. ای مردم بیائید و گوش دل سپارید! هر چه بیشتر زندگی کنی روزگار عجائیش را بیشتر نشانت خواهد داد. اگر متعجب شدی حادثه‌ای دیگر تو را به شگفتی دیگری وامی‌دارد. اینان به چه تکیه‌گاهی تکیه زدند؟ و به چه ریسمانی چنگ آویختند؟ چه ولایتی برگزیدند! و چه قوم بدکاره بودند! و ستمگران چه جانشینی انتخاب کردند! آنان دنبها را گرفتند و سرها را رها کردند پیشگامان را وا گذاشتند و به واماندگان چسبیدند. ملتی بدکاره‌اند که گمان می‌کنند درست کردارند. دماغشان به خاک مالیده خواهد شد «آنگاه باشید آنان فسادگراند اما شعورش را ندارند». [صفحه ۲۰۵] وای بر آنان، «آیا کسی که به سوی حق دعوت می‌کند سزاوار پیروی است یا کسی که راه نمی‌یابد مگر اینکه رهبری شود شما چگونه قضاوت می‌کنید؟» به خدا قسم روزگار آبتن حوادث است، پس زود زود باشد، که شیر در پستانش جمع شود. آنگاه به جای شیر ظرفهای مملو از خون خالص و با طعم کشنده خواهند دوشید. آنجاست که حق ستیزان زیان خواهند کرد. سپس ای شمایان! دل خوش دارید! به فتنه‌ای که قلوب را بلرزاند مطمئن باشید. شما را بشارت باد به شمشیر بران، هرج و مرجی فراگیر و استبداد ستمگران که حقوقتان را پایمال خواهند کرد و اجتماعتان را از بن درو خواهند نمود. افسوس بر شما، به کجا می‌روید؟ کوری بر شما حاکم گشته، چگونه می‌توانیم شما را به کاری که نمی‌خواهید مجبور کنیم. و سپاس مخصوص خداوند جهانیان، و درود او بر محمد خاتم پیامبران و بزرگ رسولان». [۳۹۰]. [صفحه ۲۰۶]

آیا فاطمه از خلیفه راضی شد؟

امام بخاری در صحیح خود از عایشه نقل می‌کند که بعد از اینکه ابوبکر از استرداد فدک به فاطمه ممانعت به عمل آورد «فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت» [۳۹۱]: از او روی گرداند و با او صحبت نکرد تا اینکه وفات نمود. شعبی روایت کرده است که وقتی عمر با عده‌ای به منزل فاطمه [صفحه ۲۰۷] هجوم آوردند تا علی را مجبور به بیعت کنند، فاطمه درب خانه آمد و فرمود: «با ابابکر ما اسرع ما اغترم علی اهل بیت رسول الله والله لا اکلم عمر حتی القی الله» [۳۹۲] ای ابابکر چه زود بر خاندان رسول الله دشمنیتان را آشکار کردید! به خدا قسم هرگز با عمر صحبت نخواهم کرد تا به ملاقات پروردگارم نایل آیم. روات شیعه نیز روایت کرده‌اند که فاطمه تا پایان عمر با شیخین سخن نگفت. اما دو روایت را اهل سنت نقل کرده‌اند که دلالت بر این دارد که فاطمه از آنان در پایان عمر راضی شد. روایتی از شعبی نقل کرده است که ابوبکر برای عمر نزد فاطمه (ع) وساطت کرد و فاطمه از عمر راضی شد. [۳۹۳] ای کاش می‌دانستم به چه جرئتی ابابکر به وساطت رفت زیرا فاطمه پیش از عمر از خود خلیفه ناراضی بود! و چگونه مغضوبی شفیع مغضوبی دیگر شد؟! و یا کوری عصاکش کور دیگر؟! شعبی از این منفرات زیاد نقل می‌کند که به قول مرحوم علامه امینی

«رض» در هیچیک از اصول و منابع حدیث اهل سنت یافت نمی‌شود. همو نقل کرده است که آن دو برای عیادت نزد فاطمه آمدند و از او حلالیت خواستند و فاطمه راضی شد. [۳۹۴]. مرحوم علامه امینی در پاسخ این حدیث می‌فرماید: این حدیث در هیچیک از اصول احادیث و مسانید حفاظ نقل نشده است. و [صفحه ۲۰۸] شعبی آن را بدون سند نقل کرده است که معلوم نیست از کجا آورده است. [۳۹۵] باز همو روایتی را نقل کرده است که ابابکر بر جنازه فاطمه نماز گزارد. [۳۹۶]. همین دروغ بزرگ که در مقابل دهها روایت اهل سنت جعل شده است در ساختگی بودن روایات شعبی کافی است. بنابر اعتراف اهل سنت فاطمه (ع) آنچنان از اینان ناراضی بود که حتی به اسماء سفارش کرد پس از جان دادنم کسی بر من وارد نشود، و چون عایشه آمد، اسماء عذر آورد، او نزد پدرش شکایت برد، ابابکر اسماء را توییح کرد. اسماء باز عذر آورد که فاطمه (ع) به من دستور داده است که کسی بر او وارد نشود [۳۹۷]. و اینجاست که ابن ابی‌الحدید این عالم منصف اهل سنت می‌فرماید: والصحیح عندی انها ماتت و هی واجده علی ابی‌بکر و عمر و انها اوصت الا یصلیا علیها: [۳۹۸] صحیح این است که فاطمه از ابابکر و عمر ناراضی بود و وصیت کرد که آن دو نفر بر او نماز نخوانند. اما روایتی از طریق شیعه و سنی نقل شده است که ابابکر و عمر از علی اجازه خواستند تا به عیادت زهرا بیایند. فاطمه با وساطت علی (ع) اجازه داد وقتی آنان وارد شدند فاطمه رویش را به دیوار [صفحه ۲۰۹] برگرداند، آنان سلام کردند و فاطمه جواب نداد! ابوبکر شروع کرد به عذر آوردن. فاطمه فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا از پیامبر شنیدید که فرمود: رضایت فاطمه رضایت من است و کسی که فاطمه را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است و کسی که فاطمه را محبت کند مرا محبت کرده است و کسی که فاطمه را راضی نگهدارد مرا راضی نگه داشته است و کسی که فاطمه را ناراضی کند مرا ناراضی کرده است؟! هر دو گفتند، بلی شنیده‌ایم! فاطمه فرمود: خداوند و فرشتگانش را شاهد می‌گیرم که: «انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیت النبی لاشکونکما الیه»: شما مرا عصبانی کردید و هرگز مرا راضی نساختمند، اگر پیامبر را ملاقات کردم از هر دوی شما شکایت می‌کنم. ابوبکر گفت: از نارضایتی خدا و تو به او پناه می‌برم، آنگاه ابابکر آنقدر گریست که نزدیک بود جان به جهان آفرین تسلیم کند... [۳۹۹]. بهترین شاهد بر عدم رضایت فاطمه (ع) پشیمانی آن دو در آخرین لحظات حیات بود. به طرق مختلف محدثین و مورخین اهل سنت از عبدالرحمن بن عوف نقل کرده‌اند که چون وی برای عیادت ابابکر به بالینش حاضر شد، حالش را پرسید. ابابکر گفت سه چیز مرا پشیمان ساخته است [صفحه ۲۱۰] کاش آن سه را انجام نمی‌دادم.. ولیتی لم افتش بیت فاطمه بنت رسول‌الله و ادخله الرجال و لو کان اغلق علی حرب: ای کاش خانه فاطمه را بازرسی نمی‌کردم و بازرسان را به آنجا نمی‌فرستادم حتی اگر این خانه برای جنگ بسته می‌شد. [۴۰۰]. و عمر نیز چون مرگ را حتمی یافت به پسرش گفت: ای کاش پدرت در جنگ ذات سلاسل کشته شده بود، انی قد دخلت فی امور لا ادری ما حجتی عندالله فیها [۴۰۱] من در بعضی از کارها وارد شدم که نمی‌دانم دلیل و حجتم نزد خداوند چه خواهد بود! نارضایتی فاطمه از شیخین به حدی روشن است که علمای اهل سنت نتوانسته‌اند آن را انکار کنند، و چون از حل آن عاجز شده‌اند صورت مسئله را پاک کرده‌اند. ابن‌کثیر در تاریخش می‌گوید: فاطمه هم دختری از دختران بشر است و عصمت برای او لازم نیست و غضب او ضرری نمی‌رساند! [۴۰۲]. ای کاش می‌دانستم برای احادیث فراوانی که پیامبر (ص) در مورد رضایت و سخط فاطمه فرموده است چه توجیهی دارد؟ و ای کاش می‌دانستم اشکال از ابن‌کثیر است که چنین غیر منصفانه، دست به تحریف واقعیت می‌زند یا اشکال از کسانست که اعمالشان امثال ابن‌کثیر را در بن‌بست قرار داده است؟! [صفحه ۲۱۳]

پرواز بسوی ابدیت

آماده پرواز

پدرش در آخرین وداع به او گفته بود: که تو اولین کسی هستی که به من ملحق می‌شوی، [۴۰۳] و اکنون پدرش در جوار رحمت حق جای گرفته بود، و خودش به سختی بیمار شده بود، او خوب می‌دانست که این بیماری مقدمه مرگ او است. او در همین شب، پدرش را در خواب دید که به او می‌گوید: دخترم! پیش من بیا که سخت مشاق دیدار توام و او هم در جواب گفت: «والله انی لاشد شوقا منک الی لقائک»: به خدا که من مشتاقترم برای دیدار تو، و پدرش در همان خواب به او بشارت داد که: تو امشب نزد من خواهی بود. [۴۰۴]. روزهای آخر گفتگو از مرگ بود، فاطمه وصیت می‌کرد، علی می‌شنید و اشک می‌ریخت، در خانه فاطمه شور غم‌انگیزی حاکم [صفحه ۲۱۴] بود، بچه‌ها دور بستر مادر جمع بودند و نگاههای حسرت‌آمیزشان را رد و بدل می‌کردند. فاطمه بچه‌ها را برای یتیمی آماده می‌کرد به آنان می‌گفت به دیدار پردبزرگتان محمد می‌روم. فاطمه به علی رو کرد و گفت: پسر عمو! لحظاتی پیش از زندگی من نمانده چند وصیت دارم، علی فرمود: هر چه دوست داری سفارش کن، آنگاه علی از جا برخاست و روبروی صورت فاطمه نشست. فاطمه گفت: «یا بن عم ما عهدتني کاذبه و لا خائنه و لا خالفتک منذ عاشرتني»: پسر عمو! تو هرگز از من دروغ و خیانت ندیده‌ای، و از لحظه‌ای که با من زندگی آغاز کرده‌ای با تو مخالفتی نکرده‌ام. علی فرمود: پناه بر خدا، تو آگاهتری به خدا، تو بهتر، متقی‌تر و بزرگوarter و خداترس‌تر از این هستی که من نسبت به تو ایرادی داشته باشم. دوری تو بر من بسیار سنگین است، اما چه کنم که این امری است جبری. به خدا قسم دوباره مصیبت رسول خدا برای من تجدید شد. از دست دادن تو برایم سخت دشوار است. «انا لله و انا الیه راجعون» مصیبتی است که از آن فاجعه‌آمیزتر، دردناکتر، و غم‌انگیزتر نیست، به خدا قسم این مصیبتی است که توان عزاداری هم بر آن نمانده و هیچ چیز جای آن را پر نخواهد کرد. سپس هر دو شروع کردند به گریه. علی سر فاطمه را به سینه چسباند و گفت: هر چه می‌خواهی سفارش کن. عمل خواهم کرد و دستور تو را بر خودم مقدم خواهم داشت... [صفحه ۲۱۵] فاطمه گفت: آنانیکه در حق من ستم روا داشتند و حقم را پایمال کردند، بر جنازه‌ام حضور نیابند. آنان دشمنان من و دشمنان رسول خدا هستند، آنان بر جنازه‌ام نماز نگذارند، زمانی که چشمها به خواب رفتند شبانه مرا دفن کن. [۴۰۵].

شرم عفاف

سراپای وجودش عفت بود، پاکدامنیش زبانزد فرشتگان بود اگر لازم می‌دید، اجتماع را می‌شکافت و چون شیری می‌خورشید، و حاکمان را به مبارزه می‌طلبید، اما پرده عفاف را هیچگاه نمی‌درید. بی‌دلیل با نامحرمان هم کلام نمی‌شد، سنگین بود و باوقار، شخصیت زن را در حریم عفاف جستجو می‌کرد، حتی دوست نداشت بعد از مرگ جسمش را در منظر دیگران قرار دهند. از اینکه جنازه زنان را روی پاره تخته‌ای می‌نهند و بر سر دست مردان می‌گردد سخت ناراحت بود، در آخرین لحظات حیاتش این غمش را آشکار کرد و به اسماء دوست صمیمی و پرستارش گفت: «یا اسماء قد اسقبت ما یصنع بالنساء یطرح علی المرأه الثوب فیصفها»: ای اسماء! چیزی که برای جنازه زنها می‌سازند را زشت می‌دانم، او را بر پاره چوبی می‌اندازند و قطعه‌ای پارچه‌ای رویش می‌کشند، سپس وی را [صفحه ۲۱۶] با تمام اوصافش می‌شناسند. اسماء گفت: ای دختر رسول خدا چیزی را که در حبشه دیده‌ام برایت می‌سازم، سپس اسماء دستور داد مقداری چوب تر فراهم شد و یک تابوت دیواره‌دار برای فاطمه ساخت. فاطمه از دیدن آن خوشحال شد و به اسماء دعا کرد: «استرینی سترک الله من النار»: مرا پوشان خداوند تو را از آتش حفظ کند. [۴۰۶].

خورشید در افق

افسوس که دل‌های عاشق بعد از چشیدن لذت وصال، زهر فراق را می‌نوشند. کبوترانی که یک روز بال در بال یار به پرواز می‌رفتند، یکی پس از دیگری در کمین صیاد گرفتار می‌آیند. آلاله‌های وحشی که روزی سر در سر یکدیگر خم کرده بودند، باد خزان هل

هله کنان غبار مرگ را بر آنان می‌پاشد. افسوس که هنوز در بارانداز سفر لختی درنگ نکرده، جرس کوچ به صدا درمی‌آید، افسوس که هنوز باد صبا به جانمان طراوت نبخشیده، طوفان بلا آتشی در حیاتمان می‌اندازد. چه دردناک است لحظات جدایی، چه غمبار است وقت فراق و تنهایی. [صفحه ۲۱۷] کاروان آماده کوچیدن است، و فاطمه همسفر کاروان. علی، آرام ندارد و بچه‌ها دل همه مطمئنند که سفر حتمی است. حسن، حسین، زینب و ام‌کلثوم دور فاطمه می‌نشینند، نگاهشان را به مادر می‌دوزند. قطرات اشک از گوشه چشمان مادر می‌غلطد و به بستر فرومی‌افتد، به دنبالش اشکهای بچه‌ها روی گونه‌ها یکی پس از دیگری جاری می‌شود. گهگاه صدای هق هق زینب بالا-می‌رود اما به اشاره مادر آهسته می‌شود و سپس قطع می‌گردد. اما فاطمه در اوج فراق وصال دیگری را می‌بیند، در دریای غم احساس شادی دیگری دارد. او در حجله عروسی به یاد مرگ می‌افتد و اینک در کام مرگ کار عروسان را می‌کند! به اسماء می‌گوید: «عطر مرا بیاور تا خود را خوشبو کنم» [۴۰۷]. فاطمه خود را برای ملاقات پروردگارش آماده می‌کند به ام‌سلمه می‌فرماید: مادر! آب بریز تا خود را بشویم، بعد از شستن گفت: لباس نو مرا بیاور تا بپوشم. ام‌سلمه رختخواب او را وسط اطاق انداخت و فاطمه سپس دست راستش را زیر سرش نهاد و رو به قبله آرמיד و فرمود: «یا امه انی مقبوضه الان». مادر! الان قبض روح خواهم شد. [۴۰۸]. او به اسماء گفته بود: هنگام نماز مرا صدا بزن اگر بلند شدم (نماز [صفحه ۲۱۸] می‌خوانم) و اگر نه، دنبال علی بفرستید. چون وقت نماز شد، اسماء هر چه فاطمه را صدا زد جوابی نشنید، حسن و حسین آمدند و گفتند: چرا مادر در این ساعت خوابیده؟ اسماء گفت: مادرتان خواب نیست، تمام کرده. حسن خودش را روی مادر انداخت او را می‌بوسید و می‌گفت: مادر با من سخن بگو، اگر با من حرف نرنی جان از بدنم پرواز می‌کند! حسین آمد روی پای مادر افتاد و او را می‌بوسید و می‌گفت: ای مادر با من سخن بگو که قلبم متلاشی می‌شود. [۴۰۹]. اسماء بچه‌ها را دنبال علی (ع) فرستاد، گریه کنان به مسجد آمدند، اصحاب پرسیدند: چرا گریه می‌کنید؟ گفتند: مادرمان فاطمه از دنیا رفته است. همین که علی (ع) این خبر را شنید با صورت به زمین افتاد، و ناله‌ای جانسوز سر داد و گفت: ای دختر محمد بعد از تو دلم به چه کسی تسلی یابد؟ تو تسلی خاطر من بودی. لکل اجتماع من خلیلین فرفه و کل الذی دون القراق قلیل و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل بعد از هر وصالی فراق است وصال بی‌فراق کم است از دست دادن [صفحه ۲۱۹] فاطمه بعد از احمد دلیلی است بر اینکه هیچ دوستی برای آدمی باقی نمی‌ماند. [۴۱۰].

مراسم غسل و کفن

علی (ع) طبق سنت پیشوایان معصوم که «معصومی را غسل نمی‌دهند جز معصوم» که با وصیت فاطمه (س) تأکید شده بود فاطمه را غسل داد [۴۱۱] و با حنوط بهشتی وی را حنوط کرد [۴۱۲] اسماء نیز علی را در غسل دادن یاری داد [۴۱۳] بعد فاطمه را کفن نمود. قبل از بستن بندهای کفن، بچه‌ها را برای خداحافظی فراخواند و فرمود: ام‌کلثوم! زینب! سکینه! [۴۱۴] فضه! حسن! حسین! از مادرتان آخرین توشه را برگیرید. اکنون فرصت جدایی است، دیدار در بهشت. حسنین ناله سر می‌دادند و می‌گفتند: افسوس سوزش قلبمان از مرگ پدر بزرگمان محمد مصطفی و مادرمان فاطمه زهرا هرگز خاموش نخواهد شد. مادر! وقتی به حضور جدمان رسیدی سلام ما را برسان و به او بگو بعد از وی چگونه غبار یتیمی بر ما نشست. [۴۱۵]. [صفحه ۲۲۰] علی هم آخرین وداع را ناله کرد: و گفت: خدایا تو می‌دانی که من از دختر رسولت خشنودم. خدایا! تو در وحشت و تنهایی انیستش باش. او از ما دور شد تو به معادش برسان. خدایا! او مظلوم شد تو در حقش قضاوت کن که بهترین دادستانی. [۴۱۶].

تشیع خورشید

غروبی غمگین خبر از غمی جاودان می‌داد، آسمان گرفته بود، ماتم در همه جا پوشیده بود. خنده می‌رمید، گریه می‌غرید و عشق

می‌نالید. سکوتی سنگین بر شهر سایه انداخته بود، همه منتظر خبری بودند، خبر از هجرت خورشید، و سرانجام خبر به مسجد رسید، و چون رعدی در سر تا سر مدینه پیچید. «مدینه یکپارچه نالید، زنان بنی‌هاشم درب خانه فاطمه اجتماع کردند، همه یکصد ناله بودند، مدینه از فریادهای غم‌انگیز به خود می‌پیچید، زنان فریاد می‌زدند: ای خانم ما ای دختر رسول. جمعیت چون بال اسبان به طرف علی (ع) هجوم می‌بردند، علی نشسته بود و حسنین پیش رویش می‌گریستند، با دیدن این صحنه جمعیت یکپارچه چون بهاران گریستند... جمعیت می‌آمدند، و می‌نشستند و ضجه می‌زدند. منتظر بودند جنازه را برای نماز بیرون بیاورند، ابوذر از [صفحه ۲۲۱] خانه خارج شد و گفت: برگردید، تشییع جنازه دختر رسول خدا از سر شب به تأخیر افتاد، مردم به خانه‌هایشان باز گشتند. [۴۱۷] زیرا فاطمه وصیت کرده بود جنازه وی را در خفا دفن کنند تا آنهایی که به او ستم روا داشته بودند در مراسم او شرکت نکنند [۴۱۸]. خصیصین ماندند، چون اهالی مدینه به خواب رفتند و پاسی از شب گذشت، جنازه را از خانه بیرون آوردند و علی، حسن، حسین، عمار، مقداد، عقیل، زبیر، ابوذر، سلمان، بریده، عباس، فضل، حذیفه و ابن مسعود جنازه را تشییع کردند. [۴۱۹] همانطور که فاطمه خواسته بود، او را با تابوتی سرپوشیده حمل می‌کردند، همگان موظف بودند سکوت را مراعات کنند، گریه‌ها را در سینه‌ها حبس کنند تا مبادا نامحرمان از این راز با خبر شوند. کاروانیان اشک می‌ریختند و با یک دنیا حسرت فاطمه را به سوی منزلگاه ابدی بدرقه می‌کردند. آنان هنوز خاطره نه سال قبل که فاطمه را به ستوری سوار کرده بودند و شادی می‌کردند تا وی را به خانه بخت ببرند فراموش نکرده بودند، تصاویر شب عروسی را از ذهنها عبور می‌دادند و با صحنه ساکت و غمبار آن شب تطبیق می‌دادند. و به سرعت شانه‌ها خود را بالا و پایین می‌آوردند و در این غم می‌سوختند. [صفحه ۲۲۲]

دفن مهتاب

ای خاک! چه اخترانی را که در کام فرو نبردی؟! چه گنجهایی را که نبلعیدی؟ چه شهبانی را که نربودی؟ و اینک چنگال گشوده‌ای تا فروغ نقره‌ای را در پنجه خونینت بگیری. راستی که چه ستمکاره‌ای؟! نه، نه، این خاک مهربان سزاوار سرزنش نیست، زیرا: او امانت‌داری امین است، یا طلبکاری دقیق، که وام پس می‌ستاند. راستی او هم دل دارد و غمین است، این رنگ زردی که در او می‌بینی چهره رنگ پریده عزادار اوست. جوشش چشمه‌هایی که می‌بینی اشک ماتم عزیزان او است. آتشفشانی که می‌بینی سوز دل زمین است. زلزله‌ای را که هر از چندگاه احساس می‌کنی، بالا- و پایین رفتن شانه‌های زمین است که هم‌آواز با یتیمان از گریه حق می‌کند. و شاید او هم دل دارد می‌خواهد پاره جدا شده‌اش را در آغوش بگیرد. آن شب پاره تن پیامبر روی دستها حمل می‌شد تا به نقطه موعود رسید، زمین را شکافتند. علی بر جنازه نماز گزارد و میان شب او را دفن کردند. [۴۲۰]. خدایا این چه مظلومیتی است که دخت رسولت را باید شبانه به خاک سپارند؟ آیا نمی‌شد فاطمه را تا فردا نگه می‌داشتند و با [صفحه ۲۲۳] مراسمی رسمی در حضور دوستان پدرش به خاک می‌سپردند؟ نه، زیرا فاطمه سفارش کرده بود وی را شبانه دفن کنند [۴۲۱] برای اینکه او از کسانی که ناخشنود بود نمی‌خواست در تشییع و مراسم شرکت کنند [۴۲۲]. او را در لحد نهادند، خاک جدایی را بر پیکر فاطمه ریختند، و خاک عزا بر سر خویش، قصد بازگشت به خانه داشتند. اما علی که همه‌ی آرمان خویش را بر باد می‌دید و تکیه‌گاه خویش را بر خاک، دل نمی‌کند، که دل نداشت، شاید هم توان بازگشت. علی (ع) جای قبر را بنحوی پوشاند که آثار قبر معلوم نباشد، آنگاه به‌پا خاست و به مزار پیامبر (ص) رو کرد و اینگونه درد دل گشود: [۴۲۳]. سلام من بر تو باد ای رسول خدا! سلام دخترت، و زائرت که اینک در آرامگاه ابدیت منزل گزیده بر تو باد، دختری که خداوند جوانم‌گیش را برگزید. ای رسول خدا! از دست دادن عزیزت صبرم را کم کرده، در فراق بهترین زنان تحمل نابود شده، اما چیزی که هنوز به من توان و تسلی می‌بخشد، استقامت من در فراق تو بود. (کسی که مصیبت تو را تحمل کرده مصیبت‌های بعدی را آسان تحمل خواهد کرد) من تو را در قبر نهادم گویی جان تو از گلو و سینه من می‌رفت. آری، پیام قرآن [صفحه ۲۲۴] بهترین سنگ صبور من است، که انا لله و انا

الیه راجعون. ودیعه، بازگردانده شد، گرو باز ستانده شد و زهرا از من ربوده شد. برآستی که گنبد نیلگون و زمین خاکی در نزد من چه زشت جلوه کرده، ای رسول خدا! از این پس غمم جاودان خواهد بود، شبم در بی‌خوابی طی خواهد شد، اندوهی همیشگی در قلبم خانه خواهد کرد، تا اینکه خداوند مرگم را برساند و در جوار تو مقیم گرداند. این غصه، دلم را خون خواهد کرد، و ارکانم را به لرزه در خواهد آورد. تقدیر چه زود بین من و او جدایی افکند. از این ستم نزد خداوند شکایت خواهم برد. بزودی دختری به تو گزارش خواهد داد که چگونه امتت دست در دست هم نهادند تا او را از پای در آورند، پس به جد از او پیرس و حال ما را از او بگو. چه بسا دردی در دل دارد که راهی برای گشودن سفره‌ی دل نداشت اما به تو خواهد گفت، و خداوند قضاوت خواهد کرد که او بهترین قضاوت کنندگان است. سلام وداع کننده‌ای که از وصال نه خسته است و نه دل‌تنگ بر شما باد. اگر از جوار شما برمی‌گردم نه از روی خستگی است و اگر در کنارتان رحل اقامت گزینم نه از روی بدگمانی به وعده الهی به صابران است. وای بر من وای بر من. صبر میمون‌تر و زیباتر است. اگر پیروزی حاکمان نبود مزار فاطمه را منزل خویش قرار می‌دادم و در کنارش به اعتکاف می‌نشستم و مانند زنان بچه مرده در عزایش [صفحه ۲۲۵] زار می‌گریستم. ای رسول! دختری در پیشگاه خداوند مخفیانه دفن شد. حقیقت پایمال گشت از ارثش منع شد، در حالیکه از انقلاب تو چیزی نگذشته و نامت کهنه نشده است. ای رسول خدا شکایتم را نزد خداوند بازخواهم گفت. و به یاد تو، خاطر تسلی می‌دارم. درود خداوند و رضوانش بر تو و او باد. [۴۲۴]. [صفحه ۲۲۶]

ای چشمها فروافتید

آن روز سخت فراخواهد رسید، روزی که انسانها برای رسیدگی به اعمالشان برانگیخته خواهند شد، روزی که همه در پیشگاه خداوند برای محاکمه حاضر می‌شوند، روزی که میزان عدالت در سر تا سر وجود برقرار می‌گردد تا اعمال را با حق اندازه گیرند. آن روز وحشتناک که همگان به زانو در آمده‌اند، و دلها به لرزه آمده است و همه در انتظار حکم الهی هستند، ناگهان فریادی از نهانخانه آسمان در فضای محشر طنین می‌اندازد، که ای جمع انسانها، سرها را فرواندازید، چشمها را فروافکنید، فاطمه می‌خواهد از صراط عبور کند، آنگاه موب او با هفتاد هزار حوری بهشتی چون برق می‌گذرد [۴۲۵]. آن روز، روز فاطمه است، روزی است که صحنه گردان اصلی فاطمه است، تو گویی زمین و آسمان دست در دست آمده‌اند تا فاطمه را در انجام هستی بر کرسی حکم بنشانند و «جاء الحق و ذق الباطل» را در قیامت در نقش او به نمایش گذارند، و فاطمه می‌آید تا «بل نقذف بالحق علی الباطل» را متبلور سازد. او در حالیکه لباسی بهشتی پوشیده است [۴۲۶] بر غضب‌سوار است [۴۲۷] و پیشاپیش رسول خدا حرکت می‌کند [۴۲۸] و اولین کسی است [صفحه ۲۲۷] که به بهشت وارد می‌شود [۴۲۹] زیباترین صحنه‌های قیامت، دادخواهی فاطمه در مورد شهادت فرزندش حسین می‌باشد. «او در حالیکه پیراهن خونین حسین را در دست دارد، به قائمه عرش دست می‌آویزد و فریاد برمی‌آورد: خداوندا تو جبار عدالتی. بین من و قاتلین فرزندم حکم بران... خداوندا شفاعت مرا در مورد گریه‌کنندگان بر او پذیرا باش. و اینک خداوند شفاعتت را می‌پذیرد [۴۳۰].

شفیع

در آن روز سخت که «لکل امرء یومئذ شأن یغنیه» [۴۳۱] برای هر کس آنچنان گرفتاری است که بخود مشغول است. تنها فاطمه است که به فکر هواداران خویش است. او در میدان قیامت حرکت می‌کند تا به محازات عرش الهی می‌رسد، عرش به لرزه درمی‌آید... از طرف خداوند پیامی در می‌پیچد که: ای محبوبه من و ای دختر حبیب من، هر چه می‌خواهی داده می‌شود. شفاعت کن پذیرفته می‌شود... فاطمه می‌گوید: «الهی [صفحه ۲۲۸] و سیدی! شیعی و ذریتی و شیعی و شیعی و شیعی ذریتی و محبی ذریتی» خدای

من! شیعه و فرزندانم، و شیعه و پیروان فرزندانم و دوستدارانشان را دریاب. آنگاه، ندایی در فضای قیامت می‌پیچد که: کجایند فرزندان فاطمه! کجایند دوستداران فاطمه و دوستداران فرزندان وی؟ هواداران همه پاسخ می‌دهند. آنگاه فاطمه پیشاپیش، آنان را به سوی بهشت هدایت می‌کند [۴۳۲]. فاطمه به این بسنده نمی‌کند و اگر افرادی باشند که به واسطه اعمالشان نتوانسته باشند پاسخ بگویند یا از راه مانده‌اند. فاطمه اندکی درب جهنم توقف می‌کند و می‌گوید: «الهی و سیدی سمیتنی فاطمه و فطمت بی من تولانی و تولی ذریتی من النار و وعدك الحق و انت لا تخلف الميعاد» خدایا، مرا فاطمه نام نهادی تا هوادارانم و کسانی که ولایت ذریه‌ام را پذیرفتند از آتش حفظ کنی، وعده تو حق است و هرگز خلف وعده نمی‌کنی. خداوند، گفتار فاطمه را تصدیق می‌کند، مجدداً از فاطمه می‌خواهد تا شفاعت کند تا مقام فاطمه نزد پیامبران و فرشتگان و آدمیان روشن گردد. [۴۳۳]. شفاعت فاطمه در آن روز عام و شامل و حتمی است [۴۳۴] و شرط [صفحه ۲۲۹] آن، محبت فاطمه است، اما محبتی که مخفیگاه قلب را شکافته باشد و در میدان عمل تجلی کرده باشد. لذا پیامبر (ص) در مورد شفاعت فاطمه (ع) فرمود: دخترم فاطمه در قیامت بر مرکبی از نور سوار است سمت راست وی هفتاد هزار فرشته و دست چپش هفتاد هزار فرشته و پشت سرش هفتاد هزار فرشته در حرکتند، و زنان مومن اتمم را به سوی بهشت رهبری می‌کند، زنانی که نماز پنجگانه‌شان را بخوانند، روزه‌شان را بگیرند و حیشان را بگذارند، و زکاتشان را بپردازند و از شوهرشان فرمان برند و عشق علی را نیز پاس دارند، اینان با شفاعت دخترم به بهشت درمی‌آیند زیرا او سرور زنان جهان است [۴۳۵].

قبر فاطمه را نیافتم

آرزو داشتم روزی به مدینه الرسول روم و خاک مزار فاطمه را طوطیای چشم کنم. توفیق رفیق راهم شد و زیارت بیت الله نصیبم، چون به مدینه رسیدم قبه خضراء را همانی که محمد مصطفی را در آغوش گرفته از دور دیدم، اشک در چشمانم حلقه می‌زد و آهسته بر چهره غمگینم می‌غلطید، چون به نگین فیروزه‌ای مدینه رسیدم، [صفحه ۲۳۰] سراسیمه به پای بوس نیم شتافتم، پس از زیارت دنبال قبر فاطمه گشتم چیزی نیافتم از هر که پرسیدم پاسخی نشنیدم، به عشق یافتن گمشده‌ام به بقیع شتافتم فرزندان رسول، حسن، سجاد، باقر و صادق پیشوایانی را که از دور عشق می‌ورزیدم از فاصله‌ای ممنوعه زیارت کردم، گرچه دل از دلدار جدا نمی‌شد، ولی از اول قصد دیگری داشتم و آن زیارت قبر فاطمه بود. عباس عموی پیامبر، عاتکه، صفیه عمه‌های پیامبر، رقیه، ام‌کلثوم، زینب دختران پیامبر، عایشه، ام‌سلمه، سوده و... زنان پیامبر، حلیمه سعیدیه مادر رضاعی پیامبر، ابراهیم، فرزند خردسال پیامبر و عده‌ای دیگر را زیارت کردم، هر چه گشتم و پرسیدم اثری از قبر فاطمه نیافتم، فاطمه‌ای که، دردانه پیامبر، پاره تن، مادر پدر، سرور زنان، محبوبه خدا بود. یکبار دیگر، ذهنم را متوجه قبر پیامبر کردم، آنجا نیز جز قبر دو خلیفه را نیافتم. با خود گفتم شاید فاطمه در تاریخ آنقدر اهمیت نداشته است که قبری برای او مانده باشد. اما وقتی آن همه فضیلت را که پیروان مذاهب برای فاطمه نقل کرده‌اند که برای هیچکس، نه برای همسران محمد نه اصحاب محمد و حتی برای فرزندان دیگر محمد نقل نکرده‌اند، حیرتم بیشتر شد. در همین حال بودم که چشمانم سرگردانم بار دیگر به قبر حسن افتاد، حسن را در حالیکه بر دوش پیامبر نشسته بود در صفحات تاریخ دیدم. دیدم که حسن چگونه سر بر قلب پیامبر نهاده، دیدم که پیامبر چگونه به حسن عشق می‌ورزد. دیدم که پیامبر بالای منبر بود و حسن خردسال در مسجد به [صفحه ۲۳۱] به زمین خورد، پیامبر از بالای منبر به زیر شد، حسن را به آغوش چسباند و بالای منبر رفت. همه را دیدم و اینک می‌دیدم که چگونه این قلب از جسم جدا شده چگونه از آغوش گرم پیامبر بریده شده و مظلومانه در خراب‌آباد بقیع جدا افتاده. فرزندان دیگر رسول را دیدم و این معما حل شد!

تحقیقی درباره قبر فاطمه

از دیرباز در مورد قبر فاطمه بین مورخین و محدثین اختلاف نظر بوده است. از روایتی که ابن سعد نقل می‌کند به دست می‌آید که در همان سده‌های اولیه در مورد محل قبر فاطمه اختلاف نظر وجود داشته است. [۴۳۶]. بعضی گفته‌اند: فاطمه در خانه خودش دفن شده است [۴۳۷] و این با روایت تشییع جنازه سازگار نیست زیرا دفن در خانه نیازی به تشییع نداشت، و این توجیهی که ممکن است از خانه تشییع شده و مجدداً به خانه بازگشته چندان منطقی به نظر نمی‌آید، زیرا فاطمه‌ای که باید شبانه غسل شود شبانه کفن شود و شبانه به خاک سپرده شود تا ستمگران به حق فاطمه مطلع نشوند، دست زدن به یک کار سمبلیک [صفحه ۲۳۲] و خطرناک که ممکن بود همه نقشه‌ها را نقش بر آب کند صحیح به نظر نمی‌رسد. عده‌ای گفته‌اند: فاطمه بین قبر و منبر رسول خدا دفن شده است. [۴۳۸] قبول این عقیده هم مشکل به نظر می‌رسد، زیرا مسجد که در دست حاکمیت است و محل آمد و شد مردم حتی در نیمه‌های شب بوده است و اثر کند و کاو تا فردا در کف آن باقی می‌ماند، با مخفی‌کاری که فاطمه وصیت کرده بود چندان موجه بنظر نمی‌رسد. قول سوم بقیع است [۴۳۹] و این قول صحیح‌تر بنظر می‌رسد، زیرا با روایات شیعه که می‌گویند، حضرت برای مخفی نگه داشتن قبر فاطمه، چندین قبر دیگر حفر نمود [۴۴۰]، و با روایات تشییع جنازه، و اصول مخفی‌کاری سازگارتر است. اما در کجا و چه نقطه‌ای از بقیع دفن شده است نیز اختلاف است. بعضی گفته‌اند در کنار قبر فاطمه بنت اسد [۴۴۱] و عده‌ای گفته‌اند در زاویه خانه عقیل نزدیک خانه محشین [۴۴۲]. اما برای هیچ کدام دلیلی در دست نیست. آنچه مسلم است اینست که خود زهرا نخواسته است قبرش آشکار و معلوم باشد و ائمه هم نخواسته‌اند آن را روشن کنند تا سندی بر مظلومیت و غضب فاطمه در تاریخ بماند، لذا در روایت [صفحه ۲۳۳] آمده است «ثم عفی موضع قبرها» [۴۴۳] علی اثر قبر را محو کرد [۴۴۴] یا گفته‌اند: چند قبر دیگر هم کنده شد. [۴۴۵]. بنابراین برای درک زیارت فاطمه بهتر است در هر سه مکان، بین قبر و منبر رسول، خانه و مخصوصاً بقیع فاطمه را زیارت کرد.

تاریخ وفات فاطمه

با اینکه پیامبر (ص) بعد از هجرت دستور تاریخ‌نگاری حوادث را دادند، اما بعضی وقایع آنچنان اختلافی است که تعجب هر محقق را برمی‌انگیزد، یکی از این موارد تاریخ وفات فاطمه (س) می‌باشد. در کتابها و منابعی که در دسترس داشتم چهارده قول به شرح ذیل درباره تاریخ وفات فاطمه یافتیم: ۸ ماه [۴۴۶] بعد از وفات پیامبر (ص)، ۶ ماه [۴۴۷] بعد، ۴ ماه بعد [۴۴۸] ۳ ماه بعد [۴۴۹] ، ۱۰۰ روز بعد [۴۵۰] ۷۵ روز بعد، [۴۵۱] ۷۲ روز بعد [۴۵۲] ۷۰ و چند [صفحه ۲۳۴] روز بعد [۴۵۳] ، ۷۰ روز بعد [۴۵۴] ، ۶۰ روز بعد [۴۵۵] ، ۵۰ روز بعد [۴۵۶] ، ۴۰ روز بعد، [۴۵۷] ۳۰ روز بعد [۴۵۸] و در روایتی هم ۹۵ روز [۴۵۹]. انتخاب هیچکدام از این اقوال خصوصیتی ندارد مگر قول ۷۵ روز که بیشترین روایات شیعه و بعضی از مورخین اهل سنت آن را نقل کرده‌اند. و مرحوم مجلسی آن را صحیح دانسته است. [۴۶۰] لکن این روایت با روایاتی که تاریخ روز وفات را معین می‌کنند سازگار نیست، اهل سنت اکثر روز وفات را سوم رمضان [۴۶۱] ذکر کرده‌اند و شیعه آنرا ۳ جمادی الثانی [۴۶۲] یا ۲۱ رجب [۴۶۳] یا ۱۳ ربیع الثانی [۴۶۴] ذکر کرده است. و این تاریخها هیچکدام با ۷۵ روز انطباق ندارد، زیرا ۷۵ روز بعد از وفات پیامبر (ص) مصادف با ۱۳ یا ۱۴ یا ۱۵ جمادی الاول (بستگی به مدت هر ماه) خواهد بود و این ایام هیچ کدام در روایات [صفحه ۲۳۵] نیامده است. روایتی را علی بن عیسی اربلی از قول امام محمد باقر (ع) نقل می‌کند که تاریخ وفات را ۹۵ روز بعد از وفات پیامبر (ص) دانسته است، که این روایت با روایت سوم جمادی الاخر قابل انطباق است زیرا ۹۵ روز بعد از ۲۸ صفر در صورتی که همه‌ی ماهها ۳۰ روز تمام باشد، سوم جمادی الثانی می‌شود. البته ممکن است سوم جمادی را با روایات سه ماه قابل تطبیق بدانیم و بگوئیم آن سه چهار روز زائد تسامح شده است و نگفته‌اند سه ماه و سه چهار روز. روایت ۲۱ رجب با هیچکدام از اقوال سازگار نیست زیرا ۲۱ رجب حدود ۱۴۰ روز بعد از وفات پیامبر (ص) است که در هیچکدام از اقوال نیامده است. بنابراین روایت ۹۵ روز مصادف با سوم جمادی الثانی را

روز وفات فاطمه سلام‌الله‌علیها بگیریم صحیح‌تر به نظر می‌رسد هر چند مشهور روایات ۷۵ روز است که مطابق با ۱۳ یا ۱۴ یا ۱۵ جمادی الاول است که در روایت از روز آن سخن به میان نیامده است. به امید روزی که امام مهدی سلام‌الله‌علیه این نقطه تاریک را روشن نماید.

السلام عليك يا فاطمه الزهرا

رسول خدا فرمودند: هر کس بر من و فاطمه در حال حیات یا [صفحه ۲۳۶] ممات، سه روز سلام بفرستد، خداوند او را شایسته بهشت سازد [۴۶۵] و نیز فرمود: اگر کسی بر فاطمه صلوات بفرستد خداوند از لغزشهای او درگذرد و به پیامبر ملحق نماید. [۴۶۶]. و اینک در آستانه اتمام این کتاب گفتار خویش را با زیارت فاطمه سلام‌الله‌علیها به پایان می‌بریم، باشد که مورد غفران و رحمت الهی قرار بگیریم و از شفاعتش بهره‌مند شویم. شیخ طوسی در تهذیب می‌فرماید: اصحاب و علمای شیعه را دیده‌ام که در هنگام زیارت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها این عبارات را می‌خواندند: «السلام عليك يا بنت رسول الله، السلام عليك يا بنت نبی الله، السلام عليك يا بنت حبيب الله السلام عليك يا بنت خليل الله، السلام عليك يا بنت صفی الله، السلام عليك يا بنت امين الله، السلام عليك يا بنت افضل انبياء الله و رسله و ملائکته، السلام عليك يا بنت خير البریه، السلام عليك يا سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین السلام عليك يا زوجة ولی الله و خير الخلق بعد رسول الله، السلام عليك يا ام الحسن و الحسين سیدی شباب اهل الجنة، السلام عليك ايتها الصديقه الشهیده، السلام عليك ايتها الرضیه المرضیه، السلام عليك ايتها الفاضله الزکیه، السلام عليك [صفحه ۲۳۷] ايتها الحوراء الانسیه، السلام عليك ايتها التقیه النقیه، السلام عليك ايتها المحدثه العلمیه، السلام عليك ايتها المغضوبه المظلومه، السلام عليك ايتها المضطهده المقهوره، السلام عليك يا فاطمه بنت رسول الله و رحمه الله و برکاته. صلی الله عليك و علی روحک و بدنک، اشهد انک مضیت علی بینه من ربک و ان من سرک فقد سر رسول الله، و من جفاک فقد جفا رسول الله، و من آذاک فقد آذى رسول الله، و من وصلک فقد وصل رسول الله، و من قطعک فقد قطع رسول الله، لأنک بضعه منه و روحه التي بین جنیه كما قال صلی الله علیه و آله: اشهد الله و رسله و ملائکته انی راض عن رضیت عنه، ساخط علی من سخطت علیه، متبرء ممن تبرأت منه، موال لمن والیت، معاد لمن عادیت، مبغض لمن ابغضت، محب لمن احببت، و کفی بالله شهیدا و حسیبا و جازیا و مثیبا. [۴۶۷].

پاورقی

[۱] برای آگاهی بیشتر به لذات فلسفه/ویل دورانت از ص ۱۵۱ مراجعه نمایید. [۲] سوره نحل آیه ۵۸ و ۵۹. [۳] سوره اسراء آیه ۳۱ [۴] سوره نحل آیه ۵۸ [۵] تفسیر فخر رازی ج ۳۱ ص ۶۹ و روح المعانی ج ۳۰ ص ۵۲. [۶] تمدن اسلام و عرب/گوستاولوبون/ مترجم سیدهاشم حسینی ص ۵۰۷. [۷] تاریخ تمدن/ویل دورانت/ج ۱ ص ۱۵۷. [۸] همان ج ۲ (یونان باستان) ص ۳۳۹. [۹] سوره‌ی تکویر آیه ۸ و ۹ [۱۰] سوره‌ی تکویر ششمین یا هفتمین یا هشتمین سوره‌ای است که بر پیامبر (ص) نازل شد (پیامبری و انقلاب ص ۲۱) و این بسیار مهم است که در اوایل بعثت از دختران زنده به گور سؤال شود. [۱۱] این داستان برگرفته از فروغ ابدیت ج ۱ ص ۲۹ می‌باشد و داستانی را به همین مضمون تفسیر روح المعانی ج ۱۴ ص ۱۶۹ از مرد دیگری نقل کرده است. [۱۲] ذخائر العقبی ص ۴۵، ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۴. [۱۳] امالی صدوق مجلس ۸۷ روایت ۱ ص ۴۷۵. [۱۴] ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۴- مناقب ج ۳ ص ۳۴۰- ذخائر العقبی ص ۴۵ و امالی صدوق ص ۴۷۵ البته در منابع شیعی بجای حوا، ساره آمده است. [۱۵] امالی صدوق ص ۴۷۵. [۱۶] اصول کافی ج ۱ ص ۳۸۲ کتاب الحجۃ باب مولد الزهراء و علل الشرایع باب ۱۴۲ ص ۱۷۸ و ۱۷۹ و الخصال ج ۲ ص ۴۱۴ و امالی صدوق مجلس ۸۶ ص ۴۷۴ روایت از امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌باشد. [۱۷] کشف الغمه ج ۱ ص ۴۶۳ روی عن ابی عبدالله (ع)... [۱۸] ابوجعفر قمی علاوه بر نامهای قبلی این اسماء را برای فاطمه (س) ذکر کرده است مناقب ج ۳

ص ۳۵۷. [۱۹] علل الشرایع باب ۱۴۳ ص ۱۸۰ [۲۰] مناقب ج ۳ ص ۳۳۰- علل الشرایع باب ۱۴۴ ص ۱۸۱- کشف الغمه ج ۱ ص ۴۶۴ [۲۱] ص ۱۶۰ [۲۲] ص ۴۴ [۲۳] ج ۲ ص ۸۴ عن رسول الله (ص): انما سمیت البتول لانها بتلت من الحيض و النفاس لان ذلك عيب من بنات الانبياء [۲۴] ج ۱۲ ص ۱۰۹ روایت ۳۴۲۲۶ [۲۵] کشف الغمه ج ۱ ص ۴۶۳ و ذخائر العقبی ص ۴۴ به همین مضمون نقل کرده است و الصواعق المحرقة: ان النبی (ص) قال: «فاطمه حوراء آدمیه لم تحض و لم تطمث... ص ۱۶۰ [۲۶] الصواعق المحرقة ص ۱۵۵- کنز العمال ج ۱۲ ص ۱۰۹ روایت ۳۴۲۲۷- ینابیع الموده ج ۲ ص ۶۴ و ص ۸۴- کشف الغمه ج ۱ ص ۴۶۳- علل الشرایع باب ۱۴۲ ص ۱۷۹ و ۱۷۸- مناقب ج ۳ ص ۳۲۹ [۲۷] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۱۶ تا ۲۳. [۲۸] الصواعق المحرقة ص ۱۵۳ تا ۱۵۵. [۲۹] این کتاب به ضمیمه الصواعق در مکتبۃ القاہرہ به چاپ رسیده است [۳۰] مناقب ج ۳ ص ۳۲۷ از پیامبر (ص) [۳۱] تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۸۸. [۳۲] ج ۸ ص ۱۹ [۳۳] ج ۱۱ ص ۵۹۷. [۳۴] ج ۲ ص ۲۹۸ [۳۵] ج ۲ ص ۲۰ [۳۶] ج ۱ ص ۱۷۰ [۳۷] ج ۲ ص ۳۴۱ [۳۸] ج ۷ باب ۷۱۱۷۵ ص ۲۲۰ [۳۹] ص ۱۴۱ [۴۰] اصول کافی ج ۱ ص ۳۸۱ (کتاب الحجہ باب مولد الزهرا) [۴۱] ج ۱ ص ۴۴۹ [۴۲] ج ۳ ص ۳۵۷ [۴۳] بحار ج ۴۳ ص ۷ [۴۴] بحار ج ۴۳ ص ۹ [۴۵] بحار ج ۴۳ ص ۸ [۴۶] بحار ج ۴۳ ص ۹ [۴۷] بحار ج ۴۳ ص ۹ [۴۸] کشف الغمه ج ۱ ص ۴۴۹ [۴۹] بحار الانوار ج ۴۳ ص ۳. [۵۰] رجوع کنید به زندگانی فاطمه زهرا (س)- دکتر شهیدی ص ۳۱ [۵۱] فروغ ابدیت ج ۱ ص ۱۶۴ [۵۲] انساب الاشراف بلاذری، نقل از زندگانی فاطمه زهرا ص ۲۶ [۵۳] زخرف، ۳۲ [۵۴] تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۲۹. [۵۵] تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۳۰ [۵۶] زندگانی فاطمه زهرا (س) ص ۲۶ به نقل از انساب الاشراف بلاذری. [۵۷] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۵ [۵۸] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۱- ۱۰ [۵۹] سوره اسری آیه ۱ [۶۰] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۱ الی ۱۱ [۶۱] ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۲ [۶۲] احتجاج ج ۲ ص ۳۸۲ [۶۳] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۰ [۶۴] سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۰۲ [۶۵] تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۶۱. [۶۶] اسد الغابه ج ۷ ص ۲۲۰. [۶۷] اسد الغابه ج ۷ ص ۱۳۰ [۶۸] مراجعه نماید به زندگانی فاطمه زهرا (س) ص ۲۷- ۳۲ با این تفاوت که از مطالب دانشمند بزرگوار جناب آقای دکتر سید جعفر شهیدی چنین استنباط می شود که ایشان تولد زهرا (س) را قبل از بعثت ترجیح می دهند [۶۹] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۵. [۷۰] صحیح مسلم ج ۱۲ ص ۱۵۰ (کتاب الجهاد مالقی انسی ص من اذی المشرکین) و ذخائر القبی ص ۴۷ به همین مضمون نقل کرده است. [۷۱] طبقات ابن سعد ج ۱ ص ۲۳۷ و این در حالیست که یعقوبی مدعی است علی (ع) فاطمه را به مدینه آورد ج ۲ ص ۴۱. [۷۲] سیره ابن هشام ج ۴ ص ۵۲ با این تفاوت که مأمور اعزام را عباس ذکر می کند. [۷۳] ینابیع الموده ج ۱ ص ۱۶۸ و ج ۲ ص ۸۷. [۷۴] اخصال ج ۲ ص ۴۰۵ روایت ۱۱۶. [۷۵] عن انس انها کانت کالقمر لیلۃ البدر. احقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۴۵ / مناقب ج ۳ ص ۳۵۶ [۷۶] او کالشمس کفرت غماما اذا خرجت من السحاب. مناقب ج ۳ ص ۳۵۶ [۷۷] بیضا مشرقه حمرة. احقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۴۶ [۷۸] لها شعرا سود. احقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۴۶ [۷۹] و ان قصبتها تضرب بالجفنه. مناقب ج ۳ ص ۳۵۶ [۸۰] مشرقه الرباعیه. مناقب ج ۳ ص ۳۵۶ [۸۱] و کانت مشیة فاطمه (س) مشیة رسول الله (ص). ذخائر العقبی ص ۳۹. کشف الغمه ج ۱ ص ۴۶۳ و احقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۴۶. [۸۲] مناقب ج ۳ ص ۳۴۵ [۸۳] کنز العمال ج ۱۳ ص ۶۸۴ حدیث ۳۷۷۵۵. [۸۴] ثم خطبها عمر (رض) مع عدہ من قریش کلهم یقول له مثل قوله لابی بکر. ذخائر العقبی ص ۲۹. داستان خواستگاری ابوبکر و عمر در منابع ذیل آمده است: ذخائر العقبی ص ۲۹ و ۳۰- صواعق ص ۱۴۱- اسد الغابه ج ۷ ص ۲۲۱- طبقات ج ۸ ص ۱۵- ینابیع ج ۲ ص ۲۱. [۸۵] ینابیع الموده ج ۱ ص ۱۷۴ [۸۶] اصول کافی ج ۱ ص ۳۸۳ کتاب الحجہ باب مولد الزهرا- کشف الغمه ج ۱ ص ۴۷۲. [۸۷] در بیشتر روایات ابوبکر و عمر را اولین ترغیب کننده ذکر کرده اند و در بعضی روایات عده ای از انصار را و ظاهرا همگی در تشویق علی (ع) نقش داشته اند [۸۸] کنز العمال ج ۱۳ ص ۶۸۲ حدیث ۳۷۷۵۱- ذخائر العقبی ص ۲۷. [۸۹] الصواعق المحرقة ص ۱۶۶. [۹۰] ذخائر العقبی ص ۲۹- الطبقات الکبری ج ۸ ص ۲۰ [۹۱] بحار الانوار ج ۴۳ ص ۹۳ روایت ۴. [۹۲] الصواعق المحرقة ص ۱۴۱- کنز العمال ج ۱۳ ص ۶۸۴ و ۶۸۲- اسد الغابه ج ۷ ص ۲۲۱ [۹۳] بحار الانوار ج ۴۳ ص ۹۴. [۹۴] ذخائر العقبی ص ۳۰ و ص ۲۷- کنز العمال ج ۱۳ ص ۶۸۰ و ص ۶۸۲- التاریخ الکبیر ج

۸ ص ۲۴، همین روایت را با مختصر تفاوت در الفاظ، منابع ذیل آورده‌اند. الصواعق المحرقة ص ۱۴۲ و ۱۶۳ و ۱۶۲، ذخائر العقبی ص ۲۸، مناقب ج ۳ ص ۳۵۵. [۱۵۶] آقای دکتر شهیدی مؤلف زندگانی فاطمه زهرا معتقدند که اسما در آن زمان در حبشه بود. لکن آنقدر روایات از حضور اسما در عروسی بحث به میان آورده‌اند که مطمئن می‌شویم در عروسی حضور داشته است ممکن است از حبشه آمده‌اند و مجدداً مسافرت نموده باشند. [۱۵۷] مناقب ج ۳ ص ۳۵۶. [۱۵۸] نهج الحیاء به نقل از غایه المرام فی رجال البخاری ص ۲۹۵ و الروض الفائق و احقاق الحق ج ۴ ص ۴۸۱ [۱۵۹] مناقب ج ۳ ص ۳۵۶. [۱۶۰] کشف الغمه ج ۱ ص ۴۷۳، مناقب ج ۳ ص ۳۵۶، احقاق الحق ج ۱۰ ص ۴۲۲. [۱۶۱] ینابیع الموده ج ۲ ص ۱۵۳ و با مختصر فرقی الغدیر ج ۲ ص ۳۱۸ (پیامبر (ص) در جواب فرمود: اما ترضینی ان الله اختار من اهل الارض رجلین احدهما ابوک و الاخر زوجک). [۱۶۲] طبقات ج ۸ ص ۲۲ و ص ۱۶۶. [۱۶۳] الغدیر ج ۲ ص ۳۱۲ (به نقل از حلیه الاولیاء، الاستیعاب، تقریب الاسانید، مجمع الزواید و ذخائر العقبی) [۱۶۴] الغدیر ج ۲ ص ۷۰ [۱۶۵] بحار الانوار جلد ۸ ص ۳۰۳. [۱۶۶] سوره عبس آیه ۳۵ تا ۳۷ [۱۶۷] امالی صدوق مجلس ۴۶ حدیث ۱۲. [۱۶۸] نهج البلاغه، قصار الحکم ۱۴۷ [۱۶۹] برگرفته از این روایت: ان قوما عبدوا الله سبحانه رغبه فتلك عباده التجار و قوما عبدوه رهبه فتلك عباده العبيد و قوما عبده شکرا فتلك عباده الاحرار. غرر الحکم ۳۶۰۴. [۱۷۰] نهج الحیاء ص ۹۹ با مختصر تغییر در ترجمه. [۱۷۱] سوره تحریم آیه ۱۲ [۱۷۲] سوره انبیاء آیه ۹۱ [۱۷۳] احزاب آیه ۳۵. [۱۷۴] تحف العقول مروی عن السبط الشهدید [۱۷۵] ینابیع الموده ج ۲ ص ۸۴، الصواعق المحرقة ص ۱۶۰، مناقب ج ۳ ص ۳۲۵، معانی الاخبار ج ۱ ص ۲۵۱ و الغدیر ج ۲ ص ۶۱ [۱۷۶] عن محمد بن مروان قال: قلت لابی عبدالله (ع) هل قال رسول الله (ص) ان فاطمه (س) احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار؟ قال نعم عنی بذلك الحسن و الحسين و زینب و ام کلثوم. معانی الاخبار ج ۱ ص ۲۵۱ و ۲۵۲. [۱۷۷] معانی الاخبار ج ۱ ص ۲۴۹ [۱۷۸] معانی الاخبار ج ۱ ص ۲۴۹ [۱۷۹] منهاج السنه ج ۲ ص ۱۲۶ بنقل الغدیر ج ۳ ص ۱۷۵. [۱۸۰] الغدیر ج ۳ ص ۱۷۵ تا ۱۷۶. [۱۸۱] کشف الغمه ج ۱ ص ۴۶۸، علل الشرایع باب ۱۴۵ روایت اول [۱۸۲] مناقب ج ۳ ص ۳۴۱، احقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۶۱ [۱۸۳] ر. ک همین کتاب ص ۷۱ [۱۸۴] تنبیه الخواهر و نزهه النواظر (مجموعه ورام) ج ۲ ص ۱۰۸ [۱۸۵] سوره حشر آیه ۹ [۱۸۶] وسائل الشیعه ج ۶ ص ۳۲۳. [۱۸۷] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۳۱. [۱۸۸] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۴۰۱. [۱۸۹] صحیح مسلم، کتاب الجهاد ج ۱۲ ص ۱۴۸، صحیح بخاری کتاب المغازی باب ۱۴۱ ج ۵ ص ۲۰۳، الطبقات الکبری ج ۲ ص ۴۸. [۱۹۰] ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۴، بحار الانوار ج ۲۰ ص ۲۴۵، الطبقات الکبری ج ۱ ص ۴۰۰، التاریخ الکبیر ج ۱ ص ۱۲۸. [۱۹۱] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۶۵. [۱۹۲] الطبقات الکبری ج ۸ ص ۲۸۲. [۱۹۳] من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۱۴. [۱۹۴] عن موسی بن جعفر عن ابیه عن ابائه (ع) قال کانت فاطمه (س) اذا دعت تدعو للمؤمنین و المؤمنات و لا تدعو لنفسها فقیل لها: یا بنت رسول الله انک تدعو للناس و لا تدعو لنفسک فقالت: الجار ثم الدار. وسائل الشیعه ج ۴ ص ۱۱۵۱ روایت ۸ و علل الشرایع باب ۱۴۵ ص ۱۸۲. [۱۹۵] نهج البلاغه کتاب ۴۷ [۱۹۶] اصول کافی ج ۲ ص ۴۸۹ کتاب العشره باب حق الجوار [۱۹۷] کشف الغمه ج ۱ ص ۴۶۸، علل الشرایع باب ۱۴۵ روایت اول. [۱۹۸] ذخائر العقبی ص ۴۵، ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۴، کشف الغمه ج ۱ ص ۴۶۹. [۱۹۹] ذخائر العقبی ص ۵۰، سنن ابن داوود ج ۴ ص ۳۵، علل الشرایع ص ۳۲۶ [۲۰۰] کنز العمال ج ۱۵ ص ۴۹۶ ذخائر العقبی ص ۵۰. [۲۰۱] تنبیه الخواطر و تنزیه النواظر (مجموعه ورام) ج ۲ ص ۲۳۰، ذخائر العقبی ص ۵۱. [۲۰۲] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۶۴. [۲۰۳] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۶۲ [۲۰۴] برای اطلاع بیشتر مراجعه نماید به کتاب «رهبری در تشیع» ص ۲۱۴ بحث «رفاه عمومی»، [۲۰۵] ذخائر العقبی ص ۴۳، ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۳. [۲۰۶] وسایل الشیعه ج ۱۴ ص ۱۵۸ روایت ۳. [۲۰۷] ذخائر العقبی ص ۴۹، ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۵. [۲۰۸] بحار الانوار ج ۳۵ ص ۲۵۲. [۲۰۹] بحار الانوار ج ۸ ص ۳۰۳ روایت ۶۴. [۲۱۰] آسیاب دستی [۲۱۱] این داستان محتوای ۱۷ روایت از کنز العمال ج ۱۵ ص ۴۹۶ تا ۵۰۸ و علل الشرایع ص ۳۶۶ و امالی صدوق ص ۵۱۲ مجلس ۹۳ و مسند احمد بن حنبل ج ۱ ص ۲۰۶ و ص ۳۰۵ و ۱۷۴ و ۲۶۰ و ۲۸۷ و ... می‌باشد. [۲۱۲] کنز العمال ج ۱۵ ص ۴۹۶ تا ۵۰۹ الطبقات الکبری ج ۸ ص ۲۵، صحیح بخاری ج ۵ ص ۸۱

[۲۱۳] امالی صدوق مجلس ۹۳ ص ۵۱۲ و کنز العمال ج ۱۵ ص ۵۰۲ روایت ۴۱۹۱۹ [۲۱۴] الطبقات الكبرى ج ۸ ص ۲۵، و کنز العمال ج ۱۵ ص ۴۹۷ روایت ۴۱۹۶۸. [۲۱۵] مسند احمد بن حنبل ج ۱ ص ۳۰۹ روایت ۱۲۴۹، کنز العمال ج ۱۵ ص ۴۹۶ روایت ۴۱۹۶۷ [۲۱۶] وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۱۱۸ باب ۸۵ و نیز رجوع کنید به حریم عفاف ص ۱۸۵. [۲۱۷] مناقب ج ۳ ص ۳۴۳، ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۶، احقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۹۱، کشف الغمه ج ۱ ص ۴۵۱، ذخائر العقبی ص ۵۱. [۲۱۸] ذخائر العقبی ص ۵۲، کشف الغمه ج ۱ ص ۴۵۱، التاریخ الكبير ج ۴ ص ۳۶. [۲۱۹] ذخائر العقبی ص ۵۱، ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۵. در روایت دیگری چنین آمده است عن علی (ع) ان النبی (ص) دخل علی ابنته فاطمه فاذا فی عنقها قلاده فاعرض عنها فقطعتها فرمت بها فقال رسول الله (ص) انت منی یا فاطمه ثم جاءها سائل فناولته القلاده مناقب ج ۳ ص ۳۴۳ و کشف الغمه ج ۱ ص ۴۷۱. [۲۲۰] بحار الانوار ج ۲ ص ۳. [۲۲۱] الاحتجاج ج ۱ ص ۱۸ روایت ۱۵، بحار الانوار ج ۲ ص ۸ روایت ۱۵. [۲۲۲] کتاب الخراج ص ۲۱۲ و در روایتی از فاطمه (س) خواست تا فرزندش را واسطه قرار دهد سیره ابن هشام ج ۴ ص ۳۸. [۲۲۳] الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۲۲۴ [۲۲۴] فیء اموالی است که بدون جنگ بدست اسلام بیفتد. فیء به اجماع مسلمین و نص قرآن متعلق به پیامبر است [۲۲۵] سوره اسراء آیه ۲۶ [۲۲۶] الدار المنثور ج ۵ ص ۲۷۳ [۲۲۷] احقاق الحق ج ۱ ص ۲۹۴. [۲۲۸] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۷۷ [۲۲۹] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۷۶. [۲۳۰] مسند فاطمه الزهرا (س) ص ۴۱. [۲۳۱] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۷۷. [۲۳۲] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۷۶. [۲۳۳] سیره ابن هشام ج ۴ ص ۲۴۹. [۲۳۴] اسد الغابه ج ۷ ص ۳۸۷: ام کلثوم با عمر ازدواج کرد و بعد از او با عون بن جعفر ازدواج کرد و بعد از مرگ او با برادرش محمد بن جعفر. وی بین سال ۴۰ تا ۵۰ زودتر از همه برادران و خواهرش درگذشت. [۲۳۵] مناقب ج ۳ ص ۳۸۹. [۲۳۶] احقاق الحق ج ۱ ص ۶۵۴ و به همین مضمون بحار الانوار ج ۴۳ ص ۳۰۹ و ج ۴۵ ص ۱۹۰. [۲۳۷] شورا، ۲۳ [۲۳۸] تفسیر الکشاف ج ۴ ص ۲۲۰ تا ۲۲۱، تفسیر طبری ج ۲۵ ص ۱۶. [۲۳۹] تفسیر الکشاف ج ۴ ص ۲۱۹، تفسیر الكبير (فخر رازی) ج ۲۷ ص ۱۶۶ والدر المنثور ج ۷ ص ۳۴۸. [۲۴۰] مجمع البیان ج ۹ ص ۴۳ بنقل از شواهد التنزیل. [۲۴۱] سبأ ۳۴ [۲۴۲] لسان العرب ج ۵ ص ۱۹۵ [۲۴۳] اسباب النزول واحدی ذیل آیه ۶۱ آل عمران. [۲۴۴] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۸۱. [۲۴۵] الطبقات الكبرى ج ۱ ص ۳۵۷ [۲۴۶] الدر المنثور ج ۲ ص ۲۲۹ [۲۴۷] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۸۲. [۲۴۸] فمن حاجک فيه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین. آل عمران آیه ۶۱. [۲۴۹] اسد الغابه ج ۷ که مجموعاً این مجلد در معرفی این زنان است [۲۵۰] تفسیر الكبير (فخر رازی) ج ۸ ص ۸۵. [۲۵۱] نحل، ۱۲۰ [۲۵۲] داستان مباحله از فضائل بی چون چرای اهل بیت است که بین فرقه‌ها اسلامی مجمع علیه است همه مورخین و محدثین و مفسرین داستان مباحله و آمدن پنج تن را ذکر کرده‌اند مراجعه کنید به: تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۸۱-۸۳، الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۲۹۳ صحیح مسلم ج ۱۵ ص ۱۷۶، الصواعق المحرقة ص ۱۵۵، ینابیع الموده ج ۲ ص ۶۸. تفسیر فخر رازی ج ۸ ص ۸۵، تفسیر طبری ج ۳ ص ۲۱۱ تا ۲۱۳- الدر المنثور ج ۲ ص ۲۲۹-۲۳۳، تفسیر الکشاف ج ۱ ص ۳۶۱-۳۷۰ الاختصاص ص ۵۶ و ۱۱۲، الخصال ج ۲ ص ۵۷۶. [۲۵۳] احزاب، ۳۳ [۲۵۴] تفسیر طبری ج ۲۲ ص ۷-۵. [۲۵۵] الکشاف ج ۱ ص ۳۶۹. [۲۵۶] ینابیع الموده ج ۱ ص ۱۷۱. [۲۵۷] الدر المنثور ج ۶ ص ۶۰۶ [۲۵۸] داستان آیه تطهیر آنقدر شیعه و سنی روایت کرده‌اند که جای هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که این آیه در مورد پنج تن آل عبا نازل شده است مرحوم طبری در تفسیرش (ص) ۵-۷ شانزده روایت در این باره نقل می‌کند. آلوسی در تفسیرش ج ۲ ص ۱۴ تلاش می‌کند که ثابت کند منظور این آیه زنان پیامبر هستند اما در پایان می‌گوید: اخرج الترمذی والحاکم و صحاه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردويه و البیهقی فی سننه من طرق عن ام سلمه رضی الله عنها قالت فی بیتی نزلت انما یرید الله... و فی البیت فاطمه و علی و الحسن و الحسین فجعلهم رسول الله بکساء کان علیه ثم قال: هولاء... همچنین مراجعه کنید به الدر المنثور ج ۶ ص ۶۰۵، الصواعق المحرقة ص ۱۴۳ ینابیع الموده ج ۲ ص ۵۲-۵۴ و ج ۱ ص ۱۷۱ و اسد الغابه ج ۷ ص ۲۲۲، امالی صدوق مجلسی ۷۲ ص ۳۸۱ و ۳۸۲، الخصال ج ۱ ص ۴۰۳ روایت ۱۱۳ و ج ۲ ص ۵۶۱ و ۵۸۰ و احتجاج

طبرسی ج ۱ ص ۳۴۵. [۲۵۹] دهر- ۹ [۲۶۰] تفسیر الکشاف ج ۴ ص ۶۷۰. این داستان نیز بین مفسرین شیعه و سنی معروف و مشهور است. فخر رازی مفسر معروف اهل سنت که گاهی دشمنی‌اش با شیعه به اهل بیت نیز سرایت می‌کند سعی می‌نماید که در این روایت خدشه وارد کند او می‌گوید ضمائم این آیات جمع است پس نمی‌تواند در مورد علی نازل شده باشد غافل از اینکه اولاً ضمیر جمع گاهی در مورد یک نفر هم می‌آید ثانیاً هر کس که این داستان را گفته است می‌گوید درباره علی و فاطمه و فضه و حسن و حسین وارد شده است و آنان جمعند. آنگاه فخر رازی می‌گوید هیچکس از بزرگان معتزله این روایت را در تفاسیرشان نقل نکرده‌اند و تنها واحدی در کتاب البسیط و زمخشری در کشاف از معتزله نقل کرده‌اند که این آیات در مورد علی نازل شده است. و سپس همان داستانی را که از کشاف نقل کردیم می‌آورد. فخر رازی چه بخاهد و چه نخواهد ۳۴ نفر از بزرگان محدثین و مفسرین اهل سنت همچو: ترمذی در «نوادیر الاصول»، طبری در «الکفایه»، ابن عبدربه مالکی در «عقد الفرید» حاکم نیشابوری در «مناقب فاطمه» آلوسی در تفسیر «روح المعانی» و... این داستان را نقل کرده‌اند الغدیر ج ۳ ص ۱۰۷-۱۱۱ و نیز مراجعه نمایید به الدر المنثور ج ۸ ص ۳۷۱ و اسد الغابه ج ۷ ص ۲۳۶ و امالی صدوق مجلس ۴۳ ص ۲۱۲ روایت ۱۱. [۲۶۱] الدار المنثور ج ۸ ص ۶۴۶-۶۵۳ و اخرج ابن سعد و ابن عساکر... [۲۶۲] ذخائر العقبی ص ۳۱. [۲۶۳] ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۳ [۲۶۴] کوثر از کثیر گرفته شده یعنی زیاد، فراوان. در شأن نزول سوره کوثر بین شیعه و سنی اختلافی نیست (مراجعه شود به تفسیر فخر رازی ج ۳۲ ص ۱۳۲، الکشاف ج ۴ ص ۸۰۸ و الدار المنثور ج ۸ ص ۶۴۶-۶۵۳ اما در معنای کوثر بین مفسرین شیعه و سنی اختلاف است، مفسرین سنی کوثر را به معنای نهری در بهشت، قرآن، خیر دنیا و آخرت و نبوت تفسیر کرده‌اند. اما هیچکدام با پاسخ به مشرکین زیبا به نظر نمی‌رسد زیرا مشرکین بعد از مرگ پسران پیامبر او را ابتر یعنی بی دنباله نامیدند. حال خداوند باید لطفی در حق محمد «ص» بنماید که دیگر ابتر نباشد. و هیچکدام از معانی ذکر شده پاسخ منطقی نیست، زیرا نه نهر در بهشت نه خیر دنیا و نه قرآن، پیامبر را از بی‌نسل بودن یا ابتر بودن مبرا نمی‌کند ولی اگر کوثر را مطابق تفسیر اهل بیت به معنای فاطمه بگیریم پاسخ دندان‌شکنی به مشرکان است، پیامبر ابتر نیست او فاطمه را دارد که نسل کثیری از او بوجود می‌آید. و این بهترین پاسخ است همانگونه که از دعای پیامبر در هنگام عقد و خبر پیامبر از نسل فاطمه که محدثین سنی نقل کرده‌اند چنین برمی‌آید. [۲۶۵] الجامع الصحیح (سنن ترمذی) ج ۵ ص ۶۵۷، از عایشه، مناقب ج ۳ ص ۳۳۲، ذخائر العقبی ص ۴۱. [۲۶۶] ینابیع الموده ج ۱ ص ۱۷۱ و اسد الغابه ج ۷ ص ۳۲۴ [۲۶۷] مناقب ج ۳ ص ۳۳۳، ذخائر العقبی ص ۳۷، ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۳. [۲۶۸] ذخائر العقبی ص ۳۶ [۲۶۹] اسد الغابه ج ۷ ص ۲۲۴، احقاق الحق ج ۱۰ ص ۱۷۴ [۲۷۰] الطبقات الکبری ج ۶ ص ۶۶. [۲۷۱] اسد الغابه ج ۷ ص ۲۲۳، کنز العمال ج ۱۳ ص ۱۴۵ [۲۷۲] ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۲ [۲۷۳] الدار المنثور ذیل آیه اول سوره اسراء [۲۷۴] کشف الغمه ج ۱ ص ۴۵۹. این روایت که انعقاد نطفه فاطمه از میوه بهشتی است از مشهورات بین شیعه و سنی است. این روایت را ابن عباس، سعید بن مالک، عمر بن الخطاب و عایشه نقل کرده‌اند. (احقاق الحق از ص ۱-۱۰) همچنین مراجعه کنید به مناقب ج ۳ ص ۳۳۵، علل الشرایع باب ۱۴۷ ص ۱۸۴، احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۸۲، ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۲، کنز العمال ج ۱۲ ص ۱۰۹ و ذخائر العقبی ص ۳۶. [۲۷۵] و اذ قالت الملائکه یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین- آل عمران ۴۲. [۲۷۶] مناقب ج ۳ ص ۳۲۳: این تعلیل را حسین بن روح «رض» در پاسخ به پل الهروی داده است که از او سؤال کرده چرا فاطمه با وجودی که کوچکتر بود از سایر خواهرانش افضل بوده است. فرمود، انها ورثت رسول الله (ص) و نسل رسول الله فیها و لم یخصها الله بذلک الا بفعل الاخلاص عرفه من نیتها [۲۷۷] ذخائر العقبی ص ۴۴ [۲۷۸] مسند ج ۴ ص ۱۵۹ [۲۷۹] کنز العمال ج ۱۲ ص ۱۰۸ و ج ۱۳ ص ۶۷۵ [۲۸۰] ذخائر العقبی ص ۴۲ [۲۸۱] تفسیر طبری ج ۳ ص ۱۸۰. [۲۸۲] سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۱۸ و صحیح مسلم ج ۲ ص ۵-۶ [۲۸۳] الطبقات الکبری ج ۸ ص ۲۷. [۲۸۴] بقره، ۴۷ و [۲۸۵] انعام ۸۶ [۲۸۶] تفسیر جلالین ص ۷۲. [۲۸۷] امالی صدوق مجلس ۲۶ حدیث ۷ ص ۱۰۹ و مجلس ۷۳ ص ۳۹۴، معانی الاخبار ج ۱ ص ۲۵۳ [۲۸۸] این معنا با الفاظ دیگری هم در روایات آمده است که

برای آگاهی بیشتر نیز مراجعه کنید به: مسند احمد بن حنبل ج ۱۰ ص ۸۲ و ۱۵۷ و ۱۵۸- کنترل العمال ج ۱۳ ص ۶۷۵-۶۷۶- اسد الغابه ج ۷ ص ۲۲۳-۲۲۴- سنن ترمذی ج ۵ ص ۶۵۷- ینابیع الموده ج ۲ ص ۱۶۷-۱۶۹- ذخائر العقبی ص ۴۰-۴۳- احقاق الحق ج ۱۰ ص ۲۷-۱۱۵- مناقب ج ۳ ص ۳۲۲-۳۲۳- خصال ج ۱ ص ۲۰۶. [۲۸۹] کنترل العمال ج ۱۱ ص ۱۱۷ [۲۹۰] صحیح بخاری ج ۹ کتاب النفس ص ۶۷۳ و صحیح مسلم ج ۱۵ ص ۵۵ [۲۹۱] اسد الغابه ج ۷ ص ۲۲۴، کنترل العمال ج ۱۳ ص ۶۷۴ و ج ۱۲ و ص ۱۱ ینابیع الموده ج ۱ ص ۱۷۰، ذخائر العقبی ص ۳۹، کشف الغمه ج ۱ ص ۴۵۸ و ۴۶۷ [۲۹۲] احتجاج ج ۲ ص ۲۵۴ ابن جریج از امام صادق (ع) در مورد این حدیث پرسید: حدثنا الیوم حدیثا استهزاه الناس: این حدیث به ما روایت شد مردم آن را مسخره کردند. [۲۹۳] امالی صدوق مجلس ۶۱ ص ۳۱۳. فجاء صندل فقال لجعفر بن محمد (ع) یا ابا عبدالله ان هولاء الشباب یجیئوننا عنک باحدیث منکره فقال له جعفر (ع) ما ذلک یا صندل قال: حدثت عنک انک حدثنا ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضائها... [۲۹۴] امالی صدوق مجلس ۶۱ ص ۳۱۳. فجاء صندل فقال لجعفر بن محمد (ع) یا ابا عبدالله ان هولاء الشباب یجیئوننا عنک باحدیث منکره فقال له جعفر (ع) ما ذلک یا صندل قال: حدثت عنک انک حدثنا ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضائها... و احتجاج ج ۲ ص ۲۵۴، کشف الغمه ج ۱ ص ۴۶۷ و مناقب ج ۳ ص ۳۲۵. [۲۹۵] کنترل العمال ج ۱۲ ص ۱۰۸. این روایت با الفاظ مختلف وارد شده است که همگی یک معنا بیشتر ندارند و آن اینست که هر چه فاطمه را ناراحت کند مرا ناراحت کرده و آنچه وی را خوشحال کند مرا خوشحال کرده. و نیز مراجعه کنید به کنترل العمال ج ۱۲ ص ۱۰۷، ینابیع ج ۱ ص ۱۶۹، و ج ۲ ص ۱۱ و ۸۴، امالی صدوق مجلس ۷۳ ص ۳۹۴ و امالی شیخ مفید ص ۱۵۹ [۲۹۶] علل الشرایع ص ۱۸۵، این داستان را بدینگونه نقل می کنند: که نابکاری نزد فاطمه آمد و به دروغ گفت علی می خواهد با دختر ابی جهل ازدواج کند فاطمه بر آشفت و نزد رسول خدا رفت. [۲۹۷] مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۴۹۲. [۲۹۸] الجامع الصحیح (صحیح ترمذی) ج ۵ ص ۶۵۵، صحیح بخاری ج ۷ ص ۷۲ [۲۹۹] مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۴۹۲ [۳۰۰] ذخائر العقبی [۳۰۱] الصواعق المحرقة اخرجه ابن ابی عاصم و الطبرانی و ابن منده و البیهقی بالفاظ متقاربه [۳۰۲] اسد الغابه ج ۷ ص ۱۱۴ [۳۰۳] اسد الغابه ج ۵ ص ۱۷۵ [۳۰۴] آل عمران ۳۷ [۳۰۵] تفسیر الکشاف و تفسیر الدر المنثور ذیل آیه ۳۷ آل عمران: كلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا... علاوه ابن سعد داستانی مانند همین داستان را در الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۸۶. [۳۰۶] اصول کافی کتاب الحججه باب ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم حدیث ۳ ص ۴۴۲ و وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۹۰ و ۴۹۱ روایت ۱۸ و ۲۰ و ۲۱ از سه طریق از جابر نقل کرده است. الخصال ج ۲ ص ۴۷۸، اختصاص ص ۲۱۰-۲۱۲ و احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۶۲ و ج ۲ ص ۲۹۶. [۳۰۷] صحیح بخاری ج ۵ ص ۷۲ حدیث ۲۰۸ [۳۰۸] صحیح مسلم ج ۱۵ ص ۱۶۶ [۳۰۹] علل الشرایع باب ۱۴۶ ص ۱۸۲. [۳۱۰] اصول کافی کتاب الحججه باب فیه ذکر الصحیفه و باب مولد الزهرا حدیث ۱ ج ۱ ص ۱۸۷ و ص ۳۸۱ [۳۱۱] اصول کافی کتاب الحججه باب فیه ذکر الصحیفه و باب مولد الزهرا حدیث ۱ ج ۱ ص ۱۸۷ و ص ۳۸۱ [۳۱۲] اصول کافی کتاب الحججه باب فیه ذکر الصحیفه و باب مولد الزهرا حدیث ۱ ج ۱ ص ۱۸۷. [۳۱۳] کشف الغمه ج ۱ ص ۴۹۷ [۳۱۴] امالی صدوق مجلس ۲۴ [۳۱۵] اصول کافی کتاب الحججه باب ان الائمه لم یفعلوا شیئا و لا یفعلوه الا بعهد من الله حدیث ۴. [۳۱۶] خصال ج ۲ ص ۴۱۲. [۳۱۷] این روایت را اکثر کتب اهل سنت و شیعه با مختصر تفاوت در الفاظ نقل کرده اند رجوع کنید به: صحیح مسلم ج ۱۶ ص ۴-۶، سنن ابن ماجه ج ۱ کتاب الجنائز ص ۵۱۸، الجامع الصحیح (سنن ترمذی) ج ۵ ص ۶۵۷. مسند احمد بن حنبل ج ۱۰ ص ۸۲ و ص ۱۵۷ و ص ۱۵۸، کنترل العمال ج ۱۳ ص ۶۷۵ و ص ۶۷۶ و ص ۶۷۷، الطبقات الکبری ج ۱ ص ۲۷، اسد الغابه ج ۷ ص ۲۳۳ و ص ۲۲۴ و امالی صدوق مجلس ۸۷ حدیث ۲، احقاق الحق ج ۱۰ ص ۴۳۷. [۳۱۸] الخصال ج ۲ ص ۶۱۸. [۳۱۹] سنن النسائی ج ۴ ص ۱۳ و مراجعه کنید به صحیح بخاری ج ۶ ص ۳۲۴ و سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۲۱ و کنترل العمال ج ۷ ص ۲۶۰ و ۲۶۱ و کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۳۳۳ و الطبقات الکبری ج ۲ ص ۳۱۱ و مسند احمد بن حنبل ج ۴ ص ۳۹۲ در بعضی نقلها آمده است که فاطمه این مرثیه را آخرین لحظات پدر می خواند. اما صحیح نسائی روایت کرده است: ان فاطمه (ع) بکت علی

رسول الله (ص) حین مات... [۳۲۰] اسد الغابه ج ۷ ص ۳۲۶ [۳۲۱] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۴۳۴. [۳۲۲] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۴۳۵

[۳۲۳] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۴۲۷ [۳۲۴] کنز العمال ج ۱۱ ص ۶۱۷ حدیث ۳۲۹۹۷ [۳۲۵] به بخش مقام فاطمه مراجعه نماید

[۳۲۶] الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۲۹ و مراجعه نماید به الغدیر ج ۵ ص ۳۷۲، نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۱۳، احتجاج ج ۱ ص ۲۰۶ و ۲۰۹. [۳۲۷] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۴. [۳۲۸] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۶. [۳۲۹] الغدیر ج ۱ ص ۱۹۶ به نقل از شمس الدین شافعی در کتاب «اسنی المطالب» [۳۳۰] احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۲۲۲ و مناقب ج ۳۳۹۳ [۳۳۱] ابن ابی الحدید همراهان عمر را بدین شرح اعلام می‌کند: ثابت بن قیس ج ۲ ص ۵۰، اسید بن حضیر و سلمه بن اسلم، ج ۶ ص ۱۱، عبدالرحمن بن عوف و محمد بن سلمه ج ۶ ص ۴۸ و خالد بن ولید ج ۶ ص ۴۹ و در روایتی مرحوم طبرسی از قول امام حسن «ع» نقل می‌کند مغیره بن شعبه هم بوده است احتجاج ج ۲ ص ۴۰. [۳۳۲] الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۳۰. [۳۳۳] الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۳۰ و رجوع کنید به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵۶ و ج ۶ ص ۴۸ و تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۲ و کنز العمال ج ۵ ص ۶۵۱. [۳۳۴] بحار الانوار ج ۲۸ ص ۳۳۹ به نقل از عقد الفرید ابن عبدربه [۳۳۵] بحار الانوار ج ۲۸ ص ۳۳۹ به نقل از ابن ختزابه [۳۳۶] نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۱. [۳۳۷] نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۶۰. [۳۳۸] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۱ [۳۳۹] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵۰ و ج ۶ ص ۴۷. [۳۴۰] الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۳۰. [۳۴۱] کنز العمال ج ۵ ص ۶۵۱ حدیث ۱۴۱۳۸ [۳۴۲] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵۶ و به همین مضمون در ج ۶ ص ۴۸ ج ۲ ص ۴۵ و ص ۵۶ [۳۴۳] تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۲ [۳۴۴] الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۳۰ [۳۴۵] احتجاج ج ۱ ص ۲۱۰-۲۱۳. [۳۴۶] احتجاج ج ۱ ص ۲۰۲ و بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۹۷. [۳۴۷] بحار الانوار ج ۲ ص ۴۰ قبلا گفتیم مغیره نیز که جز هجوم برندگان به خانه فاطمه بود، ممکن است این عمل توسط شخص مغیره انجام نشده باشد لکن چون جزء شرکت کنندگان بوده اینگونه مورد خطاب امام قرار می‌گیرد. [۳۴۸] خصال ج ۲ ص ۶۰۷ [۳۴۹] مرحوم مجلسی می‌گوید من این موضوع را در کتاب سلیم بن قیس دیدم. بحار ج ۴۳ ص ۱۹۸ و بحار ج ۴۳ ص ۱۷۰ به نقل از دلائل الامامه طبری و مناقب ج ۳ ص ۳۵۸ [۳۵۰] ذخائر العقبی ص ۵۵، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۳، ینابیع الموده ج ۱ ص ۱۷۴ و ج ۲ ص ۲۶ [۳۵۱] مصباح المنیر [۳۵۲] الطبقات الکبری ج ۲ ص ۲۲۴، سیره ابن هشام ص ۳۶۸. [۳۵۳] حشر، ۶. [۳۵۴] الدر المنثور ج ۵ ص ۲۷۳، ینابیع الموده ج ۱ ص ۱۱۹ [۳۵۵] ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۲۰. [۳۵۶] صحیح بخاری ج ۵ ص ۲۵۲ [۳۵۷] الشافی ج ۴ از صفحه ۵۷ [۳۵۸] الغدیر ج ۷ از صفحه ۱۹۰ [۳۵۹] حشر، ۶ [۳۶۰] حشر، ۷ [۳۶۱] اسرا ۲۶ [۳۶۲] اخراج یعنی در کتابهایشان نقل کرده‌اند بعضی گفته‌اند اخراج به معنای نقل همراه با انتخاب صحیح است. رجوع کنید به علم الحدیث و درایه الحدیث بخش دوم ص ۲۳ [۳۶۳] الدر المنثور ج ۵ ص ۲۷۳ و ۲۷۴ [۳۶۴] میزان الاعتدال ج ۲ ص ۲۸۸ به نقل از زندگانی حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها، آیه الله مکارم ص ۹۲ و رجوع کنید به تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۶۹. [۳۶۵] رجوع کنید به بخش فاطمه از منظر وحی- بحث اثبات آیه در شأن اهل بیت [۳۶۶] اسد الغابه ج ۲ ص ۱۳۳. [۳۶۷] احزاب، ۶ [۳۶۸] صحیح بخاری ج ۵ ص ۲۵۲، الطبقات الکبری ج ۲ ص ۳۱۴ و ج ۸ ص ۲۸ [۳۶۹] نمل ۱۶ [۳۷۰] مریم ۶ [۳۷۱] بقره: ۱۲۴. [۳۷۲] بقره ۱۲۹ [۳۷۳] الغدیر ج ۷ ص ۱۹۵ [۳۷۴] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۸۴. [۳۷۵] نهج البلاغه نامه ۴۵ [۳۷۶] ترجمه از خورشید بی غروب ص ۳۴۳. [۳۷۷] اصول کافی کتاب الحجۃ بابا الفیء و الانفال روایت ۵ ج ۲ ص ۴۵۸ و نیز رجوع کنید به تهذیب الاحکام ج ۴ ص ۱۴۸. [۳۷۸] علل الشرایع باب ۱۲۴ ص ۱۵۴. [۳۷۹] علل الشرایع باب ۱۲۴ ص ۱۵۵. [۳۸۰] مائده ۶۴ [۳۸۱] ظاهرا الی ریث باشد نه الاریث [۳۸۲] این جمله ضرب المثل است کنایه از انجام کاری در ظاهر برای رسیدن به مقصودی دیگر است [۳۸۳] مائده، ۵۰ [۳۸۴] مریم ۲۷۰ [۳۸۵] انعام، ۶۷. [۳۸۶] الشافی فی الامامه ج ۴ ص ۷۲ تا ۷۶. [۳۸۷] الغدیر ج ۶ ص ۱۶۵ و ج ۵ ص ۱۴۷ (با این تفاوت که عدن لیالیا دارد. مرحوم علامه «رض» چهارده سند برای این روایت از کتاب اهل سنت نقل کرده است. [۳۸۸] الغدیر ج ۷ ص ۱۹۲ و ص ۷۹ دو بیت اول و تاریخ مسعودی ج ۲ ص ۳۱۱ بیت اول را آورده‌اند. [۳۸۹] الخصال

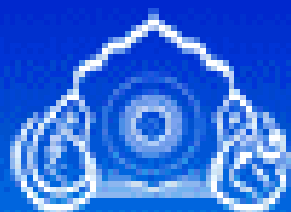
ج ۱ ص ۲۷۳، امالی صدوق مجلس ۲۹ ص ۱۲۱، کشف الغمه ج ۱ ص ۴۹۸ مناقب ج ۳ ص ۳۲۲ [۳۹۰] شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۳ و معانی الاخبار ج ۲ ص ۳۲۸ باب ۴۰۲ و احتجاج ج ۱ ص ۲۸۶ و مراجعه شود به تاریخ مسعودی ج ۲ ص ۱۱۵ و چون ما از روایت ابن ابی‌الحدید خطبه را ترجمه کردیم متن آن را نقل می‌کنیم: قال ابوبکر: و حدثنا محمد بن زکریا، قال: حدثنا محمد بن عبدالرحمن المهلبی، عن عبدالله بن حماد بن سلیمان، عن ابیه، عن عبدالله بن حسن بن حسن، عن امه فاطمه بنت الحسین علیهما السلام، قالت: لما اشتد بفاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله الوجع و ثقلت فی علیتها، اجتمع عندها نساء من نساء المهاجرین و الانصار، فقلن لها: کیف أصبحت یا ابنه رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم؟ قالت: والله أصبحت عائفه لدنیاکم، قالیه لرجالکم، لفظتہم بعد ان عجمتہم، و شنتہم بعد ان سبرتہم، فقبحا لفلول الحد و خور القناه، و خطل الرأی و بسما قدمت لهم انفسہم ان سخط الله علیہم و فی العذاب ہم خالدون، لا جرم! قد قلدتہم ربقتہا، و شنت علیہم غارتہا، فجدعا و عقرا، و سحقا للقوم الظالمین! و یحہم، این زححوها عن رواسی الرسالہ، و قواعد النبوه، و مہبط الروح الامین، و الطیبین بأمر الدنیا والدين، الا ذلك هو الخسران المبین! و ما الذی نعموا من ابی حسن! نعموا والله نكیر سیفہ، و شدہ و طأته، و نکال وقعتہ، و تمرہ فی ذات الله، و تالله لو تکافوا عن زمام نبذہ الیہ رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم، و لسا ر الیہم سیرا سجحا، لا- تکلم حشاشتہ، و لا یتعع راکبہ، و لاوردہم منہلا نمیرا فضفاضا یطفح ضفتاہ، و لا صدرہم بطائلا قد تحیر بہم الرأی، غیر متحل بطائل، الا بغمر الناهل، و ردعہ سورہ الساعب، و لفتحت علیہم بركات من السماء و الارض، و سیأخذہم الله بما كانوا یکسبون. الا ہلم فاستمع و ما عشت اراک الدہر عجبہ، و ان تعجب فقد اعجبک الحادث، الی ای لجأ استندوا، و باى عروہ تمسکوا؟ لبس المولی و بئس العشیر و بئس للظالمین بدلا. استبدلو و الله الذنابی بالقوادم و العجز بالکاهل فرغما لمعاطس قوم یحسبون انہم یحسنون صنعاء الا انہم ہم المفسدون ولكن لا یشعرون و یحہم (افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون)، اما لعمر الله لقد لفتحت فنظرہ ریشما تتح ثم امتلبوها طلاع القعب دما عیطا و ذعاقا مقمرا ہنالک یخسر المبتلون، و یعرف التالون غب ما اسس الاولون ثم طیبوا عن انفسکم نفسا، و اطمنثوا لفتنہ جاشا و ابشروا بسیف صارم و ہرج شامل، و استبداد من الظالمین یدع فیئکم زہیدا و جمعکم حصیدا، فیا حسرہ علیکم و انی لکم، و قد عمیت علیکم، انلزمکموها و انتم لها کارہون و الحمد لله رب العالمین- و صلواتہ علی محمد خاتم النبیین و سید المرسلین. [۳۹۱] صحیح بخاری ج ۵ ص ۲۵۲ روایت ۷۰۴ (کتاب المغازی) [۳۹۲] شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۲ ص ۵۷ [۳۹۳] شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۲ ص ۵۷. [۳۹۴] الغدیر ج ۶ ص ۲۲۷-۲۳۱ به نقل از الریاض النضرہ ج ۲ ص ۱۲۰. [۳۹۵] الغدیر ج ۶ ص ۲۲۷-۲۳۱. [۳۹۶] الغدیر ج ۶ ص ۲۲۷-۲۳۱. [۳۹۷] کنز العمال ج ۱۳ ص ۶۸۶. [۳۹۸] ابن ابی‌الحدید ج ۶ ص ۴۹-۵۰ [۳۹۹] الامامہ و السیاسہ ج ۱ ص ۳۱، بحار الانوار ج ۴۳ ص ۲۰۳. [۴۰۰] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۳۷- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۰۸- شرح ابن ابی‌الحدید ج ۲ ص ۴۶ و ج ۱۷ ص ۱۶۴. [۴۰۱] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۲ [۴۰۲] به نقل از الغدیر ج ۷ ص ۲۳۱. [۴۰۳] این روایت از مشہورترین روایات بین شیعه و سنی می‌باشد کہ در بخش مقام فاطمہ بہ آن پرداختیم. [۴۰۴] بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۷۹. [۴۰۵] بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۹۱ و رجوع کنید بہ اسد الغابہ ج ۷ ص ۲۲۶. [۴۰۶] این داستان از متفقات شیعه و سنی است مراجعه شود بہ: اسد الغابہ ج ۷ ص ۲۲۶، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۱۵، ذخائر العقبی ص ۵۳ و تہذیب الاحکام ج ۱ ص ۴۶۹، و سائل الشیعہ ج ۴ ص ۸۷۶، کشف الغمہ ج ۱ ص ۵۰۳. [۴۰۷] کشف الغمہ ج ۱ ص ۵۰۰. [۴۰۸] مسند احمد بن حنبل باب ام سلمہ و ینایع المودہ ج ۲ ص ۲۶. [۴۰۹] بحار الانوار ج ۴۳ ص ۸۶. [۴۱۰] بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۸۷. [۴۱۱] اصول کافی کتاب الحجہ باب مولد فاطمہ حدیث ۴ و علل الشرایع ص ۱۸۴ [۴۱۲] احتجاج ج ۱ ص ۳۲۴، بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۷۹ [۴۱۳] بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۸۴ و ص ۱۸۹ [۴۱۴] دختری بہ نام سکینہ بہ فاطمہ نسبت داده‌اند، کہ ہم اکنون در دمشق قبری بہ نام سکینہ بنت علی است کہ زیارتگاہ مسلمانان است. [۴۱۵] بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۷۹. [۴۱۶] الخصال ج ۲ ص ۵۸۸. [۴۱۷] بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۹۲ [۴۱۸] امالی شیخ مفید ص ۱۷۲، مناقب ج ۳ ص ۳۶۳، امالی صدوق مجلس ۹۴ حدیث ۹، علل

الشرایع باب ۱۴۹ ص ۱۸۵. [۴۱۹] مناقب ج ۳ ص ۳۶۳، بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۳ [۴۲۰] الطبقات الكبرى ج ۸ ص ۲۹ و ۳۰. [۴۲۱] امالی شیخ مفید ص ۱۷۲ [۴۲۲] امالی صدوق مجلس ۹۴ ص ۵۲۳ و علل الشرایع باب ۱۴۹ ص ۱۸۵ و مناقب ج ۳ ص ۳۶۳. [۴۲۳] اصول کافی کتاب الحجبه باب مولد الزهراء (ع) روایت ۳. احمد بن مهران... عن ابی عبدالله الحسین (ع) ابن علی السلام علیک یا رسول الله عنی و السلام علیک عن ابنتک و زائرک و البائت فی الثری بیعتک و المختار الله لها سرعه اللحاق بک، قل یا رسول الله عن صفیتک صبری و عفا عن سیده نساء العالمین تجلیدی، الا ان لی فی التأسی بستتک فی فرقتک موضع تعز، فلقد و سدتک فی ملحوده قبرک و فاضت نفسک بین نحری و صدری، بلی و فی کتاب الله انعم القبول، انا لله و انا الیه راجعون. قد استرجعت الودیعہ و اخذت الرهینہ و اخلست الزهراء، فما اقیح الخضراء و الغبراء یا رسول الله، اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهد، و هم لا یبرح من قلبی، او یختار الله لی فی دارک التی انت فیها مقیم، کمد مقیح، و هم محیح، سرعان ما فرق بیننا و الی الله اشکوا. و ستنبتک ابنتک بتطافر امتک علی هضمها، فاحفها السؤال و استخبرها الحال، فکم من غلیل معتلج بصدرها لم تجدالی بثه سیلا، و ستقول و یحکم الله و هو خیر الحاکمین. سلام مودع لا قال و لا سئم، فان انصرف فلاعن ملاله و ان اقم فلاعن سوء ظن بما وعد الله الصابرين. واه واه و الصبر ایمن و اجل و لو لا غلبه المستولین لجعلت المقام و اللبت لزاما مکوفا و لا عولت احوال الثکلی علی جلیل الرزیه، فبعین الله تدفن ابنتک سرا و تهضم حقها و تمنع ارثها و لم يتباعد العهد و لم یخلق منک الذکر. و الی الله یا رسول الله المشتکی و فیک یا رسول الله احسن العزاء، صل الله علیک و علیها السلام و الرضوان. همچنین مراجعه کنید به: امالی شیخ مفید ص ۱۷۳، مناقب ج ۳ ص ۳۶۴ کشف الغمه ج ۱ ص ۵۰۴، نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۲۰۲ و خورشید بی غروب نهج البلاغه خطبه ۱۹۳ و بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۱۱. [۴۲۵] کنز العمال ج ۱۲ ص ۱۰۵، اسد الغابه ج ۷ ص ۲۲۵، ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۴ ذخائر العقبی ص ۴۸، احقاق الحق ج ۱۰ ص ۱۳۹. [۴۲۶] ذخائر العقبی ص ۴۸ و احقاق الحق ج ۱۰ ص ۱۶۰، ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۴ [۴۲۷] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۱۵۵-۱۵۹ [۴۲۸] احقاق الحق ج ۱۰ ص ۱۵۴ [۴۲۹] کنز العمال ج ۱۲ ص ۱۱۰ [۴۳۰] ینابیع الموده ج ۲ ص ۸۵ و رجوع کنید به احقاق الحق ج ۱۰ ص ۱۶۲ و امالی شیخ مفید ص ۸۴ و مناقب ج ۳ ص ۳۲۷. [۴۳۱] عبس، ۳۷ [۴۳۲] مناقب ج ۳ ص ۳۲۷. [۴۳۳] علل الشرایع باب ۱۴۲ ص ۱۷۹، کشف الغمه ج ۱ ص ۴۶۴. [۴۳۴] به بحارالانوار ج ۸ ص ۵۰، ۵۱ و ۵۳ و ج ۶۸ ص ۱۳۳ و ج ۸۵ ص ۸۰ و ج ۳۶ ص ۲۱۳ و الصواعق المحرقة ص ۵۵ و کنز العمال ج ۱۲ ص ۱۰۹ و ینابیع الموده ج ۲ ص ۶۴ و ۸۴ مراجعه شود. [۴۳۵] امالی صدوق مجلس ۷۳ روایت ۱۸. [۴۳۶] الطبقات الكبرى ج ۸ ص ۳۰. [۴۳۷] ذخائر العقبی ص ۵۴ از قول محب‌الدین نجاری، اصول کافی کتاب الحجبه باب مولد فاطمه روایت ۹، مناقب ج ۳ ص ۳۶۵ [۴۳۸] مناقب ج ۳ ص ۳۵۷ [۴۳۹] ذخائر العقبی ص ۵۴ [۴۴۰] مناقب ج ۳ ص ۳۶۳ [۴۴۱] ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۶ [۴۴۲] الطبقات الكبرى ج ۸ ص ۳۰ [۴۴۳] اصول کافی کتاب مولد فاطمه (ع) روایت [۴۴۴] مناقب ج ۳ ص ۳۶۳ عن تاریخ ابی بکر قال: «دفنوها لیلا و غیبا قبرها» [۴۴۵] مناقب ج ۳ ص ۳۶۳. [۴۴۶] ذخائر العقبی ص ۵۲ [۴۴۷] کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۳۴۱، ذخائر العقبی ص ۵۲، مناقب ج ۳ ص ۳۶۳، تاریخ مسعودی ج ۲ ص ۳۰۹ اسد الغابه ج ۷ ص ۲۲۵، طبقات ج ۵ ص ۲۸ [۴۴۸] مناقب ج ۳ ص ۳۵۷ [۴۴۹] کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۳۴۱، ذخائر العقبی ص ۵۲، تاریخ مسعودی ج ۲ ص ۳۰۹، اسد الغابه ج ۷ ص ۲۲۵، طبقات الكبرى ج ۸ ص ۲۸، کشف الغمه ج ۱ ص ۵۰۲، بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۱۵ [۴۵۰] ذخائر العقبی ص ۵۲ [۴۵۱] مناقب ج ۳ ص ۳۵۷، الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۳۱، اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۷ و ۳۸۱ باب مولد الزهرا کشف الغمه ج ۱ ص ۴۴۹ [۴۵۲] مناقب ج ۳ ص ۳۵۷ [۴۵۳] تاریخ مسعودی ج ۲ ص ۳۰۹ [۴۵۴] اسد الغابه ج ۶ ص ۲۲۵ [۴۵۵] مصباح الانوار به نقل از بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۱۷ [۴۵۶] بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۰۱ [۴۵۷] مناقب ج ۳ ص ۳۵۷، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۱۵، کشف الغمه ج ۱ ص ۴۴۹ و ۵۰۰ [۴۵۸] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۱۵ [۴۵۹] کشف الغمه ج ۱ ص ۵۰۳ و عن ابی جعفر محمد بن علی (ع) خمسا و تسعین لیلہ. [۴۶۰] بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۱۵ [۴۶۱] تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۴۰ [۴۶۲] بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۱۵ [۴۶۳] بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۱۵

[۴۶۴] مناقب ج ۳ ص ۳۵۷ [۴۶۵] مناقب ج ۳ ص ۲۶۵، تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۹ [۴۶۶] کشف الغمه ج ۱ ص ۴۷۲. [۴۶۷] تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۱۰.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

